

# پیامبران و رسالت الهی

نویسنده:

دکتر عمر سلیمان اشقر

صلى الله عليه وسلم

## فهرست موضوعات

پیشگفتار.....	۱
بخش اوّل: انبیاء و پیامبران.....	۵
فصل اوّل: تعریف و بیان.....	۷
تعریف نبیّ.....	۷
تعریف رسول.....	۸
فرق رسول و نبیّ.....	۸
ایمان به انبیاء و رسولان خدا بخشی از اصول ایمان است.....	۱۲
رابطه‌ی بین ایمان به خدا و ایمان به پیامبران و رسالت الهی.....	۱۳
شمار انبیاء و رسولان خدا بسیار زیاد است.....	۱۵
سرگذشت بسیاری از پیامبران برای ما ذکر نشده.....	۱۶
انبیاء و رسولان مذکور در قرآن.....	۱۶
پیامبران عرب چهار نفرند.....	۱۸
اسباط.....	۱۸
انبیایی که در سنّت نبوی ذکر شده اند.....	۲۰
راد مردان شایسته‌ای که نبوت آنها مشکوک است.....	۲۱
کفر ورزیدن به یک پیامبر کفر به همه آنها است.....	۲۶
نبوت را جز با دلیل برای کسی اثبات نمی‌کنیم.....	۲۹
فصل دوّم: نیاز بشریت به پیامبران و رسالت آسمانی.....	۳۱
مقدمه.....	۳۱
سخنی ارزنده از ابن قیم.....	۳۳
ابن تیمیه نیاز به پیامبران و رسالتشان را بیان می‌کند.....	۳۴
مقایسه‌ای بین نیاز بدن به علم طب و نیاز روح به علوم پیامبران.....	۳۹
آیا عقل می‌تواند بی‌نیاز از وحی باشد.....	۴۰

۴۲	باطل بودن قول براهمائییه
۴۳	زمینه های فعالیت عقل
۴۴	جایگاه عقل در شریعت
۴۷	<b>فصل سوّم: وظایف و مأموریت پیامبران</b>
۴۷	(۱) بلاغ مبین و روشنگر
۴۹	(۲) دعوت مردم بسوی خداوند
۵۱	(۳) تبشیر و انذار
۵۶	(۴) اصلاح و تزکیه‌ی نفس و روان
۵۸	(۵) تصحیح فکر و اندیشه و عقاید از انحراف
۶۰	(۶) اقامه‌ی حجّت
۶۳	(۷) سیاست و اداره‌ی امور امت
۶۷	<b>فصل چهارم: وحی الهی</b>
۶۷	نبوّت بخشش الهی است
۶۹	راه ارتباط خدا با پیامبران و انبیاء
۷۰	مقامهای وحی خدا به پیامبران
۷۳	روش فرود آمدن فرشته نزد پیامبر
۷۴	بشارتهای وحی
۷۵	تأثیر فرشته‌ی وحی بر پیامبر ﷺ
۷۷	<b>فصل پنجم: صفات و ویژگیهای پیامبران</b>
۷۷	انسان بودن
۷۷	شایستگی بشر برای حمل رسالت الهی
۸۰	چرا پیامبران از میان فرشتگان برگزیده نشدند؟
۸۵	مقتضای بشر بودن انبیاء و پیامبران
۸۷	انبیاء در معرض بلا و گرفتاری هستند
۹۰	اشتغال انبیاء به اعمال بشر
۹۲	ویژگیهای الوهیت و فرشته بودن در آنها نیست
۹۴	کمال بشری

کمال در خلقت ظاهری .....	۹۵
صورت‌های ظاهری گوناگون هستند.....	۹۷
کمال در اخلاق .....	۹۸
پیامبران دارای بهترین نسب بودند .....	۹۹
آزادگان دور از بردگی .....	۱۰۱
مواهب و استعداد‌های ممتاز.....	۱۰۱
نمونه‌ی بندگی کامل خدا .....	۱۰۳
مردانگی .....	۱۰۵
چرا پیامبران همه مرد بودند .....	۱۰۵
نبوت زنان .....	۱۰۶
امور منحصر به انبیاء در میان بشر .....	۱۱۲
۱- وحی .....	۱۱۲
۲- عصمت .....	۱۱۳
۳- پیامبران چشمشان می خوابد ولی قلبشان بیدار است .....	۱۱۳
۴- مخیر کردن انبیاء هنگام وفات .....	۱۱۳
۵- پیامبران تنها در جایی دفن می‌شوند که وفات یافته‌اند.....	۱۱۴
۶- زمین جسد انبیاء را نمی‌خورد.....	۱۱۵
۷- در قبرهایشان زنده هستند .....	۱۱۷
<b>فصل ششم: عصمت پیامبران.....</b>	<b>۱۱۹</b>
معصوم بودن در حمل و تبلیغ رسالت .....	۱۱۹
اموری که با عصمت منافات ندارند .....	۱۲۱
آنان که این عارضه‌ها را از پیامبران نفی می‌کنند مخالف نصوص صحیح‌اند .....	۱۲۶
عصمت از همه گناهان، زشتی‌ها و ناهنجاری‌هایی که یهود به پیامبران نسبت داده‌اند.....	۱۲۷
صلیبی‌ها کار زشت به انبیاء نسبت می‌دهند.....	۱۲۸
امت اسلام نسبت به عصمت پیامبران چه موضعی دارد.....	۱۲۹

۱۲۹	..... معصوم بودن از گناه صغیره
۱۳۴	..... کسانی که انبیاء را از گناهان صغیره معصوم می دانند
۱۳۷	..... ارتکاب گناه دلیل بشر بودن است
۱۳۸	..... احترام و تکریم انبیاء
۱۳۸	..... عصمت غیر انبیاء
۱۳۹	..... عصمت معزّ فاطمی
۱۳۹	..... عصمت ائمه
۱۴۱	..... راز عصمت پیامبران
۱۴۵	..... <b>فصل هفتم: دلایل نبوت</b>
۱۴۵	..... پیشگفتار
۱۴۵	..... تنوع و گوناگونی دلایل
۱۴۶	..... اول: آیات و معجزات پیامبران
۱۴۶	..... تعریف آیه و معجزه
۱۴۸	..... انواع معجزه ها
۱۵۰	..... نمونه‌هایی از معجزات پیامبران
۱۸۱	..... خوارق غیر انبیاء
۱۸۵	..... مجموعه‌ای از کرامت‌های اولیاء
۱۸۶	..... استقامت بر ایمان بزرگترین کرامت است
۱۸۷	..... خوارق و امور شیطانی
۱۸۸	..... دوّم: بشارت امت‌های سابق
۱۸۸	..... قرآن از بشارت پیامبران سابق به محمد ﷺ خبر می دهد
۱۸۹	..... دعوت ابراهیم علیّه السلام
۱۹۱	..... بشارت موسی علیّه السلام
۱۹۳	..... بقیه‌ی بشارت تورات
۱۹۴	..... بشارت عیسی علیّه السلام
۲۰۳	..... بشارت‌های جامع
۲۰۵	..... بشارتی از انجیل

- ۲۰۶ ..... بشارت‌های دیگر انجیل
- ۲۰۹ ..... از انجیل لوقا
- ۲۱۱ ..... بشارت‌های انجیل برنابا
- ۲۱۴ ..... بشارات کتاب‌های دیگر جهان
- ۲۱۶ ..... شایع بودن بشارتها قبل از بعثت
- ۲۱۷ ..... صفت پیامبر اسلام در تورات
- ۲۱۸ ..... این بشارت در کجای تورات است
- ۲۲۰ ..... خبر ابن الهییمان
- ۲۲۱ ..... بهره مندی عبدالله بن سلام از علم
- ۲۲۲ ..... گواهی غلام یهودی
- ۲۲۳ ..... کیاست و زیرکی راهب
- ۲۲۴ ..... آگاهی علمای یهود از موعد ظهور پیامبر اسلام
- ۲۲۵ ..... سوّم: دقت نظر در احوال انبیاء
- ۲۲۷ ..... هرقل و ابوسفیان
- ۲۳۰ ..... زاهد پیامبران نسبت به دنیای مادی
- ۲۳۲ ..... چهارم: دعوت پیامبران
- ۲۳۳ ..... دعوت پیامبر ما محمد ﷺ
- ۲۳۶ ..... پنجم: پشتیبانی خدا از پیامبران
- ۲۳۷ ..... یک شبهه و پاسخ آن
- ۲۳۹ ..... **فصل هشتم: فضل و برتری مقام والای نبوت**
- ۲۳۹ ..... انبیاء از تمام مردم برترند
- ۲۴۲ ..... اتّفاقی بودن محال است
- ۲۴۳ ..... تفضیل و برتری دادن ائمه بر انبیاء
- ۲۴۷ ..... خاتم اولیاء و انبیاء
- ۲۴۸ ..... مراتب و درجات انبیاء و رسولان
- ۲۴۹ ..... پیامبران اولوالعزم از همه برترند
- ۲۵۰ ..... تفاضل و برتری پیامبران در چیست؟

۲۵۴	..... فضل و برتری محمد رسول الله ﷺ
۲۵۸	..... نصوص وارده در نهی از تفضیل بین انبیاء
۲۶۱	..... بخش دوّم: رسالت‌های آسمانی
۲۶۳	..... فصل اوّل: ایمان به رسالت‌ها
۲۶۳	..... تصدیق رسالت آسمانی بخشی از اصول ایمان است
۲۶۴	..... باید به همه رسالت‌ها ایمان آورد
۲۶۶	..... چگونه به رسالت‌های آسمانی ایمان بیاوریم
۲۶۸	..... ایمان به قرآن داشتن تنها تصدیق آن نیست
۲۷۱	..... فصل دوّم: مقارنه‌ای بین رسالت‌های آسمانی
۲۷۱	..... اوّل: منبع و هدف از نازل کردن آنها
۲۷۹	..... دوّم: رسالت عامّه و رسالت خاصّه
۲۸۲	..... سوّم: حفظ و نگهداری رسالت‌های آسمانی
۲۸۴	..... چهارم: مواضع اتفاق و اختلاف در بین رسالت‌های آسمانی
۲۸۴	..... دین واحد
۲۸۶	..... اسلام آوردن چگونه تحقّق می‌یابد
۲۸۶	..... هسته‌ی دعوت همه پیامبران
۲۸۹	..... رسالت‌های سابق عوامل بندگی خالصانه را بیان می‌کنند
۲۹۱	..... مبادی و اصول جاویدان
۲۹۱	..... مسائل عقیده
۲۹۳	..... قواعد عمومی
۲۹۹	..... اختلاف شریعت‌ها
۳۰۳	..... پیامبران برادرند
۳۰۴	..... پنجم: طولانی بودن و کوتاهی و وقت نزول
۳۰۴	..... موضعگیری آخرین رسالت آسمانی نسبت به رسالت‌های سابق
۳۰۷	..... شریعت اسلام به غیر خود نیازمند نیست
۳۰۹	..... فهرست منابع







## پیشگفتار

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۖ قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴾ ﴿٢﴾

الکھف: ۱ - ۲

حمد و سپاس خدایی را سزا است که بر بنده خود (محمد) کتاب (قرآن) را فرو فرستاده و در آن هیچ گونه انحراف و کژی قرار نداده است. (کتابی) که ثابت و پابرجا (و معتدل و مستقیم، و هم برپا دارنده جامعه انسانی و پاسدار کتب آسمانی) است. (خداوند آن را فرو فرستاده است) تا (به وسیله آن، کافران را) از عذاب شدید (دنیوی یا اخروی) خود بترساند، و مؤمنانی را که کارهای شایسته و بایسته می‌کنند مزده دهد به این که پاداش خوبی دارند

سپاس و ستایش سزاوار خداوندی که برای ما کتابی را فرستاد که حاوی سرگذشت گذشتگان، و اخبار آیندگان، و حکم و داوری میان ماست، خاتمه دهنده‌ی هر جدال و خصومتی؛ کتابی است جدی نه شوخی، هرکه از روی خودخواهی از آن روی برتابد خدا او را درهم می‌شکند، و هرکس جویای هدایت از غیر آن باشد، گمراه می‌شود، و آن کتاب ریسمان محکم خدا، و ذکر حکیم و راه راست خداست، هواهای نفسانی نمی‌توانند آن را منحرف گردانند، و زبانها در مورد آن مشتبه نمی‌شود، و برشگفتیهای آن پایانی نبوده، و علما از آن اشباع نمی‌گردند، هر کس با آن سخن گوید راست گفته، و هرکه بدان عمل کند پاداش دریافت می‌کند، هر کس بدان حکم کند داوریش عادلانه، هر کس بسوی آن دعوت کند به راه راست هدایت یافته است.<sup>۱</sup>

سلام و درود می‌فرستیم به بنده و رسول خدا محمد ﷺ که «خداوند ایشان را پیشاپیش فرارسیدن رستاخیز، همراه با هدایت و دین حق و بعنوان گواه و

۱- این حدیث را امام ترمذی در سنن خود روایت کرده و اسناد آن ضعیف است، ولی معنای آن زیباست، اما باوجود اینکه منسوب به رسول خدا ﷺ است آن را در متن ذکر نکرده‌ام.

بشارتگر و هشدار دهنده مبعوث کرد، و به فرمان خدا دعوت‌کننده به سوی خدا، و چراغی تابناک است، و رسالت آسمانی را با او ختم نمود، و مردم را توسط او از گمراهی بسوی راه راست رهنمون ساخت، و آنها را از نادانی بطرف علم و دانش سوق داد، و با رسالت و پیام آسمانی او چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و قلبهای غافل و بی‌خبر را گشود، و با پرتو رسالت او بعد از دورانهای تاریک، زمین را روشن و منور ساخت، و بعد از تفرق قلبها، آنها را منسجم و متحد گردانید، ملت‌های منحرف را توسط او استوار، و راه را روشنی بخشید، و سینه‌اش را گشاد، بار گران را از دوش او برداشت، و نامش را بلند و رفیع ساخت. خواری و فرومایگی را بر مخالفین فرمان او سیطره بخشید، و آن رسول گرامی را در دوران فترت رسولان و محو و نابودی کتابهای آسمانی، و تحریف و تبدیل شریعتهای پیشین، به پیامبری برگزید، در حالیکه مستند هر قومی آراء تاریک خودشان بود، و علیه خدا و میان بندگان او با گفتار فاسد و هواهای نفسانی خویش داوری می‌کردند. در چنین شرایطی خداوند توسط آن بزرگوار مردم را به راه راست هدایت، و راههایشان را روشن کرد، و بوسیله‌ی او از تاریکیها به سوی روشنایی ایشان را بیرون آورد، و نابینایی را به بصیرت و گمراهی را به هدایت مبدل ساخت، و او را تقسیم‌کننده‌ی بهشت و دوزخ قرار داد، و نیکان و بدان را از هم جدا کرد، و معیار هدایت و رستگاری را پیروی و همسویی و موافقت با او قرار داد، و نافرمانی و مخالفت با آن پیامبر را موجب گمراهی و بدبختی گردانید همانگونه که فتنه و آزمون درون قبرها هم پرسش و پاسخ است در مورد او و با او امتحان می‌شوند.<sup>(۱)</sup> و سلام و درود می‌فرستم به آل و اصحاب پاک و برگزیده، که در میان این امت دارای بهترین و پاکترین قلب، و برترین و بزرگوارترین دانشمندان بودند، و از همه بی‌آلایش و کم‌تکلف‌تر زیستند، و درود خدا بر تمام کسانی که رهرو راه ایشان‌اند، و از نور اسلام بهره‌مند گشتند، و به هدایت قرآن تمسک جستند، و پیرو پیامبر خاتم شدند.

۱- این کلام زیبا از عالم ربّانی شیخ الإسلام ابن تیمیّه - رحمه الله - است در کتاب (لواعج الأنوار البهیّة ۲/۲۶۲).

این کتاب بخش چهارم از زنجیره‌ی «عقیده در پرتو قرآن و سنت» است، و مانند کتابهای سابق به جهت روشنگری عقاید اسلامی در پرتو منابع اصلی، و به دور از پیچیدگی و حالت بغرنج و خشکیدگی و اصطلاحات فلسفی و کلامی منتشر می‌گردد.

از آنجا که دو موضوع «پیامبران و رسالت الهی» ارتباط بسیار تنگاتنگی با هم دارند، تصمیم به تألیف این دو اصل را در یک جلد نمودم، و به علت همین ارتباط و تداخل، بخش اول که در مورد «پیامبران» می‌باشد طولانی است، و بخش دوم را نیز که مربوط به «رسالت‌های آسمانی» است در برگرفته، زیرا بحث «پیامبران» بسیاری از مباحث «رسالت» را هم در ضمن خود دارد.

بخش نخست شامل هشت فصل است. در این بخش «نبی و رسول» را تعریف کرده‌ام و تفاوت‌های آنها و واجب بودن ایمان به انبیاء، رسولان، و کفر کسی را یادآور شده‌ام که معتقد است تنها ایمان به خدا داشتن بدون ایمان به پیامبران برای مؤمن بودن کافی است، یا به تعبیری دیگر از هم جدا کردن پیامبران را کفر نداند. علاوه بر این تعداد پیامبران و نامهای انبیاء و رسولانی را که در قرآن و سنت ذکر شده‌اند بیان کرده‌ام.

در فصل دوم به مبحث نیاز شدید ما به پیامبران و رسالت آسمانی، و عدم کفایت عقل بدون وحی و شریعت الهی برای انسان پرداخته‌ام. در فصل سوم بصورتی وسیع پیرامون وظایف و مأموریت پیامبران سخن به میان آورده‌ام.

در فصل چهارم راههای ارتباط خدا با پیامبران را که «وحی» است، و نیز مقامات «وحی» و چگونگی آمدن «فرشته‌ی وحی» به نزد پیامبران را بیان نموده‌ام. در فصل پنجم صفات رسول را ذکر و به بیان انسان بودن پیامبران پرداخته، و مقتضیات انسان بودن را بر شمرده و همانگونه که توضیح داده‌ام پیامبران دارای کمالات انسانی بوده‌اند.

درخاتمه ویژگیهای منحصر به فرد پیامبران در میان سایر بشر را یادآور شده‌ام، چرا که انبیاء برترین آفریدگانند، و آنها نیز نسبت به همدیگر دارای مراتب متفاوتی

هستند، ولی فرقه‌های گمراه غیر انبیاء را بر انبیاء برتری داده و با اجماع مسلمین مخالفت ورزیده اند و باطل بودن گفته‌ی آنها را بیان نموده ام. بخش دوّم را به موضوع رسالت‌های آسمانی اختصاص داده‌ام که دارای دو فصل می‌باشد.

فصل نخست: در مورد ایمان به رسالت آسمانی است، که واجب بودن ایمان و کیفیت آن را تشریح کرده‌ام.

و در فصل دوّم بنا به دلایل ذیل به تطبیق بین رسالتها پرداخته‌ام:  
 اوّل: منبع و مرجع همه رسالت‌های آسمانی و هدف از نازل کردن آنها.  
 دوّم: عموم و خصوص رابطه‌ی آنها.  
 سوّم: محفوظ بودن آنها از تغییر و تبدیل.  
 چهارم: نقاط متفق و مختلف در این رسالتها.  
 پنجم: طولانی و کوتاه بودن زمان نزول.  
 و در پایان به تبیین جایگاه آخرین رسالت نسبت به رسالت‌های سابق پرداخته‌ام.  
 در خاتمه از خداوند متعال خواستارم اوقات و اعمالمان را مورد فزونی و برکت قرار دهد، و عمل ما را خالصانه برای رضای خود پذیرا، و ما را از لغزش در گفتار و کردار محفوظ گرداند، و این کتاب را مایه‌ی خیر و نفع بندگانش نماید، که او شنوا و نزدیک است و دعا را استجابت می‌کند.  
 و صلّی الله علی عبده و رسوله و علی آله و صحبه وسلّم.

د. عمر سلیمان اشقر

کویت، ۲ ربیع الأول ۱۴۰۱هـ

۸ ینایر ۱۹۸۱م

**بخش اوّل**  
**انبیاء و پیامبران**





## فصل اول تعریف و بیان

### تعریف نبی (۱)

نبی - در لغت عرب - از « نبأ » گرفته شده که بمعنی خبر است، مانند فرموده ی خداوند:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾﴾ (نبأ: ۱ و ۲).

(این مردم) درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟، از خبر بزرگ (و مهم) رستاخیز می پرسند).

علت نامگذاری نبی به این نام این است که از جانب خداوند برای ابلاغ خبر و پیام فرستاده میشود، مانند:

﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ

عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾﴾ التحريم: ۳

گفت: چه کسی تو را از این (موضوع) آگاه کرده است؟ پیغمبر گفت: خداوند بس دانا و آگاه مرا با خبر کرده است.

﴿نَبِيٍّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾﴾ (حجر: ۴۹)

یعنی: (ای پیغمبر!) بندگان مرا آگاه کن که من دارای گذشت زیاد و مهر فراوان هستم (در حق کسانی که توبه بکنند و ایمان بیاورند و کار نیک انجام بدهند).

﴿وَنَبِّئَهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾﴾ (حجر: ۵۱).

یعنی: و آنان را باخبر کن از مهمانان ابراهیم (که فرشتگانی بودند و در لباس انسانها به پیش او آمدند).

و گفته شده: نبوت از « النبوة » مشتق است که بمعنی زمین مرتفع است، و عرب واژه ی نبی را بر یکی از علامتهای راهنمای مسیر در زمین اطلاق می کنند، و مناسبت بین لفظ نبی و معنی لغوی این است که نبی در دنیا و آخرت دارای قدر و منزلت رفیع است، بنابراین انبیاء

۱- برای این موضوع به لسان العرب (۳/۵۶۱، ۵۳۷)، بصائر ذوی التمیز ۱۴/۵، لوامع الانوار البهیة ۴۹/۱، ۲۶۵/۲ مراجعه کن.

اشرف مخلوقات، و نشانه های بلند و رفیعی هستند که مردم بوسیله ی آنها هدایت می یابند و دنیا و آخرتشان اصلاح می شود.

## تعریف رسول<sup>۱</sup>

واژه ی رسول بمعنی فرستاده است، پس وقتی که شخصی را به منظور انجام مأموریتی به جایی روانه می کنی در واقع او رسول و فرستاده ی توست، خداوند متعال به نقل از ملکه ی سبأ می فرماید:

﴿ وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴾ (غل: ۳۵).

یعنی: من (برای صلح و ساز و جلوگیری از خرابیها و خونریزیها، هیئتی را) به پیش آنان می فرستم همراه با تحفه ای تا ببینم فرستادگان (ما از پذیرش ارمغان یا نپذیرفتن آن، و چیزهای دیگر) چه خبری با خود می آورند (تا برابر آن عمل کنیم). بنابراین علت نامگذاری پیامبران به «رسول» این است که آنها فرستاده شده از جانب خداوند میباشند:

﴿ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرًا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُنَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ (مؤمنون: ۴۴)

یعنی: سپس پیغمبران خود را یکی پس از دیگری (به سوی اقوامشان) روانه کردیم.

و پیامبران با رسالت و پیام مشخصی فرستاده شده اند که مکلف به حمل و تبلیغ آن بوده اند.

## فرق رسول و نبی

کسانی که گفته اند نبی و رسول فرق ندارند حرفشان نادرست است، و دلیل بر باطل بودن این مقوله هم روایاتی است که در باره ی تعداد انبیاء و پیامبران آمده است، زیرا رسول خدا ﷺ فرموده: «تعداد انبیای خدا صد و بیست و چهار هزار

۱- برای این مسأله به لسان العرب (۲/۱۱۶۶-۱۱۶۷)، المصباح المنیر ص ۲۲۶ مراجعه کن.

نفر و تعداد رسولان حدود سیصد و سیزده نفرند»(۱)، همچنین در قرآن نبی بر رسول عطف شده که دال بر تفاوت بین آنها است،

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَخَّخَ أَلْفَى الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (حج: ۵۲)

ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است اهریمن (با ایجاد وساوس و باطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاوه‌سرائی توسط ذریه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است، اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است.

همچنین خداوند برخی از پیامبران را به نبوت و رسالت توصیف فرموده، و این دلیل است بر اینکه رسالت چیزی است بیش از نبوت، همانگونه که پیرامون موسی عليه السلام می فرماید:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ (مریم: ۵۱).

در کتاب (آسمانی قرآن) سخن از موسی بگو. کسی که پاک و برگزیده خدا، و پیغمبری بس والا بود.

اما عام‌تر بودن رسول از نبی نزد علما مشهور است، پس «رسول کسی است که شریعتی به او وحی شده و مأمور تبلیغ آن است، هر رسولی نبی است، ولی هر نبی رسول نیست»(۲).

ولی آنچه اینجا ذکر نموده‌اند به چند دلیل بعید است:

اول اینکه خداوند متعال با نص صریح بیان فرموده همانگونه که انبیاء را فرستاده رسولان را نیز فرستاده آنجا که می فرماید:

۱- حدیث صحیح است و امام احمد در مسند روایت کرده است.

۲- شرح العقيدة الطحاوية (۱۶۷)، لوامع الأنوار البهية (۴۹/۱).

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ (حج: ۵۲)

ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است اهریمن (با ایجاد وساوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاوه‌سرائی توسط ذریّه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترهات اهریمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلائل نابه‌جای نیرنگ‌بازان بی‌مایه و دسیسه‌بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است (و لذا اهریمن و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسایس و وساوس خود بپردازند).

اگر تفاوت آن دو تنها در مأموریت تبلیغ بود، مقتضای ارسال نبیّ این است که او هم مأمور تبلیغ دین باشد.

دوّم اینکه ترک تبلیغ کتمان وحی و مخفی ماندن آن در سینه‌ی یک انسان است مکتوم و مدفون باشد، سپس با وفات او این علم هم از بین برود.

سوّم: فرموده‌ی پیامبر ﷺ که فرمود:

« عرضت علیّ الأمم فرأيت النبيّ و معه الرهط، و النبيّ و معه رجل و رجلان، و النبيّ و ليس معه أحد... » (۱)

یعنی (در شب معراج) امتهای بر من عرضه شدند، برخی انبیاء را دیدم که مجموعه‌ای همراه داشتند، و برخی دو نفر، و برخی یک نفر همراه داشت...

این حدیث دلیل است بر اینکه انبیاء هم مأمور تبلیغ بوده‌اند، و پاسخ مثبت مردم به دعوت آنها متفاوت بوده است.

اما تعریف راجح این است: «رسول کسی است که شریعت جدید به او وحی شده باشد، ولی نبی برای تأیید و تقویت شریعت قبل از خود مبعوث شده است».<sup>(۱)</sup>

در میان بنی اسرائیل هرگاه یکی از انبیاء از دنیا می‌رفت نبی دیگر قیام می‌کرد، همانگونه که در حدیث ثابت است (۲)، و همه آن انبیاء با شریعت موسی علیه السلام؛ تورات مبعوث و مأمور تبلیغ وحی الهی به قوم بنی اسرائیل بودند.

﴿الَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ أبعثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِينِنَا وَأَبْنَاؤُنَا قَاتِلًا عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (البقرة: ۲۴۶)

یعنی: آیا آگاهی از (داستان شگفت) جماعتی از بنی اسرائیل که بعد از موسی می‌زیستند و در آن وقت به پیغمبر خود گفتند: شاهی برای ما انتخاب کن تا (تحت فرماندهی او) در راه خدا جنگ کنیم. (پیغمبرشان برای اطمینان از تصمیمشان بدیشان) گفت: شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود (سرپیچی کنید و در راه خدا جهاد و) پیکار نکنید.

حال داود و سلیمان و زکریا و یحیی را در نظر داشته باش که همه انبیاء بودند، ولی به تنظیم امور سیاسی بنی اسرائیل، و در میان ایشان حکومت و تبلیغ می‌کردند، و خداوند به حق و صواب آگاهترین است.

۱- تفسیر آلوسی (۱۵۷/۱۷).

۲- صحیح بخاری، فتح الباری (۶/۴۹۵).

## ایمان به انبیاء و رسولان خدا بخشی از اصول ایمان است

یکی از اصول و پایه‌های اساسی ایمان، اعتقاد به پیامبران است، همانگونه که خداوند متعال فرموده:

﴿ قُلْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّٰ إِبْرٰهِيْمَ وَإِسْمٰعِيْلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّوْنَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لِلّٰهِ مُسْلِمُونَ ﴾ (آل عمران: ۸۴).

یعنی: بگو: ایمان داریم به خدا و بدانچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (یعنی فرزندان و نوادگان دوازده‌گانه یعقوب) نازل شده است، و بدانچه به موسی و عیسی و سائر پیغمبران از سوی پروردگارشان داده شده است. میان هیچ یک از پیغمبرانش (در ایمان بدیشان) تفاوت نمی‌گذاریم و ما (بدین وسیله) خالصانه و خاشعانه تسلیم اوئیم.

و هر کس به پیامبران ایمان نداشته باشد گمراه زیانکار است:

﴿ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا ءَامِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦ ۗ وَالْكِتٰبِ الَّذِيْ نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُوْلِهِۦ ۗ وَالْكِتٰبِ الَّذِيْ اُنزِلَ مِنۡ قَبْلُ ۗ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖۙ وَكُتُبِهٖۙ وَرَسُوْلِهِۦ ۗ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِۙ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ﴾ (نساء: ۱۳۶).

هر کس که به خدا و فرشتگان و کتابهای خداوندی و پیغمبرانش و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از اینها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.

## رابطه ی بین ایمان به خدا و ایمان به پیامبران و رسالت الهی

کسانی که ادعا می کنند به خدا ایمان دارند ولی نسبت به پیامبران و کتابهای آسمانی کافر و بی اعتقاد هستند:

﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ لِيَجْزِيَوهُمْ قَرَاتِيسٍ يُبْدُونَهَا وَيُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ طَهُرَهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴾ (انعام: ۹۱).

یعنی: کافران، خدا (و رحمت و حکمت او) را چنان که باید نشناخته اند، وقتی که می گویند: خداوند هیچ چیزی بر هیچ کسی فرو نفرستاده است.

چون کسانی که قدر و منزلت خدا را شناختند، و بزرگی و عظمتش را ارج نهادند، و صفاتی را که بدان موصوف است، از علم و حکمت و رحمت و دیگر صفات کمال، لا بدّ یقین دارند که خداوند پیامبرانی را فرستاده و کتابهایی را هم نازل فرموده، چون این لازمه و مقتضای صفات والای اوست، زیرا او مخلوقات را بیهوده و بی هدف نیافریده:

﴿ اِيْحْسَبِ الْاِنْسَانُ اَنْ يُرْك سُدًى ﴾ (قیامت: ۳۶).

یعنی آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود.

کسی که با وجود ادعای مؤمن بودن به همه ی پیامبران ایمان نداشته باشد، در واقع کافر است و چنین ایمانی سودی به او نمی رساند، همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿ اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَيُرِيْدُوْنَ اَنْ يُفَرِّقُوْا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَيَقُوْلُوْنَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيْدُوْنَ اَنْ يَتَّخِذُوْا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا ﴿١٥٠﴾ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴾ (نساء: ۱۵۰-۱۵۱)

یعنی: کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند (و بگویند که به خدا ایمان داریم، ولی به پیغمبران ایمان

نداریم) و می‌گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، و می‌خواهند میان آن (کفر و ایمان) راهی برگزینند (ولی میان کفر و ایمان فاصله‌ای نیست و دو راه بیش وجود ندارد: راه کفر و راه دین). آنان جملگی بیگمان کافرند، و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم آورده‌ایم این آیه با صراحت هر چه تمام، کافر بودن کسانی را بیان می‌کند که ادعا می‌کنند به خدا ایمان دارند ولی پیامبران را انکار می‌کنند.

امام قرطبی می‌فرماید: « خداوند متعال جدا کردن خدا از پیامبرانش در ایمان و اعتقاد به آنها را کفر صریح قلمداد کرده، چون خدا بر مردم واجب کرده که مطابق آنچه بر زبان پیامبران تشریح کرده او را عبادت کنند، پس وقتی که پیامبران را انکار کنند در واقع شریعتشان را مردود دانسته‌اند، و از ایشان نپذیرفته‌اند، و در نتیجه از پایبندی به عبادت و بندگی او سرپیچی کرده‌اند، و این به منزله‌ی انکار خالق سبحان است، که انکار او کفر صریح است چون عدم پایبندی به اطاعت و بندگی خدا کفر است، جدا کردن خدا و پیامبرانش اینگونه است»<sup>۱</sup>.



## شمار انبیاء و رسولان خدا بسیار زیاد است

مقتضای حکمت خداوند متعال این است که برای هر کدام از امتهای پیشین بیم دهنده‌ای را ارسال کند، و جز محمد ﷺ برای تمام بشریت یک پیامبر را در هیچ دوره‌ای نفرستاده است، همچنین عدالت الهی چنین اقتضا میکند که تا وقتی که حجت اقامه نگردد کسی را مورد عذاب و مجازات قرار ندهد:

﴿ مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا نُزِرُ وَاِزْرَهُ ۖ وَزَرَّ اٰخِرِيَّ وَمَا كَا مُعَذِّبِيْنَ حَقًّا نَّبَعْتُ رَسُوْلًا ۖ ﴾ (اسراء: ۱۵).

یعنی: و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم. از این رو تعداد پیامبران در تاریخ بشریت سرسام آور است، چون خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا اَخْلَا فِيْهَا نَذِيْرًا ۖ ﴾ (فاطر: ۲۴).

یعنی: هیچ ملتی (از ملت‌های پیشین) هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد.

رسول خدا ﷺ هم از تعداد انبیاء و فرستادگان خبر داده است، همانگونه که ابوذر فرمود: « عرض کردم: ای رسول خدا تعداد فرستادگان چند است؟ فرمود: «ثلاث مائة و بضعة عشر، جمّاً غفيراً» یعنی انبوه عظیمی حدود سیصد و سیزده نفر.

و در روایت ابی امامه آمده است که ابوذر فرمود: عرض کردم انبیاء تعدادشان چقدر بود؟ فرمود: «مائة الف و اربعة و عشرون ألفاً، الرّسل من ذلك ثلاث مائة و خمسة عشر جمّاً غفيراً»<sup>۱</sup> یعنی یکصد و بیست و چهار هزار بودند که در میان آنها انبوه عظیمی حدود سیصد و سیزده نفر رسول بودند. امام احمد این را در المسند روایت کرده است.

۱- مشکاة المصابیح ۳/۱۲۲، و ناصر الدین البانی محقق المشکاة فرموده: اسنادش صحیح است.

## سرگذشت بسیاری از پیامبران برای ما ذکر نشده

شمار زیاد انبیاء و فرستادگان ما را بر این نکته راهنمایی می کند که فرستادگانی که ما نامشان را می دانیم و می شناسیم بسیار اندک هستند، همانگونه که خداوند متعال در چند مورد به این نکته تصریح نموده:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۱۴۶)

یعنی: و ما پیغمبران زیادی را روانه کرده ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده ایم، و پیغمبران (دیگر) زیادی را (به میان مردم روانه کرده ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده ایم. (و شیوه وحی به موسی این بود که) خداوند حقیقه (از پشت حجاب بدون واسطه) با موسی سخن گفت. و نیز فرموده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ﴾ (غافر: ۷۸).

یعنی: پیش از تو پیغمبرانی را (برای رهنمود مردمان) فرستاده ایم. سرگذشت بعضیها را برای تو بازگو کرده و سرگذشت برخیها را برای تو بازگو نکرده ایم. بنابراین ما نمی توانیم آنچه را که خداوند در قرآن و رسول خدا ﷺ برای ما بیان کرده اند تکذیب کنیم، ولی با این وجود ما ایمان و یقین داریم به اینکه خداوند انبیاء و فرستادگانی داشته که ما آنها را نشناخته ایم و نسبت به آنها آگاهی نداریم.

## انبیاء و رسولان مذکور در قرآن

خداوند متعال در قرآن بیست و پنج نبی و رسول را ذکر کرده است، در موارد متفرقی آدم و هود و صالح و شعیب و اسماعیل و ادریس و ذا کفل و محمد را ذکر کرده است. آنجا که می فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَعَالِ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴾

(آل عمران: ۳۳)

یعنی: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیله: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عمران (از قبیله: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان برگزید.

و فرمود: ﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ﴾ (هود: ۵۰)، ﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ﴾ (هود: ۶۱)، ﴿ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ﴾ (هود: ۸۴)، ﴿ وَإِلَىٰ سَمْعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ (انبیاء: ۸۵)، ﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ رُكَّاءُ... ﴾ (فتح: ۲۹)

و در جای دیگری هیجده نفر از آنان را با هم ذکر کرده، در سوره ی انعام می فرماید:

﴿ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۴﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۵﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِلْيَاسَ وَيُوسُفَ وَهُودًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۸۶﴾ ﴾ (الأنعام: ۸۳ - ۸۶).

یعنی: اینها دلائل ما بود که آنها را به ابراهیم عطاء کردیم (تا) در برابر قوم خود (به کارشان گیرد، و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما داند. او با همین دلائل کوفتی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنت ما است که با علم و حکمت) هر کس را بنخواهیم او را درجاتی بالا می بریم. (ای پیغمبر!) پروردگار تو حکیم (است و هر چیزی را در جای خود قرار می دهد و به جای خود می کند، و) آگاه است (و می داند چه کسی مستحق رفعت است و چه کسی.

ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء نمودیم (و افتخار این دو تن هم تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه مانند پدرشان) آن دو را (به سوی حقیقت و خوبی) رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را (دستگیری و به سوی حق و

نیکی) ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح (هم کسانی همچون) داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را (قبلاً هدایت و ارشاد کردیم) و همان گونه (که ابراهیم و همه این پیغمبران را پاداش دادیم) محسنان را (نیز بدانچه مستحق باشند) پاداش می‌دهیم.

و زکریا، یحیی، عیسی، و الیاس را (نیز هدایت دادیم و) همه آنان از زمره صالحان (و بندگان شایسته ما) بودند.

و اسماعیل، الیسع، یونس، و لوط را (نیز رهنمود کردیم) و هر کدام (از اینان) را بر جهانیان (زمان خود) برتری دادیم.

### پیامبران عرب چهار نفرند

از این بیست و پنج نفر چهار نفرشان عرب بوده‌اند، زیرا در حدیث ابی ذر که ذکر آن گذشت آمده است: «منهم أربعة من العرب: هود، و صالح، و شعيب و نبيك يا أبا ذر»<sup>۱</sup>.

یعنی: چهار نفر آنها، هود و صالح و شعیب و پیامبر تو ای ابوذر عرب بودند. عرب‌های پیش از اسماعیل را عرب عاریه می‌نامند، ولی عرب مستعربه از فرزندان اسماعیل پسر ابراهیم خلیل - علیه السلام - بودند، و هود و صالح هم از نسل عرب عاریه‌اند.

### اسباط

ذکر انبیائی که نامشان در قرآن آمده است قبلاً گذشت، در اینجا قرآن به نبوت برخی دیگر اشاره کرده و نامشان را نمی‌دانیم که همان اسباط یعنی فرزندان یعقوب بودند، تعدادشان دوازده نفر، و قرآن تنها یک نفر از ایشان را با نام و نشان به ما

۱- روایت ابن حبان در صحیح، و البداية و التّهایة (۱/۱۲۰).

۲- البداية و التّهایة (۱/۱۱۹-۱۲۰).

معرفی می‌کند که یوسف است، مابقی را که یازده نفر بوده‌اند با نام و نشان معرفی نمی‌کند جز اینکه خبر می‌دهد به آنها وحی شده است، همانگونه که می‌فرماید:

﴿ قُولُوا ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾ (البقرة: ۱۳۶).

یعنی: بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدائی نمی‌اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم.

همچنین فرمود:

﴿ أَمْ نَقُولُونَ إِنَّ إِبْرٰهٖمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ ءَأَعْلَمُ أَمْرَ اللّٰهِ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۰﴾ (البقرة: ۱۴۰).

یعنی: آیا می‌گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا مسیحی بوده‌اند؟ (در صورتی که تورات و انجیل بعد از اینان نازل شده‌اند و یهودیت و مسیحیت پس از ایشان پیدا آمده‌اند!) بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟ (چرا آنچه را که در این باره در کتابهای آسمانیان آمده است پنهان می‌دارید؟) و چه کسی ستمگرتر از آن کس است که گواهی و شهادت الهی را که نزد او است پنهان دارد؟ و خدا از آنچه می‌کنید غافل و بی‌خبر نیست.

### انبیایی که در سنت نبوی ذکر شده اند

انبیایی دیگر هم هستند که ما آنها را از طریق سنت می‌شناسیم، و قرآن با صراحت نامی از آنها نبرده که عبارتند از: شیث و یوشع بن نون.

ابن کثیر می‌گوید: « بر مبنای نصّ حدیثی که ابن حبان در صحیح خود از ابی ذر و او هم از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که: پنجاه صحیفه بر شیث نازل شده است»<sup>۱</sup>.

و در باره ی یوشع بن نون ابو هریره از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

«غزا نبی من الأنبياء، فقال لقومه: لا يتبعني رجل قد ملك بضع امرأة و هو يريد أن يبني بها، و لما بين، و لا آخر قد بني بنياناً و لم يرفع سقفها، و لا آخر قد اشترى غنماً أو خلفات و هو ينظر أولادها، فغزاها، فدنا من القرية حين صلي العصر، أو قريباً من ذلك، فقال للشمس: أنت مأمورة، و أنا مأمور، اللهم احبسها عليّ شيئاً»<sup>۲</sup>

یعنی: یکی از انبیاء در راه خدا به جهاد برخاست، به قومش گفت: مردی که تازه ازدواج کرده و هنوز با او همبستر نشده و اراده‌ی همبستری با او را داشته، و کسی که خانه‌ای ساخته و سقفش را کامل نکرده، و کسی که گوسفند و چیزهای دیگری را خریداری کرده و در انتظار زایمان و بچه‌ی آنهاست هیچکدام همراه من نیایند، بنابراین وقت نماز عصر یا نزدیک آن به آبادی رسید، به خورشید گفت: من و تو هر دو مأموریم، خدایا مقداری خورشید را نگه‌دار تا قبل از غروب کارم را یکسره کنم.

دلیل اینکه این نبی یوشع بوده است فرموده‌ی رسول خدا ﷺ است که فرمود:

« إنَّ الشَّمْسَ لَمْ تُحْبَسْ إِلَّا لِيُوشَعَ لِيَا لِي سَارِ إِلِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ »<sup>۳</sup>

۱- البداية و النهاية (۹۹/۱).

۲- روایت احمد و مسلم، نگاه کن به (البداية و النّهاية ۳۲۳/۱).

۳- ابن کثیر در البداية و النّهاية (۳۲۳/۱) فرمود تنها امام احمد از این وجه روایت کرده و بر شرط بخاری است.

یعنی: خورشید هرگز برای کسی جز یوشع حبس نشده، آنهم چند شبی که بسوی بیت المقدس حرکت کرد.

## راد مردان شایسته‌ای که نبوت آنها مشکوک است

### ذوالقرنین

خداوند داستان ذوالقرنین را در آخرسوره ی کهف ذکر فرموده، و از جمله خطاب خدا به او این است که می‌فرماید:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَرْغُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ مُعَذِّبٌ وَإِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ فِيهِمْ حَسْبُنَا ﴿٨٦﴾ الكهف: ٨٦

یعنی: گفتیم: ای ذوالقرنین! (یکی از دو کار، درباره ایشان روا دار): یا آنان را (در صورت ایمان نیاوردن، با کشتن) عذاب می‌دهی، و یا این که نسبت بدیشان خوبی می‌کنی (و در صورت ایمان آوردن از آنان گذشت می‌نمائی و به ارشاد ایشان همت می‌گماری).

اما آیا این خطاب توسط یکی از انبیای همراه به او اعلام شده، یا خودش نبی بوده؟ امام فخر رازی با قاطعیت او را نبی می‌داند<sup>۱</sup>، و ابن حجر می‌گوید:

« این از عبدالله بن عمرو روایت شده و ظاهر قرآن هم بر آن دلالت می‌کند<sup>۲</sup>، و علی بن ابی طالب هم از جمله‌ی کسانی است که نبوتش را انکار کرده‌اند<sup>۳</sup>.

### تُبَّعٌ

تُبَّعٌ در قرآن کریم ذکر شده و می‌فرماید:

﴿ أَهْمَ خَيْرٍ أَمْ قَوْمٌ تُبَّعُوا وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾

(الدخان: ۳۷).

۱- فتح الباری ۶/۳۸۲.

۲- منبع سابق.

۳- این اثر را حاکم از علی روایت کرده و گفته سند آن صحیح است، به فتح الباری ۶/۳۸۲ نگاه کن.

یعنی: آیا آنان بهترند (و از ثروت و قدرت و دبدبه و کوبه بیشتری برخوردارند) یا قوم تُبَع (که ملوک و شاهان یمن بودند و در همسایگی ایشان می‌زیستند) و کسانی که پیش از آنان بودند؟ (همچون قبائل نوح و عاد و ثمود). ما آنان را در گذشته هلاک ساخته‌ایم چون مجرم و گناهکار بوده‌اند.

﴿ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾ وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾ وَأَصْحَابُ

الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ بُيُوتٍ كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ ق: ۱۲ - ۱۴

یعنی: پیش از اینان، قوم نوح، و اصحاب الرِّسِّ، و قوم ثمود (پیغمبران را) تکذیب کرده‌اند. و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط. و اصحاب آیکه، و قوم تبَع، هر یک از آنان، فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب من درباره ایشان تحقق یافت.

پس آیا نبیّ بوده که بسوی قومش فرستاده شده و او را تکذیب کردند و خداوند آنها را هلاک کرد؟ خداوند عالمترین است.

**بهرتر است در مورد نبوت ذی القرنین و تبّع توقف کرد**

در اثبات نبوت این دو بهتر است توقف کرد، چون با روایت صحیح از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

« ما أدري أتبع نبياً أو لا، و ما أدري ذا القرنين نبياً أو لا »<sup>۱</sup>

یعنی: نمی‌دانم آیا تبّع و ذوالقرنین نبی بوده‌اند یا خیر. پس از آنجا که برای رسول خدا ﷺ نامعلوم باشد، ما سزاوارتریم که ندانیم.

### خضر

خضر آن بنده‌ی صالحی است که موسی برای فراگیری علم از او بسویش سفر کرد، و اخبار آن در آخر سوره ی کهف آمده است.

روند داستان از چند جهت بر نبوت او دلالت می‌کند:

۱- روایت حاکم و بیهقی (نگاه: الجامع الصغیر (۱۲۱/۵)).



یکی اینکه می فرماید:

﴿ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴾

(الکهف: ۶۵).

یعنی: بنده‌ای از بندگان (صالح) ما را (به نام خضر) یافتند که ما او را مشمول رحمت خود ساخته و از جانب خویش بدو علم فراوانی داده بودیم. ظاهراً این رحمت همان نبوت، و آن دانش است که به او وحی و الهام می شد.

دوم: خطاب موسی به او:

﴿ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَ مِنَّمَا عَلَّمْتُ رُشْدًا ۖ ﴿٦٦﴾ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۖ ﴿٦٧﴾ وَكَيْفَ نَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۖ ﴿٦٨﴾ قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۖ ﴿٦٩﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَأْذِنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أَحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۖ ﴿٧٠﴾ ﴾

(کهف: ۶۶ - ۷۰).

یعنی: موسی بدو گفت: آیا (می‌پذیری که من همراه تو شوم و) از تو پیروی کنم بدان شرط که از آنچه مایه رشد و صلاح است و به تو آموخته شده است، به من پیامبری؟ (خضر) گفت: تو هرگز توان شکیبائی با من را نداری. و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از راز و رمز آن آگاه نیستی، شکیبائی کنی؟! (موسی) گفت: به خواست خدا، مرا شکیبیا خواهی یافت، و (در هیچ کاری) با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد. (خضر) گفت: اگر تو همسفر من شدی (سکوت محض باش و) درباره چیزی (که انجام می‌دهم و در نظرت ناپسند است) از من مپرس تا خودم راجع بدان برایت سخن بگویم.

پس اگر نبی نبوده باشد، از عصمت برخوردار نمی‌بود، و موسی که پیامبری بزرگوار و فرستاده‌ای کریم و دارای عصمت بود چنین رغبتی به فراگیری علم و دانش از ولی غیر معصوم نمی‌داشت، و عزم سفر و جستجوی وی را نمی‌کرد، آنهم در مدت زمانی که گویا هشتاد سال به طول انجامیده، و موقعی که با او ملاقات کرد با فروتنی او را گرامی داشت، و به صورت انسانی مستفید از او پیروی می‌کرد، همه اینها دال بر نبوت او و اینکه وحی الهی را همانند موسی دریافت می‌کرده است،

علاوه بر اینکه بگونه‌ای از علم لدنی و اسرار نبوت بهره‌مند بوده که موسی کلیم الله و پیامبر بنی اسرائیل از معلومات ایشان مطلع نبوده‌اند.

سوم: اینکه خضر اقدام به کشتن یک پسر کرد که جز از طریق وحی و الهام خداوند ملک علام چنین امری جایز نیست، و این یک دلیل مستقل بر نبوت، و برهان آشکاری است بر عصمت او<sup>۱</sup> و برای انسان صالح جایز نیست تنها با القائات نفسی و چیزی که بر خاطرش می‌گذرد اقدام به قتل دیگران نماید، چون خطورات نفسی ایشان معصوم نیست، چرا که اولیاء به اتفاق آراء ممکن الخطا هستند، پس وقتی که خضر اقدام به کشتن پسری که به سن بلوغ نرسیده بود، به این دلیل که می‌دانست وقتی که بزرگ شود کافر می‌شود، و والدینش را وادار به کفر می‌نماید چون شدیداً او را دوست داشتند، و قطعاً از او پیروی میکردند، کشتن او مصلحت بزرگی است که بر بقای او ارجحیت داشته تا بدین صورت والدینش از کفر و عقوبت آن در امان باشند، و این دلیل است بر نبوت و عصمت او از جانب حق تعالی.

چهارم: وقتی که خضر تأویل کارهایش را برای موسی تفسیر نمود، و حقیقت مسأله را برایش توضیح داد و همه چیز روشن شد، بعد از همه‌ی اینها گفت:

﴿... رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ، عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾

(الکهف: ۸۲).

یعنی: س پروردگار تو خواست که آن دو کودک به حد بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگارت بیرون بیاورند (و مردمان بدانند که: صلاح پدران و مادران برای پسران و دختران، و خوبی اصول برای فروع سودمند است). من به

۱- فرقه‌هایی از این امت گمراه شده‌اند که محرمات را هتک کرده، و مرتکب منهیات می‌شوند، وقتی که مورد انکار قرار می‌گیرند، می‌گویند: حقیقت امر بر خلاف ظاهر است، و با قصه‌ی خضر استدلال می‌کنند که کشتی را خراب کرد و پسری را به قتل رسانید، ولی این گمراهی اشکاری است که دروازه‌ی همه شر و فسادها را طوری می‌گشاید که دیگر بستنش ممکن نیست، اما مقوله‌ی نبوت خضر این درب را می‌بندد. سپس هیچ کس از این امت حق ندارد برخلاف شریعت اسلام عمل کند، چون حلال آن است که خدا حلال کرده باشد، و حرام هم تنها حرام خداست، پس هر کس برخلاف این شریعت عمل کرد مانند يك مخالف مورد معاقبه قرار می‌گیرد، هر ادعایی هم داشته باشد قابل قبول نیست.

دستور خود این کارها را نکرده‌ام (و خودسرانه دست به چیزی نبرده‌ام و بلکه فرمان خدا را اجرا نموده‌ام و برابر رهنمود او رفته‌ام). این بود راز و رمز کارهایی که توانائی شکیبائی در برابر آنها را نداشتی. (۱).

۱- جمع زیادی از علما بر این اعتقادند که خضر زنده است و هنوز وفات نیافته، و اخبار زیادی در این باره وارد شده، ولی این مقوله درب خرافه گری و دجالی را گشوده، بطوری که خیلی از افراد شروع کرده اند به ادعای ملاقات خضر و دریافت توصیه ها و دستوراتی از او، و در این مورد حکایات عجیب و غریبی را نقل می کنند، ولی عقل سالم ان اخبار را مردود می داند.

جمعی از علما و محدثین هم اقدام کرده اند به تضعیف آن روایات و اخبار، مانند بخاری، ابن دحیه، ابن کثیر، ابن حجر عسقلانی، و قوی ترین دلیل در مردود دانستن ادعای زنده بودن خضر این است که هیچ روایت صحیحی در این باره وجود ندارد، و نیز اگر زنده می بود قطعاً بر او واجب می شد که از پیامبر اسلام ﷺ پیروی و او را یاری کند، زیرا خداوند از تمام پیامبرانش عهد و پیمان گرفته که به محمد ﷺ ایمان بیاورند و یورش باشند در صورتی که او را یابند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۱﴾

آل عمران: ۸۱

یعنی و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس فرستاده‌ای نزد شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، باید به او ایمان بیاورید، و حتماً یاریش کنید، آنگاه فرمود آیا اقرار کردید، و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری اقرار کردیم، فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهان هستم.

و رسول خدا ﷺ هم فرموده: اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت، و ابراهیم حری پیرامون زنده بودن خضر و الیاس از احمد بن حنبل سؤال کرد... در پاسخ فرمود: کسی که به غائبی حواله کند منصف شناخته نمی شود، و این جز القای شیطان چیزی نیست. (مجموع فتاوی شیخ الاسلام ۳۳۷/۴).

و از امام بخاری هم در باره ی خضر و الیاس سؤال شد: آیا آنها زنده هستند؟ فرمود: چگونه ممکن است زنده باشند در حالی که رسول خدا ﷺ فرموده: «لا یبقی علی رأس مائة سنة من هو علی وجه الأرض أحد» یعنی تا صد سال دیگر یک نفر هم کسانی باقی نمی ماند که حالا روی زمین زندگی می کنند. (مجموع فتاوی شیخ الاسلام ۳۳۷/۴).

جماعتی از علمای محقق هم مفصل به ایراد دلایل باطل کنند ی این خرافه پرداخته اند، از جمله ابن کثیر در البداية والنهاية (۳۲۶/۱) و شیخ محمد امین شنبیطی در اضواء البیان (۱۸۴/۴)، و ابن حجر عسقلانی هم در این باره رساله ای را تألیف کرد به نام «الزهر النضر فی نبأ خضر» که ضمن مجموعه الرسائل المنبرية ۱۹۵/۲.

## کفر ورزیدن به یک پیامبر کفر به همه آنها است

کفر ورزیدن به یکی از پیامبران، انکار و کفر ورزیدن است به همه آنها، همانگونه که خداوند متعال فرمود:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾﴾ (شعراء: ۱۰۵)

یعنی: قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند. و فرمود ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴾

(شعراء: ۱۱۴)

یعنی: قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند.

و فرمود: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١١٠﴾﴾ (شعراء: ۱۶۰) یعنی: قوم لوط

فرستادگان را تکذیب کردند.

مشهور است که گویند: هر امتی رسول خود را تکذیب کردند، در حالی که تکذیب یکی از پیامبران، تکذیب همه به حساب می آید، چون همه پیامبران حامل یک رسالت، و برای یک دین واحد دعوت می کردند، و همه را خدای واحد فرستاده، پس آنها یک مجموعه هستند که اولینشان مژده‌ی آخرینشان می دهد، و متقدم متأخر را تصدیق می کرد.

از این رو ایمان به برخی و کفر ورزیدن به برخی دیگر کفر و انکار همه است، و خداوند بر چنین کسانی نشانه کفر گذاشته و می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (النساء: ۱۵۰ - ۱۵۱)

یعنی: کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند (و بگویند که به خدا ایمان داریم، ولی به پیغمبران ایمان نداریم) و می گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، و می خواهند میان آن (کفر و ایمان) راهی برگزینند (ولی میان کفر و ایمان فاصله‌ای نیست و دو راه بیش وجود ندارد: راه کفر و راه دین). آنان جملگی بیگمان کافرند، و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم آورده‌ایم.

و خداوند به ما فرمان می‌دهد که در ایمان آوردن میان هیچکدام از فرستادگانش فرق و فاصله‌ای نیندازیم، بلکه به همه ایمان داشته، تا ایمانمان مستحق مقبولیت خداوند باشد:

﴿ قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ  
وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ  
لَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ (بقره: ۱۳۶).

یعنی: بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدائی نمی‌اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم.

و هر کس چنین راهی را بپیماید و به همه پیامبران بدون تبعیض ایمان بیاورد واقعاً هدایت یافته است، همانگونه می‌فرماید:

﴿ فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنَ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ نَوَّأُوا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ  
فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾ (بقره: ۱۳۷)

یعنی: گر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده‌اید، و بدان چیزهائی که شما ایمان دارید، ایشان نیز ایمان داشته باشند، بی‌گمان (به راه درست خدائی) رهنمود گشته‌اند، و اگر پشت کنند (و از حقیقت سرپیچی نمایند و دوباره به رسوم و آداب موروثی چنگ زنند) پس راه اختلاف و دشمنانگی را (با شما) در پیش گرفته‌اند، و خدا تو را بسنده خواهد بود و او تو را از (اذیت و آزار و نیرنگ و دسیسه‌های) ایشان نجات خواهد داد، و او شنوا و بینا است (و گفتار ایشان را می‌شنود و کردار آنان را می‌بیند).

خداوند متعال پیامبر این امت و مؤمنین پیرو او را که میان هیچ یک از پیامبران الهی تفاوتی قائل نشده‌اند مورد مدح و ستایش قرار داده و می‌فرماید:

﴿ ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴾



(بقره: ۲۸۵).

یعنی: فرستاده (خدا، محمد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند): میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم (و سرچشمه رسالت ایشان را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواهی ربّانی را توسط محمد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهیم، و بازگشت به سوی تو است.

و کسانی را میان فرستادگانش فرق نمی‌گذارند به اجر و پاداش بزرگ وعده داده است و می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ (النساء: ۱۵۲)

یعنی: و اما کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان دارند و میان هیچ یک از آنان (در این که از سوی خدا برگزیده شده‌اند) فرقی نمی‌گذارند (و هیچ کدام را تکذیب نمی‌نمایند)، بدانان پاداش و مزدشان را خواهیم داد، و خداوند بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است (و لغزشها و اشتباهاتی هم اگر داشته باشند، مورد عفو قرار می‌دهد).

همچنین خداوند اهل کتاب (یهود و نصاری) را مذمت و نکوهش فرموده، چون به برخی از پیامبران ایمان آورده‌اند، و به برخی دیگر کفر ورزیدند:

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِن كُنْتُمْ مَوْمِنِينَ ۗ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقُولُونَ أَلْبَيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مَوْمِنِينَ ﴾

(بقره: ۹۱)

یعنی: هنگامی که به آنان گفته شود: به آنچه خداوند فرو فرستاده است (که قرآن است) ایمان بیاورید، می‌گویند: ما به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خود ما نازل شده باشد (نه بر اقوام دیگر)، و به غیر آن کفر می‌ورزند و حال آن که حق بوده و تصدیق‌کننده چیزی است که با خود دارند. بگو: اگر مؤمنید (و راست می‌گوئید که به تورات ایمان دارید و از آن پیروی می‌کنید) پس چرا پیامبران خدا را پیش از این می‌کشتید؟

### نبوت را جز با دلیل برای کسی اثبات نمی‌کنیم

علمای تفسیر و سیره و تاریخ نام انبیای زیادی را ذکر کرده‌اند، یا به نقل از بنی اسرائیل، و یا با تکیه بر گفته‌هایی که صحّت آنها ثابت نشده، ولی هر کدام از آن روایات و گفته‌ها مخالف قرآن و سنت ثابت رسول الله ﷺ باشد آن را رها می‌کنیم، مانند گفته‌ی کسانی که گفته‌اند: «سه نفر فرستاده‌ای که برای تبلیغ دین به شهری فرستاده شدند، - که داستانشان در سوره‌ی یاسین ذکر شده - از پیروان عیسی بودند، و نیز می‌گویند: جرجیس و خالد بن سنان هر دو بعد از عیسی ﷺ مبعوث شدند»<sup>۱</sup>.

ما همه اینها را مردود می‌دانیم، چون در حدیث صحیح روایت شده که بین عیسی بن مریم و پیامبران ﷺ پیامبری نیامده، بنابراین فرستادگان مذکور در سوره ی یاسین، یا قبل از عیسی مبعوث شده‌اند، و گفته‌ی راجح هم این است، یا از جانب عیسی روانه شده‌اند، که این بعید بنظر می‌رسد، چون خداوند خبر داده که آنها را فرستاده، و واژه‌ی «رسول» وقتی که بطور مطلق ذکر شود به مصطلح معروف برمی‌گردد، یعنی رسول خدا، و روایتی که می‌گوید: خالد بن سنان یکی از پیامبران عرب بوده که قومش او را از بین بردند درست نیست، چون مخالف حدیث صحیح رسول خدا ﷺ است مبنی بر اینکه انبیای عرب چهار نفر بودند.

---

اما روایات بنی اسرائیل پیرامون نام برخی از پیامبران، از قرآن و سنت دلیلی بر آن یافت نمی شود، پس ما نه آن را تصدیق می کنیم و نه تکذیب، زیرا خبرشان احتمال صدق و کذب را دارد.



## فصل دوم

# نیاز بشریت به پیامبران و رسالت آسمانی

### مقدمه

از آنجاکه در زمانهای قدیم مردم با پیامبران جدال می‌کردند، و دانش آنها را مردود قلمداد کرده و از ایشان معترض بودند- بشر امروز در قرن بیستم که به اوج پیشرفت مادی نایل آمده، و در اعماق اقیانوسها غواصی می‌کند، و در فضا به گشت و گذار می‌پردازد، و اتم را شکافته، و بسیاری از انرژی‌های پنهان هستی را کشف و ضبط نموده - قطعاً در این حال با شدت بیشتری با پیامبران وارد بحث و جدال می‌شوند، و علوم و معارفشان را مردود می‌شمارند، و بیش از گذشته از آنها رویگردانی می‌کنند، و حال بشر امروز نسبت به پیامبران و تعالیم ایشان همچون احوال گورخران فراری هستند وقتی که شیر درنده‌ای می‌بینند و باشدت آنچنانی راه فرار در پیش می‌گیرند که به هیچ چیز توجه نمی‌کنند:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾﴾

(المدثر: ۴۹ - ۵۱)

یعنی: چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند! گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند.

بشر امروز بیش از گذشته در برابر پیامبران و آموزه های ایشان امتناع می‌ورزند، زیرا به دانش خود غرور و تکبر می‌ورزند و پیرو مردانی هستند که در عصرهای گذشته و قبل از ایشان زیسته‌اند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْفَى اللَّهُ وَاللَّهُ

غَفِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾﴾ (تغابن: ۶)

یعنی: این (سوء عاقبت و عذاب آخرت) بدان خاطر است که پیغمبرانشان به پیش ایشان می‌آمدند و معجزات روشن و دلائل متقن برای آنان می‌آوردند و ایشان می‌گفتند: آیا آدمیان، ما را هدایت می‌کنند؟ (مگر می‌شود انسانهایی همچون

خودمان پیغمبران خدا شوند؟! پیغمبران باید فرشته باشند. بدین وسیله به مخالفت برمی‌خاستند و) کافر می‌گشتند و سر بر می‌تافتند و رویگردان می‌شدند، و خدا هم بی‌نیاز (از ایمان و اطاعت ایشان) بود و (همیشه هم) بی‌نیاز است و سزاوار ستایش و سپاس.

امروز شیاطین انس و جن در عقل و اندیشه‌ی بشر دمیده و آنها را به گردنکشی در برابر خدا و شریعت او وامیدارند، و از آموزه‌های پیامبران به بهانه‌هایی همچون محدودیت عقل، توقف کاروان زندگی و سد راه پیشرفت تمدن و ترقی، اعراض جسته، و می‌گویند: امروز کشورهایی در جهان تشکیل شده‌اند که مبنای قوانین و مقررات در آنها بر مخالفت با تعالیم آسمانی و آموزه‌های پیامبران است، و حتی در برخی از آن کشورها زیر بنای قوانین بر الحاد و دین ستیزی است که امروز به سکولاریزم معروف است، و بسیاری از حکومت‌هایی هم که بر مسلمین حکمرانی می‌کنند بر این رویه راه می‌پیمایند، و مردم عوام تنها به این قید، که در یکی از مواد قانونی گفته شده باشد: «دین حکومت اسلام است» راضی هستند، سپس این ماده را هم با مواد سابق و لاحق و قوانینی که بر مردم حکومت می‌کنند منهدم گردد!

آیا صحیح است که بشر امروز به جایی رسیده که از پیامبران الهی و رسالت و شریعت و تعالیمشان بی‌نیاز است؟ و آیا درست است که بشر امروز می‌تواند دور از راه و روش فرستادگان خدا راه درست زندگی را بیابد؟!.

برای پاسخ به این سؤال کافی است به اوضاع کشورهای به اصطلاح پیشرفته و متمدنی همچون آمریکا و بریتانیا و فرانسه و روسیه و چین نگاهی گذرا بیندازیم تا ببینیم چه بدبختی‌هایی بر آن جامعه‌ها سیطره یافته، و منکر پیشرفت مادی و صنعتی در سطحی عالی اینان نیستیم، اما از جنبه‌ی معنوی که پیامبران الهی و آموزه‌هایشان جهت اصلاح و تصحیح آن آمدند بسیار سقوط و به انحطاط کشیده شده‌اند، کسی نمی‌تواند انکار کند که بحران روحی و بیماریهای روانی - امروز - نشانه‌ی بارز جهان متمدن است، انسان در جهان متمدن امروز انسانیت را از دست داده، و خود را باخته، از این رو جوانان در آنجا متمرّد و گردنکش هستند، و علیه همه

ارزشها و اخلاق و اوضاع و قوانین و مقررات گردنکشی می‌کنند، حتی از زندگی خود بیزارند و آن را قبول ندارند، و در شرق و غرب در پی ندا یا فلسفه یا توجیه یا راهی هستند که گمان می‌کنند آسایش و آرامش در آنجا یافت می‌شوند، چون جهان غرب آنقدر بسوی سقوط متحوّل شده که جرم و جنایت استخوانهایش را خرد و فاسد کرده، و انحراف و فساد و بی بند و باری در آنجا حاکم است، و فحشا و بی بند و باری پایه های بزرگ دولت را به لرزه درآورده، و آنچه پنهان است فراتر از آشکارش می‌باشد، و آنجا که امروز به جهان پیشرفته و متمدن معروف است، با دست خود خانه های خود را تخریب می‌نمایند، و تمدنشان آنها را می‌کشد، آن تمدن، سمومی را ترشح می‌کند که در آن سرایت کرده و افراد را به قتل می‌رساند، و مجموعه‌هایشان را متفرّق می‌سازد، کسانی را که امروز آنها را جهان متمدن و پیشرفته می‌گوییم، به پرنده‌ی تنومندی می‌مانند که می‌خواهد با یک بال پرواز کند.

ما برای اصلاح قلبهایمان، و روشن کردن درون و روان، و هدایت عقلهایمان محتاج پیامبران و تعالیم حیاتبخش ایشانیم...  
 ما به پیامبران نیاز مبرم داریم تا مسیر خود را در زندگی بشناسیم و با آن آشنا شویم، و بفهمیم با زندگی و آفریدگار آن چگونه ارتباط داشته باشیم.  
 ما نیازمند ایشان هستیم تا سراسیمه و منحرف نگردیم و در منجلاب گرفتار نگردیم.

### سخنی ارزنده از ابن قیم

ابن قیم - رحمه الله - در رابطه با نیاز مردم به پیامبران و آموزه های ایشان می‌گوید:  
 «از اینجا فهمیده می‌شود که بندگان بیش از هر ضرورتی نیازمند شناخت پیامبران و تعالیم و برنامه و شریعتی هستند که با خود آورده‌اند، و باید اخبارشان را تصدیق و فرمانهایشان را اطاعت کنند، چرا که هیچ راهی بسوی سعادت نیست و نجات و سرفرازی نیست، نه در دنیا و نه در آخرت جز به دست پیامبران، و هیچ راهی برای تشخیص و شناخت مفصل پاک و نا پاک وجود ندارد مگر از جهت آنها،

و جز توسط آنها هرگز رضای خدا بدست نمی‌آید، از این رو اخلاق نیکو و کردار و گفتار پاک و درست تنها راه و روش و شریعت آنهاست، پس ایشان معیار برتری هستند و گفتار و اخلاق با آنها سنجیده می‌شود، و با پیروی از آنها اهل گمراهی از هدایت یافتگان جدا می‌شوند، و نیاز به آنها از نیاز و ضرورت بدن به روح، نیاز چشم به نور و روشنی، و احتیاج روح به حیات وزنده بودن بیشتر است، و خلاصه هر ضرورت و نیازی فرض شده باشد، نیاز بشر به پیامبران خیلی از آن بیشتر است. اکنون گمانت چیست نسبت به کسی که اگر یک چشم به هم زدن هدایت و شریعتش از تو غائب باشد قلبت فاسد می‌گردد، و همچون ماهی‌ای است که از آب فاصله گرفته و در ماهی تابه گذاشته شده باشد، حال بنده هم وقت جدایی و فاصله گرفتن از آنچه رسول خدا آورده همینطور است، و حتی از این هم مهمتر است، اما تنها قلبی این را درک می‌کند که زنده باشد، زیرا مرده احساس ندارد، پس اگر سعادت دنیا و آخرت انسان به هدایت و برنامه‌ی پیامبران علیهم‌السلام وابسته است؛ واجب است بر هر کسی که دلسوز و خیرخواه خویش است، و می‌خواهد نجات یابد آنقدر از هدایت و راه و روش و سیره و احوال ایشان یادگیرد که از جاهلان جدا گردد، و در شمار پیروان و حزب ایشان قرار گیرد، فضل و بزرگی هم در دست خداست و به هر کس بخواهد می‌بخشد، و خداوند دارای فضل عظیم است»<sup>۱</sup>.

### ابن تیمیه نیاز به پیامبران و رسالتشان را بیان می‌کند

از جمله کسانی که این موضوع را مورد بررسی و تبیین قرار داده شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله است که می‌فرماید: «رسالت آسمانی برای بندگان ضروری است، و نیازشان به آن ما فوق هر نیاز به هر چیزی است، رسالت الهی روح، نور و حیات جهان است، اگر جهان فاقد نور، حیات و روشنی باشد جز فساد چه چیزی در آن هست و کدام صلاحی در آن باقی می‌ماند؟!، دنیا تاریک و ملعون است جز جایی

۱- زاد المعاد (۱/۱۵).

که خورشید رسالت در آن تابیده باشد، انسان هم مادامی که خورشید رسالت در قلبش تابش نکند و به روح و حیات آن نایل نگردد در ظلمت و تاریکی است و مرده محسوب می شود، همانگونه که خداوند می فرماید:

﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ

بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ نُزِّنُ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۲﴾ (انعام: ۱۲۲).

یعنی: آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از مناره ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مثل گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و توده‌های انباشته ظلمتکده کفر او را در خود بلعیده است و شبیح بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید؟ همان گونه (که) خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است (و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است.

این توصیف مؤمن است، در اصل مرده بود و در تاریکی جهل بسر می‌برد، ولی خداوند با روح رسالت آسمانی و نور ایمان او را زنده کرد، و برایش نوری قرار داد که در میان مردم با آن راه برود، ولی کافر همچنان دارای قلب مرده است و در تاریکیها بسر می‌برد».

همچنین فرمود: «خداوند متعال رسالتش را روح نامگذاری کرده، چون اگر روح نباشد زنده بودن هم وجود ندارد همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا

نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ ﴿شوری: ۵۲﴾.

یعنی: همان گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلها است. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم.

در اینجا دو اصل را ذکر: روح و نور، روح حیات و زنده بودن است، و نور همان نور و روشنی است.»

همچنین فرمود: « خداوند برای وحی و الهام که بعنوان حیات و نور قلبها نازل فرمود مثال می زند با آب باران مثال زده که جهت احیای زمین از آسمان فرود می آید. همچنین با آتشی که نور از آن حاصل می گردد، همانگونه که در این آیه می فرماید:

﴿ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّمْ أَوْ مَتَعٍ زَيْدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴾ (رعد: ۱۷)

یعنی: خداوند از (ابرهای) آسمان، آب فرو می باراند و دره ها و رودخانه ها هر یک به اندازه گنجایش خویش (برای رویش گیاهان و بهره‌وری درختان، از آب آن) در خود می گنجانند، و روی این سیلابها، کفهای زیاد و بیسودی قرار می گیرد، همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه زینت آلات روی آتش ذوب می نمایند، کفهایی همانند کفهای آب بر می آورد، - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می زند - اما کفها، (بیسود و بیهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته می شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می گردد. خداوند این چنین مثالی می زند. (عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاک روی آب و بالای فلزات است که هرچه زودتر از میان می رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره سودمند و ماندگار می باشد).

شیخ الاسلام بعد از این آیه فرمود: « خداوند متعال علم را به آب نازل شده از آسمان تشبیه نموده، چون قلب با علم شرعی زنده است، همانگونه که زنده بودن بدن وابسته به آب است، همچنین قلبها را به رودخانه‌ها تشبیه فرموده، چون قلب محل علم و دانش است همچنانکه که رودخانه‌ها محل آب است، برخی قلبها گنجایش علم فراوانی دارد همانگونه که برخی دره و رودخانه ها آب زیادی را در خود جای می دهند، و بعضی دیگر از قلبها جای کمی برای علم دارند همانطور که برخی از رودها جای کمی برای آب دارند. همچنین خداوند متعال خبر داده که

همراه سیل مقداری کف بر روی آب قرار می‌گیرد چون با آب مخلوط می‌شود، ولی آب آن کفها را دور انداخته و از خود جدا می‌کند و همه پنهان می‌شوند، و آنچه برای مردم مفید است در زمین قرار می‌گیرد، قلبها هم به همانصورت با شهبوات و شُبُهَات آمیخته می‌شوند، سپس مخفی شده و می‌روند، و ایمان و قرآنی که برای مردم و صاحب قلب نافع هستند در آن مستقر شده و جای می‌گیرند، و فرمود:

﴿ وَمَا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ  
فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴾

(رعد: ۱۱۷)

یعنی: همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه زینت آلات روی آتش ذوب می‌نمایند، کفهایی همانند کفهای آب بر می‌آورد، - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند - اما کفها، (بیسود و بیهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند. (عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاک روی آب و بالای فلزات است که هرچه زودتر از میان می‌رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره سودمند و ماندگار می‌باشد).

سپس شیخ الاسلام رحمه الله بیان کرد که این دو مثال هر دو نظیر دارند آنهم دو مثالی که در سوره‌ی بقره خداوند می‌فرماید:

﴿ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلْمٍ لَا يَبْصُرُونَ ﴿١٧﴾ ثُمَّ بَدَّلَهُمْ نَارًا لَمْ يَكْتُمُوا فِيهَا لَمُبْسَمَاتٍ يَتَلَوتْنَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَنُقُودٌ يَجْعَلُونَ أَمْثَلَهُمْ فِي مَا دَرَأُوا مِنَ الْأَمْثَلِ وَاللَّهُ مُجِيبُ الْكُفْرِينَ ﴿١٩﴾ ﴾ (بقره: ۱۷-۱۹)

یعنی: داستان اینان، همانند داستان کسی است که آتشی را با کوشش فراوان بیفروزد (تا خود و همراهانش از آن استفاده کنند) و آن گاه که آتش دورو بر او را روشن گرداند، پروردگار آتش آنان را خاموش و نابود نماید، و ایشان را در انبوهی از تاریکیها رها سازد، به گونه‌ای که چشمانشان (چیزی) نبیند. (آنان همچون) کران و لالان و کورانند و (به سوی حق و حقیقت) راه بازگشت ندارند. یا گوئی داستان

آنان همچون داستان کسانی است که به باران توفنده‌ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد، و در آن، انبوه تاریکیها و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوشه‌هایشان فرو برند تا از صدای صاعقه در امان بمانند. (نمی‌دانند که) خدا از هر سو دور کافران را فرا گرفته است (و هر وقت و هر جا بخواهد نابودشان می‌نماید).

بعد از اینکه شیخ الاسلام رحمه الله مؤمن را توصیف کرد فرمود: « اما کافران در تاریکیهای کفر و شرک هستند و زنده نیستند اگر چه دارای حیات حیوانی هستند، ولی حیات روحانی و عالی ندارند که سبب آن ایمان است و بوسیله‌ی آن بنده به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت نائل گردد، زیرا خداوند سبحان پیامبرانش را بین خود و بندگان واسطه قرار داده تا از طریق آنها سود و زیان را به آنها معرفی کند، و آنچه برای زندگی این دنیا و معادشان مصلحت است تکمیل گرداند، و همگی مبعوث شده اند تا مردم را بسوی خدا دعوت کنند، و راه رسیدن به او را به آنها معرفی کنند، و عاقبت و فرجامشان را بعد از ایمان و عمل صالح به راه حق برایشان تبیین کند».

سپس شیخ الاسلام اصولی را بیان می‌کند که بدانها اشاره می‌نماییم: « اصل اوّل متضمّن اثبات صفات توحید و قدر، و ذکر ایّام‌الله در مورد اولیاء‌الله و دشمنان خداست، و آن هم قصه‌هایی است که خداوند برای بندگان خود ذکر فرموده و ضرب المثلهایی است که زده است.

اصل دوّم: تفصیل احکام شریعت و امر و نهی و مباح، و بیان آنچه خدا دوست دارد و می‌پسندد و آنچه دوست ندارد و نمی‌پسندد می‌باشد.

اصل سوّم: شامل ایمان به آخرت و بهشت و دوزخ و پاداش و مجازات و سزاست.

سپس بیان کرده که « مدار و محور خلق و آفرینش، و سعادت و رستگاری به این اصلها وابسته‌اند، و جز از طریق پیامبران راهی برای شناخت این اصول نیست، زیرا عقل به تنهایی قادر به هدایت بسوی تفصیل اینها و شناخت حقیقتشان نیست، اگر چه در مجموع بتواند نیاز و ضرورت آنها را هم درک



کند، مانند مریضی که می‌داند نیازمند پزشک و مداواست، ولی تفصیل بیماری و نوع داروی مورد نیازش را نمی‌داند»<sup>۱</sup>.

اما شریعت بر مبنای معرفتی مواقع رضا یا ناخشنودی خدا از حرکات اختیاری بندگان است، و مبنای آن وحی محض و نیاز به تنفس چه رسد به غذا و آب است، چون نهایت چیزی که از عدم تنفس و بی آب و غذایی پدید می‌آید مرگ بدن و تعطیل شدن روح از آن است، ولی از نبود شریعت مجموعاً فساد روح و قلب، و هلاکت ابدی است، و فاصله‌ی زیادی بین این هلاکت و هلاکت بدن بر اثر مرگ است، بنابراین هرگز مردم به چیزی نیازمندتر از شرع پیامبر ﷺ و قیام به آن و دعوت بسوی آن، و صبر و مقاومت بر ادامه‌ی آن، و جهاد و مبارزه با کسانی که از آن بدر رفته‌اند تا وقتی که بدان برگشته‌اند نبوده‌اند، و هرگز جهان بدون آن صلاح نخواهد داشت، و هیچ راهی برای رسیدن بسوی بزرگترین سعادت و موفقیت و کامیابی نیست جز با عبور از این پل»<sup>۲</sup>.

## مقایسه‌ای بین نیاز بدن به علم طب و نیاز روح به علوم

### پیامبران

ابن القیم رحمه الله در کتاب نفیس خود «مفتاح دار السعادة» مقایسه‌ای انجام داده و در آن بحث بیان فرموده که نیاز مردم به شریعت الهی بیش از نیازشان به علم طب و پزشکی است، با وجود اینکه مردم برای تندرستی بدن بشدت محتاج علم طب هستند، ولی بیش از هر علمی نیاز مبرم به رسالت آسمانی دارند، و اصلاً با نیاز به علم پزشکی قابل مقایسه نیست، مگر نمی‌بینی بخش عمده‌ای از مردم بدون پزشک به زندگیشان ادامه می‌دهند، و جز در شهرهای بزرگ طبیب نیست، چون بادیه‌نشینان، و چادرنشینان و عامه‌ی بنی آدم محتاج طبیب نمی‌شوند، و بدنی سالمتر و طبیعتی قویتر از کسانی که وابسته به پزشکند دارند، و شاید عمرشان هم

۱- مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ۹/۹۳-۹۶.

۲- مفتاح دار السعادة (۲/۲).

مثل هم است، و خداوند بر حسب سرشت آدمی را طوری آفریده که آنچه مفید است می خورد، و از خوردنیهای مضر اجتناب می کند، و به هر قومی در استخراج دواها عرف و عادت داده، تا جایی که اکثر اصول طبّ برگرفته از تجربه و عرف و عادت مردم است.

### آیا عقل می تواند بی نیاز از وحی باشد

مردم گمان می کنند امکان دارد با عقلی که موهبت الهی است از پیامبران و رسالت آسمانی بی نیاز باشند، برای همین است که می بینیم قوانین وضع می کنند، و حلال و حرام تعیین، و نقشه و توجیه می کنند، و در تمام این امور مستندشان تنها عقل است، که حسن و قُبْح، و پسندیده بودن یا مردود بودن را تعیین می کند، و اینها الگوهایی دارند که همین حرفها را زده اند، مثلاً «براهمائی که فرقه ای از مجوس بودند ادعا می کردند که ارسال پیامبران کار بیهوده ای است که شایسته ی خدای حکیم نیست، چون عقل از پیامبران بی نیاز است، زیرا اگر شریعتی که پیامبران آورده اند موافق با حکم عقل زیبا و خوب باشد عقل خود آن را انجام می دهد، و اگر مخالف باشد، در صورتی که بدان نیاز داشته باشد انجام می دهد، در غیر اینصورت ترکش می کند»<sup>(۱)</sup>. در عرصه ی استدلال و احتجاج جایز نیست مسلمان سریعاً قدرت تشخیص زیبایی و زشتی عقل را انکار کند، «چرا که خداوند بندگان را بر تشخیص زشت و زیبا سرشته است، و در آفرینش عقلهایشان چنین ادراکی را کار گذاشته است، همانگونه که آنها را بر فرق بین مفید و مضر، و سازگار و ناسازگار با خودشان سرشته است، و در حواسشان ادراک و تشخیص همه نوعها را ترکیب کرده است.

و فطرت اوّل (که آفریدن بندگان بر درک زشتی و زیبایی است) از ویژگیهای منحصر به فرد انسان در میان سایر حیوانات است، اما فطرت دوّم (که سرشتن بنده

بر فرق گذاشتن بین نافع و مضر... است) در بین اصناف حیوانات مشترک است «<sup>(۱)</sup>.

اکنون نزاع بر امور ذیل است:

**اوّل:** در اینجا مسائلی مطرح می باشد که مصلحت انسان در آن بوده و نمی توان آنها را با عقل مجرد درک کرد، چون از دایره و محدوده ی عقل خارج هستند، « از کجا عقل می تواند خدا را با نامها و صفاتش بشناسد...؟»، و نیز تفصیل شرع و دینی را که خدا برای بندگان تشریح فرموده بدانند؟!، یا تفصیل محبت خدا، و رضایت و نارضایتی او را درک کنند؟، و چگونه پاداش و عقوبت، و وعده هایی را که به دوستان و اولیای خود داده، یا وعید و تهدیداتی را که برای مخالفین و دشمنان تعیین کرده، و مقادیر و کیفیت و درجاتش را بدانند؟، و از کجا غیبی را بشناسند که جز پیامبری که از او خشنود باشد کسی را از آن آگاه نکرده، و دیگر چیزهایی که پیامبران از جانب خدا آورده اند، و از جانب خدا ابلاغ می کنند و عقل راهی بسوی معرفتشان ندارد»<sup>۲</sup>.

**دوّم:** آنچه عقل قادر به درک زیبایی یا زشتی آن است به صورت اجمالی و بدون تفصیل درکش می کند، و اگر تفصیل را هم بداند (البته به صورت ناقص نه بطور فراگیر)، جز برخی جزئیات را درک نمی کند، « مثلاً عقل زیبایی عدالت را درک می کند، اما اینکه فلان عمل عادلانه است یا نه، از تشخیص آن عاجز است»<sup>۳</sup>.

**سوّم:** گاهی عقلها در مورد یک کار هم حیران و سرگشته می شوند، زیرا هم دربردارنده ی مصلحت است و هم مفسده، و عقل ها نمی دانند مفسده اش راجح است یا مصلحت آن، بنا براین عقل در آن متوقف می شود، پس شریعتها در مورد بیان مبهمات هم نازل شده اند، و به مصلحت راجح فرمان می دهند، و از مفسده ی راجح هم نهی می کنند، همچنین کاری که برای شخصی مصلحت و برای غیر او مفسده باشد، عقل قادر به درک آن نیست، بلکه بیان آن بعهدده ی شریعت است که

۱- مفتاح دار السعادة ۱۱۶/۲

۲- مفتاح دار السعادة ۱۱۷/۲

۳- مرجع سابق.

از آن جهت مصلحت اوست بدان دستور می دهد، و از آن جنبه که در حق او مفسده است او را از انجام دادنش نهی می کند، و گاهی بر حسب ظاهر مفسده است ولی در ضمن آن مصلحت بزرگی نهفته است که عقل بدان راه نمی یابد، بنابراین شریعت مصلحت و مفسده و راجح هر کدام را بیان نموده است.<sup>۱</sup>

شیخ الاسلام هم در این رابطه فرموده: «آنچه انبیاء با خود آورده اند عقل از شناخت آن عاجز است، و چیزی نیاورده اند که عقل باطل بودنش را بداند، پس آنها از اخباری سخن می گویند که عقل در مقابل آن حیرت زده و سرگشته است نه آنچه عقل محال و ناممکن می پندارد».<sup>۲</sup>

آنچه عقل بدان دست می یابد اگر صحیح هم باشد جز فرضیاتی نیست که گاهی آراء و نظرات متناقض و دیدگاههای الحادی را با خود درهم می پیچد.

و اگر آن نظرات قابل بقاء و ماندگاری بودند- در زمان غیبت وحی- تخمینهای متفرق خواهد بود که حق باطل در آن مشتبه خواهد بود.

### باطل بودن قول براهمائیه

برای باطل کردن گفته های براهمائیه که مدعی بی نیازی عقل از وحی اند نیازی به ایراد حجّت و برهان نداریم، بلکه ایشان را به مبدأ پیدایش این ادعا رهنمون میشویم. یکی از رهبران ایشان در قرن بیستم با افتخار<sup>۳</sup> می گوید: «وقتی که «گاوی» را می بینم احساس نمی کنم یک حیوان را می بینم! چون من گاوپرستم، و جلو همه جهان از پرستش آن دفاع خواهم کرد».

آری! عقل بی نیاز از وحی الهی او را رهبری کرد به اینکه مادر گاوی او بر مادر واقعی که وی را به دنیا آورده برتری داشته باشد و می گوید: «مادر گاوی من

۱- مرجع سابق.

۲- مرجع سابق.

۳- او رهبر هند گاندي بود، گفته هایش را در کتاب «مقارنه ي ادیان» ۳۲/۴ نگاه کن (نظرات في النبوة

از چندین جهت بر مادر واقعیم برتری دارد، زیرا مادر واقعی یک یا دو سال به ما شیر داده، ولی در عوض در تمام مدت عمر انتظار خدمت ما را دارد، ولی مادر گاوی همیشه به ما شیر می دهد، و در مقابل چیزی از ما طلبکار نیست جز غذای عادی...»، همچنین این گاو پرست مقایسه مادرش با گاو شیری را ادامه داده و حجت و دلایل را ارائه می دهد بر اینکه مادر گاوش از مادر حقیقی او بهتر است تا اینکه می گوید: «ملیونها هندو برای گاو تعظیم می کنند و من هم یکی از آن ملیونها شخص هستم».

مدتی قبل هم در یک مجله ی عربی کویتی پیرامون معبد بزرگ که با گرانیت سفید پوشیده شده بود و هر روز از جاهای مختلف هند هدایای گرانبها به سوی آن سرازیر می شود مطالبی خواندم، و تنها چیزی که باقی می ماند اینست که بدانی « خدایانی که در آن معبد بزرگ برایشان هدایا و نذورات فرستاده می شود فقط موشها هستند».

این بود برخی از ترهات و بیهوده گویی هایی که عقل بی نیاز از شرع بسوی آن رهبریشان نمود!

### زمینه های فعالیت عقل

کسانی که می خواهند با عقل از وحی الهی بی نیاز شوند ستم بزرگی را در حق عقل روا می دارند، و انرژی آن را غیر جای خود هدر می دهند، « زیرا عقل ویژگیها و میدان و قدرت مختص به خود را دارد، وقتی که خارج از مقتضیات خاص خود بکار برده شود درست عمل نمی کند، و دچار فروکوفتن و زیاده روی شده، و در صورتی که در غیر میدان آن به جریان انداخته شود واژگون شده و می لغزد، و در صورتی که بالاتر از قدرت و توانش از آن تکلیف شود نصیبی جز ناتوانی و درماندگی نخواهد داشت».

عرصه ی فعالیت عقل این جهان مادی و محسوس و میدان گسترده ای که در آن به گردش و جریان در می آید جهان طبیعت است، که موجودات مخفی آن را کشف و استخراج کرده، و میان اسباب و علل و معلولها، و مقدمات و نتایج ارتباط

برقرار کرده و به کشف و اختراع می پردازد، و با کسب تبخّر در علوم سودمند در عرصه های مختلف زندگی فعالیت می کند، و کاروان پیشرفت [مادی] بشر را پیش می برد.

ولی همینکه به عقل مکلف شود خارج از رشته ی آن، یعنی ماوراء طبیعت وارد عمل شود، قطعاً بعد مدّتی طولانی از کاوش و خستگی طاقت فرسا، با نتایجی بر میگردد که نه تشنه ای را سیراب می کند، و نه بیماری را شفا می دهد، بلکه به بیراهه رفته و جز هذیان گویی چیزی برای گفتن ندارد»<sup>۱</sup>.

### جایگاه عقل در شریعت

خیلی از مردم گمان می کند که وحی الهی عقل را لغو، و روشنی آن را خاموش، و از کار انداخته و به فراموشی سپرده! ولی این پندار دروغ است و بهره ای از صحّت و درستی ندارد، زیرا وحی الهی عقل ها را متوجّه نگاه عمیق و تدبّر در جهان هستی کرده، و انسان را وادار به آباد کردن زمین و به بهره وری از آن تشویق و ترغیب نموده، و در عرصه ی علمی که از جانب خدا نازل شده اند وظیفه و نقش عقل این است که به نظر و استدلال در آنها پرداخته و صحّت نسبت آنها به خدا را به اثبات برساند، اگر صحّت آن مبین گردید، باید از همه جوانب وحی الهی آگاه شود، و عقلی را که بخشش خدا به او است در فهم و درک و تدبّر وحی استخدام کند، سپس برای تطبیق و اجرای آن توان خود را به کارانداخته و سعی خویش را مبذول دارد.

نسبت وحی با عقل مانند نسبت شعاع خورشید یا نور با چشم است، و عقل بدون وحی برای انسان بهره ی چندانی نمی رساند همانگونه که انسان بی‌نور نور نمی تواند در تاریکی از چشمهایش استفاده کند، ولی همین که خورشید تابید، و نورش منتشر گردید از همان چشمها نهایت استفاده می برد، صاحبان عقل هم در صورتی که پرتو وحی بر عقل و قلبهایشان بتابد بصیرت و هدایت می یابند

۱- (نظرات فی النبوّة ص ۱۷).

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (الحج: ۴۶)

یعنی: این چشمها نیستند که کور می‌گردند، و بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند.





## فصل سوّم

### وظایف و مأموریت پیامبران

قرآن کریم و سنت نبوی وظایف و مأموریت رسولان الهی را بخوبی تبیین کرده اند، و تلاش ما هم بر این است که در این فصل آن را بیان کنیم.

#### (۱) بلاغ مبین و روشنگر

پیامبران سفیران خدا بسوی بندگان، و حاملان وحی اند، و مأموریت اولی آنها رساندن امانتی بود که بسوی بندگان خدا حمل کردند:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ يَلْفَعُ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده: ۶۷)

یعنی: ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل بشمار است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود. و خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که درصدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید.

بدان علت که انبیاء بر خلاف عقاید مردم، امر به چیزی که باب طبع آنها نبوده و یا اینکه، امر به ترک عادات ناپسندشان تبلیغ میکنند لازمه این تبلیغ شجاعت و دلاوری و بی باکی از مردم است.

﴿الَّذِينَ يَلْمُزُونَ رَسُولَ اللَّهِ وَيَحْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ (أحزاب: ۳۹).

یعنی: (پیغمبران پیشین، یعنی آن کسانی که (برنامه‌ها و) رسالت‌های خدا را (به مردم) می‌رساندند، و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند، و همین بس که خدا حسابگر (زحمات و پاداش دهنده اعمال آنان) باشد. بلاغ مبین تلاوت نصوص و آیاتی است که خداوند وحی کرده، بدون نقص یا اضافه کردن:

﴿ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴾ (بقره: ۱۲۹).

یعنی: و همچنین (برای تکمیل نعمت خود بر شما) پیغمبری را از خودتان در میانتان برانگیختم که آیات (قرآن) ما را بر شما فرو می‌خواند. و در صورتی که وحی الهی نصوص و آیات تلاوت شده نباشد ابلاغ با بیان اوامر و نواهی و معانی و علمی است که خدا به او وحی نموده، بدون ایجاد تغییر و تبدیل در آنها.

همچنین از جمله روشهای تبلیغ این است که فرستاده‌ی خدا آنچه را که برای بندگان به او الهام کرده تبیین نماید، زیرا که پیامبر بیش از دیگران می‌تواند معنی و مفهوم آیات خدا را بفهمد و درک کند، و در این باره هم خداوند خطاب به رسول خود ﷺ می‌فرماید:

﴿ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾

(نحل: ۴۴)

یعنی: قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا این که آنان (قرآن را مطالعه کنند و درباره مطالب آن) بیندیشند.

همچنین بیان رسول خدا برای وحی گاهی با گفتار است، و گاهی هم مطالب متعددی را توضیح داده که فهم آن برای اصحاب مشکل بوده، همانگونه که منظور از واژه «ظلم» را در این آیه بیان کرده که خداوند می‌فرماید:

﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴾

(الأنعام: ۸۲).

یعنی: کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه‌یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.

رسول خدا ﷺ بیان کرد که مراد از ظلم در آیه شرک است، نه ظلم نفس و گناه کردن.

و نیز مانند تبیین نماز و روزه و حج و غیره توسط رسول خدا ﷺ با گفتار و بیان.

علاوه بر این، تبیین محدود به گفتار نمی‌گردد بلکه شامل انجام عمل هم می‌باشد چرا که افعال و کردار رسول خدا ﷺ در انجام نماز و زکات و حج و دیگر فروع بیانگر قسمت عمده‌ای از نصوص و عبارتهای قرآن بوده است.

و هنگامی که مردم به جای اجابت از قبول دعوت روی‌گردان می‌شدند پیامبران بر ابلاغ مبین بسنده می‌کردند.

﴿وَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكُمُ الْبَلْغُ﴾ (آل عمران: ۲۰).

یعنی: و اگر سرپیچی کنند (نگران مباش؛ زیرا) بر تو ابلاغ (رسالت) است و بس، و خدا بینا به (اعمال و عقائد) بندگان است.

## (۲) دعوت مردم بسوی خداوند

وظایف و مأموریت مهم تنها با بیان حق و ابلاغ آن متوقف نمی‌شود، بلکه علاوه بر آن باید مردم را به قبول و پذیرش آن فراخوانند، بطوری که دین را گفتار و کردار و اعتقاد عملی خود سازند، و در این مورد همه انبیاء یک راه را پیموده‌اند، و به مردم می‌گویند: شما بندگان خدا هستید، و خدا و پروردگارتان یکی است، ما از جانب خدا فرستاده شده‌ایم، بر شما واجب است از ما پیروی و دستورات ما را اجرا کنید، و خدا ما را فرستاده تا چگونگی عبادت او را به شما بیاموزیم:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَىٰ

اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَمَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الْمُكَذِّبِينَ﴾ (النحل: ۳۶).

یعنی: ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید. (پیغمبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند).

و فرمود:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ ﴾

(الانبیاء: ۲۵).

یعنی: ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید. و همه پیامبران به قوم خود گفته اند:

﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (شعراء: ۱۰۸، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹). ﴾

یعنی: از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

و پیامبران در راه دعوت مردم بسوی خدا تلاش و کوششی بس بزرگ مبذول داشته اند، که برای درک آن لازم است به مطالعه سوره‌ی نوح پرداخته تا فهمید که در طول « نهصد و پنجاه » سال دعوت بدون وقفه چقدر متحمل رنج و تلاش گردیده، زیرا که شب و روز، پنهانی و علنی، با تمام اسالیب ترغیب، ترهیب، کوشید تا بلکه عقلشان را بگشاید، و متوجه آیات و نشانه‌های هستی کند، ولی آنها همچنان روگردان بودند.

﴿ قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنِّي مَعْصُونٌ وَاتَّبَعُوا مِنْ لَدُنْ رَبِّهِمْ مَالَهُمْ وَوَلَدَهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٢١﴾ ﴾ (نوح: ۲۱).

یعنی: نوح (بعد از یأس و نومییدی از ایشان به آستان الهی عرضه داشت و) گفت: پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند، و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران (برای ایشان پدید نیاورده است و) بر آنان نیفزوده است.

### مثالی که نقش پیامبران را توضیح می دهد

فرشتگان مثلی را برای رسول خدا ﷺ زدند که نقش او را توضیح و وظیفه اش را تبیین می کند، در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«إني رأيت في المنام كأن جبريل عند رأسي، و ميكائيل عند رجلي، يقول أحدهما لصاحبه: إضرب له مثلاً، فقال اسمع سمعت أذنك، و اعقل عقل قلبك، إنما مثلك و مثل أمّتك، كمثلك ملك اتخذ داراً، ثمّ بني فيها بيتاً، ثمّ جعل فيها مائدة، ثمّ بعث رسولاً يدعو الناس إلي طعامه، فمنهم من أجاب الرسول، و منهم من تركه، فالله هو الملك، والدار السلام، و البيت الجنة، و أنت يا محمد رسول، من أجابك دخل الاسلام، و من دخل الاسلام دخل الجنة، و من دخل الجنة أكل ما فيها» رواه البخاري و الترمذي<sup>۱</sup>.

یعنی: در خواب دیدم که جبرئیل در سمت سرم بود و میکائیل هم نزد پاهایم قرار داشت، یکی به دیگری گفت: مثالی را برایش بیاور، گفت: بشنو که گوش تو شنواست، و فهم کن که قلبت درک می کند، واقعاً مثل تو و مثل امتت مانند این مثل است که پادشاهی خانه بنا می کند و در داخل آن اتاقی درست می کند، و درون اتاق سفره ای می گستراند، سپس کسی را جهت فراخوانی مردم برای حضور بر آن سفره اعزام می کند، برخی دعوتش را اجابت کرده و برخی نمی پذیرند. در این مثال پادشاه خداوند متعال بود، و خانه اسلام است، و اتاق بهشت است، و تو ای محمد دعوتگری، هر که دعوتت را اجابت نمود داخل اسلام گردیده، و هر کس داخل اسلام شد داخل بهشت هم می شود، و هر که وارد بهشت شود از هر خوراکی که آنجا باشد می خورد.

### (۴) تبشیر و انذار

دعوت پیامبران همیشه همپای بشارت و بیم دادن بوده است، و از آنجا که ارتباط بین دعوت بسوی خدا و تبشیر و انذار بسیار استوار است قرآن در چندین آیه وظیفه ی رسولان را به بشارت و بیم دادن منحصر کرده و می فرماید:

﴿ وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴾ (الكهف: ۵۶).

مژده‌رسان و پیامبران تنها مژده‌دادن و بیم دادن است) و ما پیغمبران را جز به عنوان مژده‌رسان و بیم‌رسان نمی‌فرستیم.

و رسول خدا ﷺ در این مورد برای خود مثالی زده و می‌فرماید:

« مثلي و مثل ما بعثني الله به، كمثل رجلٍ أتى قوماً، فقال: يا قوم إني رأيت جيساً بعينى، و إني أنا النذير العريان، فالنجاء النجاء، فأطاعه طائفة من قومه، فأدججوا، و النطلقوا فنججوا، و كذبت طائفة منهم، فأصبحوا مكاهم، فصيحهم الجيش، فأهلكهم و اجتاحتهم، فذلك مثل من أطاعني فاتبع ما جئت به، و مثل من عصاني و كذب بما جئت به من الحق » متفق عليه<sup>(۱)</sup>.

یعنی مثل من و رسالتی که بدان مبعوث شده‌ام مانند مردی است که نزد قومی می‌آید و می‌گوید: ای قوم! من با دو چشم خود دیدم لشکری یورش بر شما در راه است، و من بیم دهنده غریانم (ضرب المثل مردی است که او را بدون لباس زندانی کردند به این امید که با بدن لخت فرار نکند، ولی چون شنید که علیه قوم او نقشه می‌کشند با آن حال خارج شد و به قبیله اش هشدار داد)، پس برای نجات خود شتاب کنید، دسته‌ای از قومش از او اطاعت کردند و بیرون رفتند، ولی عده‌ای همچنان در جای خود ماندند، و شامگاه دشمن آنها را گرفتار و نابود ساخت، پس این هم ضرب المثل من است، هر کس مرا اطاعت کند، و از شریعتی که با خود آورده‌ام پیروی نماید از عذاب خدا نجات خواهد یافت، و کسی که اطاعت نکند و حقی را که بدان مبعوث شده‌ام تکذیب کند هلاک خواهد شد.

بشارت و بیم دادن پیامبران هم دنیوی است و هم اخروی، زیرا اطاعت کنندگان از فرمان خدا و رسولان را در دنیا به حیات طیبه و زندگی پاک بشارت می‌دهند:

﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧٧﴾ ﴾ (النحل: ۹۷).

یعنی: هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد. و نیز فرمود:

﴿ قَالَ أَهَيْطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأِمَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فَاتَّبِعُوا هُدَايَ فَلَا يَضِلُّوْا وَلَا يَسْتَفِئُوْا ﴾ (طه: ۱۲۳).

یعنی: خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (ای آدم و حواء و اهریمن!) از بهشت فرو آئید (و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندانان) دشمن برخی دیگر خواهند شد، و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هرکه از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد.

و آنها را به عزت، سرافرازی، استقرار و امنیت وعده می‌دهند:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ (النور: ۵۵).

یعنی: خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدان حقیقی می‌باشند).

و کسانی را که نافرمانی می‌کنند به تیره بختی و شقاوت دنیوی بیم می‌دهند:

﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴾ (۱۲۴)

(طه: ۱۲۴).

یعنی: و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم.

و نیز آنها را از عذاب و هلاکت دنیوی بر حذر می‌دارند:

﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ ﴾ (فصلت: ۱۳).

یعنی: اگر (مشرکان مکه از پذیرش ایمان) روی گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقه عاد و ثمود می‌ترسانم.

و اطاعت کنندگان را در آخرت به بهشت و نعمتهای جاودان آن بشارت

می‌دهند:

﴿ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾ (النساء: ۱۳).

یعنی: هر کس از خدا و پیغمبرش (در آنچه بدان دستور داده‌اند) اطاعت کند، خدا او را به باغهای (بهشت) وارد می‌کند که در آنها رودبارها روان است و (چنین کسانی) جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است.

و مجرم و نافرمانی کنندگان را با عذاب خدا در آخرت می‌ترسانند:

﴿ وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ

عَذَابٌ مُهِيبٌ ﴾ (النساء: ۱۴).

یعنی: و آن کس که از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) خدا درگذرد، خداوند او را به آتش (عظیم دوزخ) وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و (علاوه از آن) او را عذاب خوارکننده‌ای است.

کسی که موضوع دعوت پیامبران را مطالعه کرده باشد می‌داند که دعوتشان با تبشیر و هشدار و انذار رنگ آمیزی شده، و بخوبی روشن است که تبشیر و انذار با



روشی که رسولان الهی در پیش گرفتند کلید درون و روان انسان است، چون انسان بر طلب خیر و نیکی برای خود، و دفع شر از آن سرشته شده، و از آنجا که پیامبران درونها را بصیرت بخشیدند با خیر و نیکی عظیمی که در ماورای ایمان و عمل صالح حاصل می‌شود، نفوس و درون بیش از پیش مشتاق تحصیل خیر و نیکی می‌شوند، و هنگامی که فهمیدند چه ضرر و زیانهای بزرگی در ورای کفر و گمراهی به انسان اصابت می‌کنند، نفس از اعمال کفر و گمراهی متنفر شده و فرار می‌کند، و قلب و نفس انسان از نعمتهایی که خدا وعده داده نهایت لذت می‌برد، و خیال عاشق و دلباخته‌اش می‌شود، گوش کن خداوند چگونه نعیم مؤمنان را در بهشت توصیف می‌کند:

﴿ عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَدِّمِينَ ﴿١٦﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾  
 بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ ﴿١٨﴾ لَا يَصُدُّونَ عَنْهَا وَلَا يَنْزِفُونَ ﴿١٩﴾ وَفَلَكَهَمَّ مِمَّا يَتَخَبَّزُونَ ﴿٢٠﴾  
 وَلِحَرِطِيفٍ مِمَّا يَشْتَبُونَ ﴿٢١﴾ وَحُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَلِ اللَّوْلِ الْمَكُونِ ﴿٢٣﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾  
 لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلًا سَلَمًا سَلَمًا ﴿٢٦﴾ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي  
 سِدْرٍ مَخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَلَكَهَمَّ كَثِيرٍ ﴿٣٢﴾ لَا  
 مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُورٍ مَّرْقُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنشَأْنَهُمْ إِنشَاءً ﴿٣٥﴾ جَعَلْنَهُمْ أَجَارًا ﴿٣٦﴾ عَرَبًا أَرَابًا ﴿٣٧﴾  
 ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ﴿ (الواقعه: ۱۵ - ۳۸).

یعنی: اینان بر تختهای مرصع و مطرز می‌نشینند، روبروی هم بر آن تختها تکیه می‌زنند. نوجوانانی، همیشه نوجوان (برای خدمت بدیشان، پیرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) برای آنان می‌گردانند (برای آنان به گردش درمی‌آورند) قدحها و کوزه‌ها و جامهائی از رودبار روان شراب را. از نوشیدن آن، نه سر درد می‌گیرند، و نه عقل و شعور خود را از دست می‌دهند. (نوجوانان بهشتی برای آنان می‌گردانند) هر نوع میوه‌ای را که برگزینند. و گوشت پرنده‌ای که بخواهند و آرزو کنند. و حوریان چشم درشت بهشتی دارند. همسان مروارید میان صدفند. (اینها بدیشان داده می‌شود) به پاداش کارهائی که می‌کرده‌اند. در میان باغهای بهشت، نه سخن یاوه می‌شنوند، و نه سخن گناه‌آلود. مگر سخن سلام! سلام! را. سمت

راستیها! چه سمت راستیهائی؟! (اوصاف مواهب و نعمتهایشان در بیان نمی‌گنجد). در (سایه درخت) سدر بی‌خار آرمیده‌اند. و در سایه درختان موزی بسر می‌برند که میوه‌هایش رویهم ردیف و چین‌چین افتاده است. و در میان سایه‌های فراوان و گسترده و کشیده (خوش و آسوده‌اند). و در کنار آبشارها و آبهای روان (بسر می‌برند که زمزمه آن گوش جان را نوازش می‌دهد و منظره آن چشم انسان را فروغ می‌بخشد). و در میان میوه‌های فراوان هستند. که نه تمام می‌شود و نه منع می‌گردد. و در بین همسران ارجمند و گرانقدر (خوش می‌گذرانند). ما آنان را (در آغاز کار، بدین شکل زیبا و شمائل دلربا) پدیدار کرده‌ایم. ایشان را دوشیزگانی ساخته‌ایم (که پس از آمیزش، بکارت خود را باز می‌یابند!). شیفتگان (همسر خود، و همه جوان و طناز و) همسن و سال هستند.

کافی است برای این موضوع کتاب ترغیب و ترهیب حافظ منذری را مطالعه کنی و آن را برای برادران و کسانی که بسوی خدا دعوتشان می‌کنی بخوانی، سپس تأثیر آن را در نفس خود و شنوندگان مشاهده کنی.

برخی از افرادی که فقه و آموزه‌های دعوت را نیاموخته‌اند، از دعوت‌گران اسلامی خرده می‌گیرند که از روش انذار و بیم دادن و تبشیر در دعوت استفاده می‌کنند و می‌گویند: فلانی واعظ است، و از آنها عیبجویی می‌کنند به اینکه چرا فلسفه‌ی اموری که مردم را بدان دعوت می‌کنند برایشان بیان نمی‌کنند، از این رو از ایشان در خواست می‌کنند که از روش واعظی و ترسانیدن و بیم دادن و ترغیب و تشویق دست بردارند.

این منتقدان نیازمند تجدید نظر در موضع‌گیری‌شان نسبت به دعوت‌گران در پرتو قرآن و احادیث رسول الله ﷺ که اسلوب دعوت را تبیین کرده‌اند، می‌باشند.

#### (۴) اصلاح و تزکیه‌ی نفس و روان

خداوند نسبت به بندگان خود مهربان و رحیم است، و از نشانه‌های مهربانی او زنده کردن و منور ساختن درون و روان انسانها با وحی و الهام و نور خود می‌باشد:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكُتُبُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ

نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ (شوری: ۵۲).

یعنی: همان گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلها است. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی.

خداوند مردم را با وحی الهی از تاریکیهای کفر و شرک و جهل بسوی نور اسلام و بسوی حق خارج می‌کند:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ

الطُّغْيَانُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

﴿٢٥٧﴾ (البقرة: ۲۵۷).

و خداوند پیامبرانش را با هدایت و شریعت بسوی مردم فرستاده تا مردم را از تاریکی بسوی نور بیرون آورند:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَذَكَرْهُمْ بِآيَاتِنَا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥٠﴾ (ابراهیم: ۵)

یعنی: موسی را همراه با آیات (و مؤید به معجزات) خود فرستادیم (و بدو دستور دادیم) که قوم خویش را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون بیاور (و) به سوی نور (ایمان و دانش رهنمود گردان).

و بدون آن نور قلبها کور و نابینا هستند

﴿فَأَنبَأَهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾ (الحج: ۴۶).

یعنی: این چشمها نیستند که کور می‌گردند، و بلکه این دلهای درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند.

و کوری و نابینایی قلب گمراهی آن نسبت حق، و رها کردن چیزهای سودمند و مفید و رو آوردن به چیزهای زیانبخش است:

﴿ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾ ﴾  
(الفرقان: ۵۵).

یعنی: مشرکان معبودهائی جز خدا را پرستش می‌کنند که نه سودی به آنان می‌رسانند و نه زیانی.

خارج شدن مردم از تاریکیها بسوی نور توسط پیامبران خدا بدون تعلیم و تعالیم پروردگار، و تزکیه درون و روان آنها با شناخت کامل خدا و نامها و صفات والای او، و شناخت فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران، و آگاهی از آنچه مفید و سود بخش، و زیانبخش و مضر، و نیز راهنمایی و دلالت بر راه محبت و دوست داشتن خدا و آشنایی با روش عبادت او تحقق نمی‌یابد و ممکن نیست:

﴿ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ ﴾ (الجمعة: ۲).

یعنی: خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

﴿ رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (بقره: ۱۲۹)

یعنی: ای پروردگار ما! در میان آنان (که از دودمان ما و منقاد فرمان تویند) پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان فرو خواند و کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار شریعت و مقاصد آن) را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیز و حکیمی (و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می‌کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمتی است).

## (۵) تصحیح فکر و اندیشه و عقاید از انحراف

مردم در ابتدای خلقت بر فطرت سلیم خدا پرستی بودند و برای ذات باری تعالی شریک قایل نبودند ولی چونکه در میانشان تفرقه افتاد و دچار اختلاف گشتند

خداوند پیامبرانش را فرستاد تا مردم را به راه راست هدایت و از گمراهی و انحراف برهانند.

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا﴾ (البقرة: ۲۱۳).

یعنی: مردمان (برابر فطرت در آغاز از نظر اندیشه و صورت اجتماعی یک‌گونه و) یک دسته بودند. (کم‌کم دوره صرف فطری به پایان رسید و جوامع و طبقات پدید آمدند و بنا به استعدادهای عقلی و شرائط اجتماعی، اختلافات و تضادهائی به وجود آمد و مرحله بلوغ و بیداری بشریت فرا رسید) پس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بترسانند. و کتاب (آسمانی) که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت (و عدالت) دعوت می‌کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزیدند داوری کند (و بدین وسیله مرحله نبوت فرا رسید).

هر پیامبری قومش را به راه راست دعوت می‌کرد، و حق را برایشان روشن می‌ساخت، و بسوی آن فراخوانی می‌کرد، و این امر مورد اتفاق بین همه پیامبران بوده، سپس هر پیامبری در پی اصلاح انحراف پدید آمده در شهر و عصر خود گام می‌نهاد، انحراف هم اشکال گوناگونی دارد، و به هیچ ضابطه‌ای منحصر نمی‌شود، پس هر پیامبری در صدد درست کردن و اصلاح انحراف موجود در عصر خویش بود، مثلاً نوح علیه السلام با بت پرستی مبارزه می‌کرد، همچنین ابراهیم، و هود پیامبر علیه السلام در برابر زیاده خواهی و ستمگری و زورگویی قوم خود به پاخواست، و صالح فساد و پیروی از مفسدان را در میان قوم خود انکار می‌کرد و با آن مبارزه نمود، و لوط پیامبر علیه السلام جرم و جنایت خبیث لواط که در میان آن قوم رواج یافته بود وارد جنگ شد، همچنین شعیب با گناه و جریمه‌ی کم فروشی و خیانت در ترازو و پیمان‌های مقاومت نمود، و به همین روش، همه این جرم و جنایات و گناه و معصیتهایی که امتها مرتکب می‌شدند انحراف تلقی می‌شود، و پیامبران این را تبیین می‌کردند و علیه خارج شدن از آن با هر شکلی که ممکن بود مبارزه می‌کردند.

### (۶) اقامه‌ی حجّت

هیچ کس چون خدا معذرت خواهی را دوست ندارد، از این رو خداوند پیامبران را فرستاده و کتابهایش را نازل کرد تا در روز قیامت برای مردم حجّت و بهانه‌ای نباشد:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيُنذِرَ النَّاسَ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (النساء: ۱۶۵).

یعنی: ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان، و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم).

و چنانچه خداوند پیامبرانش را بسوی مردم نمی‌فرستاد در روز قیامت با خدا وارد مخاصمه خواهند شد و می‌گویند: چگونه مرا عذاب می‌دهی و به دوزخ می‌اندازی درحالی که کسی را نزد ما نفرستادی تا برنامه‌ات را بر ما ابلاغ کند:

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن

قَبْلِ أَنْ نُنذِرَ وَنَحْزَنَ﴾ (طه: ۱۳۴).

یعنی: اگر ما پیش از نزول قرآن و آمدن پیغمبر اسلام، ایشان را با عذابی نابود می‌کردیم، (روز قیامت) می‌گفتند: پروردگارا! چرا (در دنیا) پیغمبری برای ما نفرستادی، تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که (در آخرت) خوار و رسوا شویم (و به دوزخ گرفتار آئیم)؟

در روز قیامت وقتی که خداوند از اولین تا آخرین انسانها را جمع می‌کند، برای هر امتی پیامبرشان را حاضر تا علیه آنها شهادت دهد که رسالت پروردگارش را ابلاغ نموده، و حجّت را بر ایشان اقامه نموده:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ (۴۱)

﴿يَوْمَ يُدْعَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ شِئْنَا بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ (۴۲)

(النساء: ۴۱ - ۴۲).

یعنی: (ای محمّد! حال اینان) چگونه خواهد بود بدان گاه که از هر ملّتی گواهی (از پیغمبران برای شهادت بر قوم خود) بیاوریم و تو را (نیز به عنوان)

شاهدی بر (قوم خود، از جمله) اینان (یعنی تنگچشمان و نافرمایان) بیاوریم؟ در آن روز (که چنین کارهایی به وقوع پیوندد) کسانی که کفر را برگزیده و از فرمان پیغمبر سر بر تافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش (همان گونه که مردگان را در خاک دفن می‌کنند و خاک بر پیکرشان می‌ریزند، ایشان را نیز در دل خاک دفن می‌کردند (و زمین (مزار ایشان) را بر روی آنان صاف می‌کردند (و همچون مردگان در خاک پنهان می‌شدند و چنین شرمندگی و درد و رنجی را نمی‌دیدند. در آن روز آنان) نمی‌توانند (کردار یا) گفتاری را از خدا پنهان سازند.

و در آیه ای دیگر می‌فرماید:

﴿ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ ﴾ (النحل: ۸۹).

یعنی: روزی در میان هر ملتی گواهی از خودشان بر آنان می‌گماریم (که در دنیا پیغمبر ایشان بوده است)، و تو را (ای محمد!) بر اینان (که هم اینک در جهان هستند و یا این که بعدها به وجود می‌آیند) گواه می‌گیریم، (و از تو درباره عملکرد مسلمانان به قرآن و دوری گزیدنشان از آن می‌پرسیم. قرآنی که برنامه کامل و جامعی در بر دارد).

از این رو کسانی که از پیروی پیامبران سرپیچی کرده‌اند، و نسبت به راه و روش آنها معترض بوده‌اند، وقتی که در دنیا مورد عذاب الهی قرار گرفته‌اند قطعاً چاره‌ای جز اعتراف به ظلم و ستم خود نداشته‌اند:

﴿ وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرِيْبٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾ فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسَآئِ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْتَلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَتُهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِيدِينَ ﴿١٥﴾ ﴾ (الأنبياء: ۱۱ - ۱۵).

یعنی: بسیار بوده است که (اهالی) آبادیهای ستمگری را (به سبب کفرشان) نابود کرده‌ایم و پس از ایشان، گروههای دیگری را روی کار آورده‌ایم. آنان هنگامی که عذاب ما را احساس کرده‌اند، ناگهان پای به فرار گذاشته‌اند (و برای نجات خویش همچون چهارپایان به این سو و آن سو گریخته‌اند). (اما به عنوان تمسخر و

استهزاء بدیشان گفته شده است): نگریزید و باز گردید به سوی زندگانی پرناز و نعمتی که در آن بسر می‌بردید و به سوی کاخها و قصرهای پرزرق و برقتان! شاید (خدمتگزاران و اطرافیانان به شما نیاز داشته باشند و) از شما (کمکی و چیزی) خواسته شود (و به رأی و نظرتان محتاج باشند). می‌گویند: وای بر ما! ما ستمگر بوده‌ایم (و با کفر ورزیدن، بر خود ستم کرده‌ایم، و هم اینک به آتش می‌سوزیم). پیوسته این، فریاد ایشان خواهد بود (و « وای بر ما » را تکرار می‌کنند) تا این که آنان را درویده و فرو افتاده می‌نمائیم (و ایشان را از پای می‌اندازیم و هلاکشان می‌سازیم).

همچنین وقتی که در قیامت بسوی سرنوست وحشتناک سوق داده می‌شوند، و قبل از انداخته شدن به دوزخ چون از آنها در مورد گناهانشان سؤال شود زبان اعتراف می‌گشایند:

﴿ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كَلَّمَآ أَلْفِي فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتُمْ خَزَائِنَهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١٠﴾ فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَسَحَقَ أَصْحَابُ السَّعِيرِ ﴿١١﴾ ﴾ (الملك: ۸ - ۱۱).

یعنی: دوزخ از شدت خشم (بر ایشان)، نزدیک است بترکد و پاره‌پاره شود. هر زمان که گروهی بدان انداخته می‌شوند، دوزخبانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر بیم دهنده‌ای به میان شما نیامده است (تا شما را از چنین روزی و وضعی بترساند؟). می‌گویند: آری! پیغمبران بیم دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما دروغگویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است، و شما دچار گمراهی بزرگی هستید. و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمره دوزخیان نمی‌گشتیم. اینجا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند. پس دوری (از رحمت خدا) بهره دوزخیان باد!

و هنگامی که در آتش دوزخ عذاب از هر طرفی آنها را احاطه می‌کند، و داد و فریاد راه می‌اندازند، خازن و نگهبانان جهنم به آنها می‌گویند:



﴿أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاتُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ (غافر: ۵۰).

یعنی: (نگهبانان دوزخ به آنان) می‌گویند: آیا پیغمبران شما آیه‌های روشن و دلائل آشکاری را برای شما نمی‌آوردند؟ می‌گویند: آری. می‌گویند: پس خودتان درخواست کنید، ولی درخواست کافران (به جایی نمی‌رسد و بیفایده است و) جز سردرگمی نتیجه‌ای ندارد.

## (۷) سیاست و اداره ی امور امت

کسانی که دعوت پیامبران را اجابت می‌کنند یک جماعت و امت را تشکیل می‌دهند، و نیازمند کسی هستند که رهبری و تدبیر امور سیاسی آنها را بر عهده گیرد، رسولان الهی در حال حیات خود چنین وظیفه‌ای را عهده دار شده‌اند، و در بین مردم با حکم خدا داوری حکمرانی کرده‌اند ﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ (المائدة: ۴۸). یعنی: پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و خداوند ربّ العزّه داود پیامبر را ندا می‌کند و می‌فرماید:

﴿يٰۤاٰدُوۤدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيۡفَةً فِى الْاَرْضِ فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيۡلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيۡنَ يَضِلُوۡنَ عَنْ سَبِيۡلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيۡدٌۢ يَّمَّا نَسُوۡا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (ص: ۲۶).

یعنی: ای داود! ما تو را در زمین نماینده (خود) ساخته‌ایم (و بر جای پیغمبران پیشین نشانده‌ایم) پس در میان مردم به حق داوری کن.

و انبیای بنی‌اسرائیل سیاست امور امتشان را با حکم تورات اعمال نمودند، همانگونه که در حدیث آمده است: «كانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء، كلما هلك نبي قام نبياً»<sup>۱</sup>

یعنی انبیای بنی‌اسرائیل رهبر سیاسی آنها بودند، هرگاه یکی از آنان وفات می‌یافت دیگری قیام می‌کرد.

۱- روایت بخاری و مسلم و احمد و ابن ماجه / صحيح الجامع الصغير (۴/۱۹۰).

و خداوند در مورد تورات می‌فرماید:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا  
وَالرَّبَّانِيُونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً فَلَا تَخْشَوُا  
النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ  
الْكٰفِرُونَ ﴿ (المائدة: ۴۴).

یعنی: ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند.

بنابراین پیامبران در بین مردم حکومت می‌کردند، و در صلح و جنگ رهبر امت، و عهده‌دار امور قضایی بودند، و برای اداره‌ی امور و مصلحت مردم به پاخواستند، و در تمام احوال و شرایط هم فرمانبردار خدا بودند، و اطاعت از آنها هم اطاعت از خدا است:

﴿ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿ (النساء: ۸۰).

یعنی: هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است. و بنده جز با اطاعت از پیامبر به خشنودی و محبت و دوستی خدا نایل نمی‌گردد:

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ﴿ (آل عمران: ۳۱).

یعنی: بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است. لذا شعار و نشانه‌ی همیشگی مؤمن «سمع و طاعت» است، یعنی شنیدن و اطاعت از فرمان رسول خدا:

﴿ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿ (النور: ۵۱).

---

یعنی: مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند.



## فصل چهارم وحی الهی

### نبوت بخشش الهی است

نبوت یک بخشش الهی است<sup>۱</sup> که به مجرد رغبت و علاقه، یا رنج و تلاش دست یافتنی نیست، و ادعای فلاسفه مبنی بر اینکه نبوت تنها با جدیت و تلاش زیاد، و تحمل انواع عبادات، انجام سخت‌ترین طاعات، عادت تهذیب روان، پالایش خواطر، پاک کردن اخلاق، و ریاضت و سخت کوشی نفس و بدن قابل اکتساب است دروغ و باطل می باشد!<sup>۲</sup>

خداوند متعال در بیش از یک مورد در قرآن بیان فرموده که نبوت نعمتی ربّانی و الهی است، آنجا که می فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ (مریم: ۵۸).

یعنی: آنان که پیغمبرانی بودند از سلاله آدم، و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم، و از دودمان ابراهیم و یعقوب، و از زمره کسانی که آنان را (به سوی ایمان) رهنمود و (برای رسالت آسمانی) برگزیده بودیم و بدیشان نعمت (دنیا و آخرت) داده بودیم، هر زمان که آیات خداوند مهربان پیش ایشان تلاوت می شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می افتادند.

و خداوند سخن یعقوب با یوسف پسرش را نقل کرده و می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ يَجْنِبُكَ رَبُّكَ﴾ (یوسف: ۶).

۱- معتزله بر آن بودند که ارسال رسولان و نازل کردن کتابها بر خدا واجب است، ولی حق در این مورد این است که این يك فضل و رحمت خداوند متعال است بر بندگان، و مقوله ي واجب بودن تنها بدینصورت موجه و قابل قبول است که بگوییم: خدا بر خود واجب گردانیده. نگاه کن به (لوامع النوار

البهية (۲۵۶/۲، ۲۵۸)

۲- (لوامع النوار البهية (۲۶۷/۲).

یعنی: همان گونه (که در خواب خویشان را سرور و برتر دیدی) پروردگارت تو را (به پیغمبری) برمی‌گزیند.

و خداوند به موسی فرمود:

﴿ قَالَ يَمْوَسِيَّ اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَا آتَيْنَاكَ وَكُنْ مِنَ

الشَّاكِرِينَ ﴾ (الأعراف: ۱۴۴).

یعنی: خدا گفت: ای موسی! من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم (با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم‌عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان داری) برگزیدم.

أمیه بن ابی صلط بسیار آرزو می‌کرد که در این امت پیامبر باشد، و در اشعار زیادی خطاب به خداوند، دعا می‌کند، ولی مرادش حاصل نشد، و کلام خدا چه زیباست که فرمود:

﴿ اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ ﴾ (الأنعام: ۱۲۴).

یعنی: خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

از این رو وقتی که دو نفر از مردان بزرگ مکه و طائف به نامهای عروه بن مسعود ثقفی و ولید بن مغیره کاندید شدند تا یکی از آنها برای امر پیامبری انتخاب شود، خداوند انکار نمود و منکر بودن گفته‌ی ایشان را اعلام فرمود، خداوند بزرگی که خود در دنیا ارزاق و روزیها را در میان مردم تقسیم می‌کند، آیا جایز است آنها را در تعیین مستحق رحمت نبوت و رسالت دخالت دهد؟

﴿ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَاتِ عَظِيمٍ ﴾ (۳۱) ﴿ اَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ

قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ

بَعْضًا سُوْرًا وَّرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴾ (زحرف: ۳۱ - ۳۲).

یعنی: گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟! آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند (و کلید رسالت را به هر کس که بخواهند می‌سپارند؟). این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم. و برخی را بر برخی دیگر برتری‌هایی داده‌ایم،

تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند (و به یکدیگر خدمت کنند). و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می‌کنند بهتر است (که نبوت است و نبوت از همه مقامات برتر است).  
و در این فصل راهی را که بوسیله آن خدا برگزیده شدن پیامبران را اعلام می‌کند بیان خواهیم کرد.

### راه ارتباط خدا با پیامبران و انبیاء

خدا این راه را «وحی» نامگذاری کرده و می‌فرماید:

﴿ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴾ (النساء: ۱۶۳).

یعنی: ما به تو (ای پیغمبر، قرآن و شریعت را) وحی کردیم، همان گونه که پیش از تو به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم، و (همان گونه که) به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوادگان (او که برخی از آنان پیغمبران خدا بودند)، عیسی، ایوب، یونس، هارون، و سلیمان وحی کردیم، و به داود زبور دادیم.  
وحی: اعلام مخفی و سریع است اگر چه اسباب مختلف هم داشته باشد، و این اعلام گاهی با الهام صورت می‌گیرد، مانند الهام خدا به حواریون:

﴿ وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ ﴾ (مائده: ۱۱۱).

یعنی: و (خاطر نشان ساز) آن گاه را که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستاده من (عیسی) ایمان بیاورید.

و مانند الهام به مادر موسی:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلَيْبِهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ﴾

﴿إِنَّا رَأَدُّهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (۷) (قصص: ۷)

یعنی: ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده، و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را به دریا (گونه نیل) بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از زمره پیغمبرانش می‌نمائیم. همچنین به معنی اشاره آمده است، چون خداوند اشاره‌ی پیامبر ذکریا به قومش را وحی نامیده:

﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ (۱۱) (مریم: ۱۱).

یعنی: بعد (از این بشارت، زکریا) از محراب (عبادت) بیرون آمد و به پیش قوم خود رفت و با رمز و اشاره بدیشان گفت: بامدادان و شامگاهان (به شکرانه این نعمت که در سرنوشت آینده همه شما تأثیر بسزا دارد) به تسبیح و تقدیس (خدا) پردازید.

بیشترین موارد کلمه‌ی «وحی» در قرآن کریم بمعنی خبر دادن و اعلام انواع علم و هدایتی است که خدا می‌خواهد بندگان برگزیده‌اش را از آن مطلع گرداند، با روشی سری و مخفی و غیر عادی برای بشر است.

### مقامهای وحی خدا به پیامبران

خداوند متعال در تبیین این مقامها می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ ۗ﴾

﴿يَأْذَنُ بِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ ۝﴾ (شوری: ۵۱).

یعنی: هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی (به قلب، به گونه الهام در بیداری، و یا خواب در غیربیداری) یا از پس پرده‌ای (از موانع طبیعی) و یا این که خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان



آفریدگار آنچه را که خدا می‌خواهد (به پیامبران) وحی کند. وی والا و کار بجا است.

### پس وحی سه مقام دارد:

اول: القای مطالب وحی شده به قلب پیامبر ﷺ بطوری که هیچ شکی به دل راه ندهد در اینکه آنچه القاء شده از جانب خداست، همانگونه که در صحیح ابن حبان روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا وَاجْلَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ»<sup>۱</sup>

یعنی: همانا جبرئیل به قلبم القاء کرد که هیچ کس تا رزقش را صرف نکند، و مدت عمرش را سپری نکند از دنیا نمی‌رود، پس پرهیزکار باشید و در طلب روزی خوب عمل کنید.

و ابن الجوزی بر این باور است که مراد خداوند از وحی در آیهی فوق وحی در حالت خواب و رؤیاست.<sup>۲</sup>

### رؤیای انبیاء

آنچه ابن الجوزی مقام اول وحی را بدان تفسیر نموده قطعاً داخل وحی است، زیرا رؤیای انبیاء حق است، لذا خلیل الرحمن ابراهیم خلیل - علیه السلام - هنگامی که رؤیای ذبح اسماعیل را در خواب دید بلا فاصله اقدام نمود، و این رؤیا را فرمان خدا برشمرد، خداوند متعال در این رابطه می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَؤُا إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۗ قَالَ يَنَابِتٍ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ۗ ﴿١٠٢﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾ وَنَدَيْنَاهُ أَنِ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿١٠٤﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾﴾

(الصافات: ۱۰۲ - ۱۰۵).

۱- تفسیر ابن کثیر (۶/ ۲۱۵) تفسیر آیه (۵۱) شوری.

۲- زاد المسیر (۷/ ۲۹۷).

یعنی: وقتی که (او متولد شد و بزرگ گردید و) به سنی رسید که بتواند با او به تلاش (در پی معاش) ایستد، ابراهیم بدو گفت: فرزندم! من در خواب چنان می بینم که باید تو را سر ببرم (و قربانیت کنم). بنگر نظرت چیست؟ گفت: ای پدر! کاری که به تو دستور داده می شود بکن. به خواست خدا مرا از زمره شکیبایان خواهی یافت. هنگامی که (پدر و پسر) هر دو تسلیم (فرمان خدا) شدند (و ابراهیم پسر را روی شنها دراز کشاند) و رخساره او را بر خاک انداخت. فریادش زدیم که: ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی (و برابر فرمان آن عمل کردی و مأموریت خود را به جای آوردی. دست نگهدار که در این آزمایش بزرگ موفق شدی. بیش از این رنج تو و فرزندت را نمی خواهیم)، ما این گونه به نیکوکاران سزا و جزا می دهیم.

و در حدیثی که بخاری و مسلم از عائشه - رضی الله عنها - روایت کرده اند آمده است:

« أول ما بدی به رسول الله ﷺ من الوحي الرؤيا الصالحة في النوم، و كان لا يري رؤيا إلا جاءت مثل فلق الصبح »<sup>۱</sup>

یعنی: اولین مرحله ی آغاز وحی به رسول خدا ﷺ رؤیای صالحه بود، و هر چه را در خواب می دید همچون روشنی صبح تحقق پیدا می کرد.

مقام دوم: کلام خدا با رسولش در پشت پرده:

همانگونه که خداوند متعال با موسی - علیه السلام - سخن گفت، و خداوند در چند مورد از کتابش این موضوع را یادآور شده، مانند:

﴿ فَلَمَّا أَنهَا نُودِيَ يَمْوَسَىٰ ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾ وَأَنَا أَخْتَرُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ ﴾ (طه: ۱۱ - ۱۴).

یعنی: هنگامی که به کنار آتش رسید، (از سوئی) ندا داده شد: ای موسی! بدون شک من پروردگار تو می‌باشم. کفشهایت را از پا بیرون بیاور، چرا که در سرزمین پاک و مبارک «طوی» هستی. من تو را (برای مقام رسالت) برگزیده‌ام، پس گوش فراده بدانچه وحی می‌شود (تا آن را خوب بیاموزی و به قوم خود برسانی). من «الله» هستم، و معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هرگونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی. و از جمله افرادی که خداوند با آنها سخن گفت آدم - علیه السلام - بود

﴿ قَالَ يَتَذَكَّرُ أُنثَاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ ﴾ (بقره: ۳۳).

یعنی: فرمود: ای آدم! آنان را از نامها (و خواص و اسرار این) پدیده‌ها آگاه کن.

همچنین خداوند وقتی که به بنده و رسول خود محمد ﷺ بسوی آسمان عروج کرد با او سخن گفت.

مقام سوّم: اعلام و ابلاغ وحی و پیام توسط فرشته:

مراد خداوند در آیهی ذیل این نوع الهام است:

﴿ أَوْرِثِلْ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ ﴾ الشوری: ۵۱

یعنی: و یا این که خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را که خدا می‌خواهد (به پیغمبران) وحی کند.<sup>۱</sup>

### روش فرود آمدن فرشته نزد پیامبر

با تأمل در نصوص قرآن و سنت، در می‌یابیم که فرشته‌ی وحی سه حالت دارد:<sup>۲</sup>

اول: پیامبر ﷺ فرشته را در شکل و صورت واقعی می‌بیند، و این جز دو مورد برای پیامبر ما اتفاق نیفتاد.

۱- در این مورد به کتاب ما: عالم الملائكة ص ۴۰ مراجعه کنید.

۲- به مرجع سابق مراجعه کن.

دوم: بصورت صدای زنگ به او وحی می‌شود، و بعد از تمام شدن همه مطالب الهام شده در قلب رسول خدا ﷺ حفظ و ضبط می‌شود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان شده و با او به گفتگو می‌پردازد، و پیامبر ﷺ هم گفتارش را حفظ می‌کند، و این نوع وحی سبکترین احوال پیامبر ﷺ بوده است، و اولین وحی که به ایشان شد در نزدیکی غار حراء از این نوع بود.

### بشارتهای وحی

رسول خدا ﷺ قبل از اینکه با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می‌دید، و صدایی می‌شنید، ولی آن فرشته را که نور پدید می‌آورد و او را مورد خطاب قرار می‌داد رویت نمی‌کرد، همانگونه که مسلم در صحیح خود از ابن عباس روایت می‌کند که فرمود:

« مكث رسول الله ﷺ بمكة خمس عشرة سنة يسمع الصوت، و يري الضوء سبع سنين و لا يري شيئاً، و ثمان سنين يوحى اليه، و أقام بالمدينة عشراً<sup>۱</sup> »

یعنی رسول پیامبر خدا ﷺ پانزده سال در مکه باقی ماند، مدت هفت سال نور را مشاهده می‌کرد، و صدا را می‌شنید ولی چیزی نمی‌دید، و مدت هشت سال به ایشان وحی می‌شد، و ده سال در مدینه زندگی کرد.

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: « صدای الهام فرشته را می‌شنید، و نورش را می‌دید، و نور آیات خدا را مشاهده می‌کرد، تا اینکه بالاخره فرشته را هم دید، و شفاهی وحی را از او دریافت کرد<sup>۲</sup>. »

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۵/ ۱۰۴)، و آنچه ابن عباس در مورد مدت زمان وحی ذکر نموده خلاف مدت محفوظ و معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی به رسول خدا آغاز شد، و در حالی که سن ایشان پنجاه و سه سال بود به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است.

۲- شرح مسلم نووی ۱۵/ ۱۰۴.

### تأثیر فرشته‌ی وحی بر پیامبر ﷺ

یکی از پندارهایی که تکذیب کنندگان پیامبران ادعا می‌کنند، این است که آنچه به پیامبر ﷺ اصابت میکرد یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار نمیکرده است، اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند، و کسی که دچار صرع می‌شود رنگش زرد می‌شود، و وزنش کاهش می‌یابد، و تعادلش را از دست می‌دهد، انسان جن زده هم به همان گونه تأثیرات فیزیکی بر جسم او قابل مشاهده است، و گاهی شیطان بر زبانش سخن می‌گوید و بر زبان او حاضرین را مورد خطاب قرار می‌دهد به عبارت دیگر دچار هذیان گویی می‌شود، اما ارتباط فرشته با رسول خدا ﷺ موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او می‌شد، علاوه بر این حاضرین هم در وقت نزول وحی بر ایشان کلامی نمی‌شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ی زنبور عسل را در نزدیک سر رسول خدا ﷺ می‌شنیدند،<sup>۱</sup> سپس از جای بر می‌خواست در حالی که همه قرآنی را که فرشته‌ی وحی به او الهام کرده بود حفظ داشت، سپس خودش به اصحاب خبر می‌داد که چه آیاتی به او وحی شده.

مادرمان عائشه رضی الله عنها نقل کرده که در روز سرمای شدید وقتی قرآن بر رسول الله ﷺ نازل می‌شد در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت، و عرق از پیشانی‌اش می‌ریخت.<sup>۲</sup>

همچنین روایت می‌کند که رسول الله ﷺ وقتی که در موقع نازل شدن وحی بر پشت شتر قرار داشت، از شدت فشار سنگینی رسول خدا در آن موقع نزدیک بود بر زمین بخوابد.<sup>۳</sup>

ویکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول خدا نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن موقع نازل شدن وحی بر ایشان شروع شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله ﷺ خرد شود.<sup>۱</sup>

۱- روایت ترمذی (جامع الاصول ۴۱/۱۲).

۲- صحیح بخاری، کتاب بدو الوحي (نگاه کن به فتح الباری ۱۸/۱).

۳- بیهقی درالدلائل بدان اشاره نموده با روایت از عائشه (فتح الباری ۲۱/۱).

یعلی بن امیّه مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر ﷺ را برایمان نقل می‌کند، که مدتها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، گفت: «وارد شدم، ناگهان رسول خدا را با چهره‌ی بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت»<sup>۲</sup>.

۱- صحیح بخاری کتاب الصلاة ۱۲، جهاد ۳۱، و نسائی جهاد ۴، و احمد (۱۸۴/۵).

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری ۹/۹).

## فصل پنجم

### صفات و ویژگیهای پیامبران

#### انسان بودن

حکمت خداوند دانای خبیر بر این بوده است که پیامبران را از نوع بشر برای هدایت و راهنمایی آنها برگزیند، ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (کهف: ۱۱۰) یعنی: (ای پیغمبر!) بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم.

#### شایستگی بشر برای حمل رسالت الهی

کسانی که بعید می‌دانند خدا انسان را برای حمل رسالت آسمانی برگزیند، قدر و منزلت انسان را نادیده گرفته‌اند، اما در واقع انسان اهلیت تحمل این امانت بزرگ را دارد، آن امانتی که آسمانها و زمین و کوهها از تحمل آن هراسناک شدند:

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴾ (أحزاب: ۷۲).

یعنی: ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمانها و زمین و کوهها (و همه جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفه اختیاری همراه با مسؤولیت، و انجام وظیفه اجباری بدون مسؤولیت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند) و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبه جهان) زیر بار آن رفت (و دارای موقعیت بسیار ممتازی شد. اما برخی از) آنان (پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند و) واقعاً ستمگر و نادانند.

آنان که برگزیده شدن انسان بعنوان پیامبر را امری مهم و ناممکن تلقی می‌کنند، نگاهی گذرا به انسان به عنوان جسدی که می‌خورد و می‌اشامد و می‌خوابد، و در جهت برآوردن نیازهایش در زمین رفت و آمد می‌کند پرداخته‌اند:

﴿ وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ

فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿۷﴾ (فرقان: ۷).

یعنی: (محمد را نیز مسخره می‌کنند) و می‌گویند: این چه پیغمبری است؟! او غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود، (نه شیوه فرشتگان دارد، و نه روش شاهان. او امتیازی بر دیگران ندارد، چرا که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها برای کسب و تجارت و خرید نیازمندیهای خود رفت و آمد می‌کند).  
و به جوهر و ماهیت انسان، و آن روح لطیفی که از روح خدا در آن دمیده شده نگاه نکرده اند:

﴿ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۲۹﴾ (حجر: ۲۹).

یعنی: پس آن گاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم. (برای بزرگداشت و درودش) در برابرش به سجده افتید.  
و توجّهی ندارند به اینکه انسان با چنین روح و روان خدایی ممتاز است، و انسان شده، و بر روی این کره‌ی خاکی به جانشینی برگزیده شده، و برای برقراری ارتباط با خدا از طریق این روح عالی که او را در بین موجودات ممتاز کرده به او استعداد کافی بخشیده، پس جای تعجب نیست که خدا یکی از افراد آن جنس صاحب استعداد را برای فراگیری وحی و الهام انتخاب کند، و چیزی را به او الهام کند که در موقع گم کردن راه درست خود و برادرانش با آن هدایت یابند، و هر موقع نیازمند کمک باشد، آنها را یاری کند، (۱):

﴿ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

وَمَا كَانُوا بِأَيْدِي اللَّهِ إِلَّا يَٰأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ اللَّهِ تَوَكَّلُوا ﴿۱۱﴾ (ابراهم: ۱۱).

یعنی: پیغمبرانشان بدیشان گفتند: (همان گونه که گفتید) ما جز انسانهایی همچون شما نیستیم، و لیکن خداوند بر هرکس از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد (و او را با لطف خود می‌نوازد و پیغمبرش می‌سازد).



سپس پیامبران بطور ویژه‌ای برای تحمّل رسالت، تربیت شده و از پرورش منحصر به فردی برخوردارند، ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ (طه: ۴۱). یعنی: و تو را برای (وحی خود و حمل رسالت) خویش برگزیدم. و در این مورد از حال پیامبر خودمان عبرت بگیر که چگونه از عنایت ویژه‌ی خدا بهرمنند بوده، و علی‌رغم فقر مادی و یتیم بودن رعایت و عنایت خدا او را بطور همه‌جانبه در برگرفت:

﴿الَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ (ضحی: ۶-۸).

یعنی: آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران (در میان شرک بت‌پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به فرمان جاهلان، و خرافه‌پرستی اینان و آنان) نیافت و (در پرتو وحی آسمانی به یکتاپرستی یزدانی) رهنمودت کرد؟ و تو را فقیر و بی‌چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟ خداوند او را پاک و منزّه و بی‌آلایش پرورش داد، و پلیدی شیطان را از او زدود، و از همان اوان کودکی بهره‌ی شیطان را از او خارج ساخت، همانگونه که انس بن مالک روایت می‌کند: هنگامی که رسول خدا همراه با کودکان همسن و سال خود مشغول بازی کردن بود، جبرئیل آمد و او را بر زمین خوابانید و سینه‌اش را شکافت، و علقه‌ای را از آن خارج کرد و گفت: این بهره‌ی شیطان در توست، سپس آن را در تشت طلایی با آب زمزم شستشو داد، و به جای خود برگردانید، و کودکان نزد مادر شیریش - حلیمه - شتافتند و گفتند: محمّد کشته شد، به استقبالش آمدند و او را در حالی یافتند که رنگش پریده بود، انس گفت: من اثر دوخت و بخیه را در سینه‌ی رسول خدا دیده‌ام.<sup>۱</sup>

۱- صحیح مسلم، مشکاة المصابیح (۳/۱۰۲).

واقعه‌ای دیگر شبیه به همین هم هنگام آماده شدن برای رحلت و بزرگترین سفر به آسمان رفیع برای رسول خدا ﷺ به وقوع پیوست، همانگونه که در حدیث اسراء آمده است رسول الله ﷺ فرمود:

«فرج سقف بیتی و أنا بمکة، فزل جبریل ففرج صدري، ثم غسله بماء زمزم، ثم جاء بطست ممتلى حكمة و ايماناً فأفرغها في صدري، ثم اطبقه» متفق علیه<sup>۱</sup>.

یعنی: در مکه سقف منزل شکافته شد، جبرئیل فرود آمد و سینه‌ام را گشود، سپس با آب زمزم آن را شستشو داد، سپس تشتی مملو از حکمت و ایمان را آورد و در سینه‌ام ریخت، سپس آن را بست.

### چرا پیامبران از میان فرشتگان برگزیده نشدند؟

دشمنان پیامبران الهی اعتراض و انتقادات زیادی داشتند از اینکه پیامبران از میان بشر برگزیده شده‌اند، و این امر بزرگترین عامل رویگردانی مردم از ایمان بود:

﴿ وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ۗ ﴾

(اسراء: ۹۴).

یعنی: تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت (وحی آسمانی) برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا خداوند انسانی را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! (فرشتگان افلاکی سزاوار این مقام بزرگ رسالتند؛ نه انسانهای خاکی).

و پیروی از پیامبران و عقاید و شریعتی را که از جانب خدا آورده بودند، به سبب انسان بودنشان امری زشت تلقی، و گرویدن به آنها را زیانکاری محسوب می‌کردند:

﴿ وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِثْلَكُمْ بِئْسَ الْاٰخِرَةُ اِذَا لَحَسِبُوْنَ ۗ ﴾ (مؤمنون: ۳۴).

یعنی: اگر از انسانی همسان خود پیروی کنید و بدو بگروید، در این صورت سخت زیانکار خواهید بود.

﴿ فَقَالُوا ابْشِرْنَا وَجِدًا نَنْبِئُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَمُضِرٍّ ﴿٢٤﴾ ﴾ (قمر: ۲۴)

یعنی: آنان گفتند: آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود. مخالفان و دشمنان پیامبران پیشنهادی را ارائه می‌دادند مبنی بر اینکه باید پیامبران فرشته باشند، و بصورت واقعی آنها را مشاهده کنند، یا حداقل همراه با پیامبر بشری، یکی از فرشتگان مبعوث شود:

﴿ وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ

فَيَكُوبُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾ (فرقان: ۷).

یعنی: (محمد را نیز مسخره می‌کنند) و می‌گویند: این چه پیغمبری است؟! او غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود، (نه شیوه فرشتگان دارد، و نه روش شاهان. او امتیازی بر دیگران ندارد، چرا که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها برای کسب و تجارت و خرید نیازمندیهای خود رفت و آمد می‌کند). چرا لاقط فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است تا (به عنوان گواه صدق دعوتش) همراه او مردم را بیم بدهد (و در امر تبلیغ رسالت او را یاری نماید و ما هم ایمان بیاوریم).

با کمی تامل در آیات قرآن می‌توانیم این شبهه را از چندین جهت رد کنیم: اول: اینکه خداوند آنها را از بشر برگزید، چون انسان بیش از هر موجودی مورد امتحان و آزمون خدا قرار می‌گیرد، همانگونه که در حدیث قدسی خداوند می‌فرماید:

« إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيكَ وَ أَبْتَلِي بِكَ » (۱) یعنی: تنها برای امتحان تو، و امتحان

دیگران بوسیله تو، تو را برگزیدم.

دوم: انتخاب بشر به پیامبری اکرام است به کسانی که نیکوکار بودند، زیرا انتخاب برخی از انسانها از جانب خداوند به پیامبری تکریم و بزرگداشت بزرگی است به آنها:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ (مریم: ۵۸).

یعنی: آنان که پیغمبرانی بودند از سلاله آدم، و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم، و از دودمان ابراهیم و یعقوب، و از زمره کسانی که آنان را (به سوی ایمان) رهنمود و (برای رسالت آسمانی) برگزیده بودیم و بدیشان نعمت (دنیا و آخرت) داده بودیم.

سوّم: انسان بیش از هر مخلوقی قادر به رهبری و توجیه، و الگو شدن است، شهید سید قطب می فرماید: « این حکمتی است که در رسالت یکی از افراد بشر بسوی بشر نمایان می شود، و یکی از آنها همان احساس را دارد که دیگران دارند، آنچه آنها می چشند می چشد، و تجارب او تجربه‌ی همه، و دردهای او درد همه، انگیزه‌های او مانند انگیزه‌های انسانی دیگران، و ضروریات یکدیگر را می‌داند، بنابراین بر ضعف و نواقص آنها ترحم می‌نماید، و از قدرت و استعلاّی آنها امیدواری می‌شود، و قدم به قدم با آنها پیش می‌رود، و تنها انسان می‌تواند انگیزه‌ها و تأثیراتی را که بر آنها غالب می‌شود بفهمد، چون بالاخره او یکی از آنها است، و آنها را با وحی الهی و به یاری او با همه دشواریها بسوی خدا می‌برد.

و مردم بوسیله‌ی پیامبرانی که مانند خودشان بشر هستند و قدرت ممکنه را بدست می‌آورند، چون همانند آنها بشرند، و کم کم ایشان را بسوی تعالی پیش می‌برند، و در میانشان با اخلاق و اعمال و انجام تکالیفی زندگی می‌کنند که خود می‌دانند و به آنها ابلاغ شده که خداوند بر آنها هم واجب گردانیده، از این رو شخصیت او در میانشان ترجمه‌ی زنده‌ای است از عقیده و رسالتی که بسوی آنها حمل کرده، و زندگی و رفتار و کردارش صفحه ایست گشوده بر روی ایشان، که سطر به سطر آن را منتقل می‌کنند، و یکی یکی معنایش را تحقق می‌بخشند، در حالی که او را در بین خود می‌بینند، و درونشان شیفته‌ی تقلید از اوست زیرا که همانند خودشان است»<sup>۱</sup>.

چهارم: سختی رؤیت فرشته

کفّار همچنانکه ملاقات فرشته را مطرح می‌کردند که بعنوان پیام آور بسویشان فرستاده شود- با طبیعت فرشته آشنایی نداشتند، و نمی‌دانستند که در جریان دیدن او چه مشقّت و سختی‌هایی آنها را در بر می‌گیرد.

بنابراین برقراری ارتباط با فرشتگان، و دیدن آنها کار آسانی نیست، زیرا پیامبر با اینکه برترین خلق است، و دارای قدرت جسمانی و روحی والایی بود، وقتی که جبرئیل را به شکل و صورت واقعی مشاهده فرمود، هراسناک و وحشت زده، در حالی که قلبش می‌لرزید و بر اثر نازل شدن وحی بر او سخت متأثر شده بود. در پاسخ ردّ به کسانی که پیشنهاد می‌کردند پیامبرشان فرشته باشد یا همراه او فرشته‌ای مبعوث گردد خداوند فرمود:

﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ﴾ (فرقان: ۲۲).

یعنی: وزی فرشتگان را می‌بینند و در آن روز مژده و نویدی برای بزهکاران در میان نخواهد بود (و بلکه روزی است که از ترس فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پناه!! امان!!

چون کفّار جز هنگام مرگ، یا موقع نزول عذاب، فرشتگان را نمی‌بینند، پس اگر فرض بر این باشد که آنها ملائکه را دیدند، قطعاً در آن روز به هلاکت می‌رسند.

از این رو، ارسال رسول و پیامبر از جنس بشر ضرورتی اجتناب ناپذیر بود تا امکان گفتگو و مصاحبه با آنها را داشته باشند، و چنانچه پیامبر فرشته می‌بود امکان چنین ارتباطی فراهم نمی‌شد:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ قُلْ لَوْ كُنَّا فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةً يَمشُونَ لَنُنزِّلنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾﴾ (إسراء: ۹۴ - ۹۵).

یعنی: تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت (وحی آسمانی) برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا خداوند انسانی را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! (فرشتگان افلاکی سزاوار این مقام بزرگ رسالتند؛ نه

انسانهای خاکی). بگو: اگر در زمین (به جای انسانها) فرشتگانی مستقر و در آن راه می‌رفتند، ما از آسمان (از جنس خودشان) فرشته‌ای را به عنوان پیغمبر به سویشان می‌فرستادیم (چرا که رهبر باید از جنس پیروان خود باشد).  
پس در صورتی خدا پیامبران را از فرشته بر می‌گزید که ساکنان زمین فرشته بودند، تا از جنس خودشان باشند، اما وقتی که مردی در زمین زندگی می‌کند، رحمت و حکمت خدا چنین اقتضا می‌کند که پیامبرشان از نوع و جنس ایشان باشد:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

(آل عمران: ۱۶۴).

یعنی: یقیناً خداوند بر مؤمنان (صدر اسلام) منت نهاد و تفضل کرد بدان گاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت.

اگر بشر قدرت رؤیت فرشته را نداشته باشد، و به آسانی نتواند چیزی از او دریافت کند، چنین اقتضا می‌کند که اگر خدا بخواهد فرشته‌ای را پیغمبر انسانها قرار دهد - حتماً وی را به صورت مردی در آورد همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلِيْسُونَ﴾ (أنعام: ۹)

یعنی: اگر هم فرشته‌ای را (مؤید پیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند.

پس خداوند خبر می‌دهد از اینکه «اگر فرشته‌ای را پیامبر قرار دهد» بایستی به شکل مرد باشد، تا بتوانند با او صحبت کنند، و با فراگیری علم و دین از او استفاده کنند، و امر همچنان بر آنان مشتبه می‌شد<sup>۱</sup>.

مُشْتَبِه بودن امر بر آنها هم بسبب این است که به شکل و صورت مرد است، و باز هم نمی توانند ثابت کنند که فرشته است، وقتی هم که چنین باشد فرستادن پیامبر از فرشته به این نحو فائده ای ندارد، و اصلاً هدف مطلوب را تحقق نمی بخشد، چون پیامبری که فرشته باشد نمی تواند احساسات و عواطف و تأثیر پذیری را درک و احساس کند، اگر چه خود را به شکل و قیافه‌ی انسان در آورد.

### مقتضای بشر بودن انبیاء و پیامبران

مقتضای بشر بودن آنها این است که دارای صفات و ویژگیهای بشری باشند، صفاتی که هرگز از او جداشدنی نیستند، مانند داشتن جسم و جسدی که نیازمند همه آنچه که مورد نیاز بشر است، و نیز دفع فضولات، زیرا لازمه‌ی آن خوردن و آشامیدن است:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَتَلَوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۷﴾

﴿ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا وَلَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿۸﴾ (الأنبياء: ۷ - ۸).

یعنی: (تنها تو نیستی که پیغمبری، و در عین حال انسان. بلکه) پیش از تو جز مردانی را برنینگیخته‌ایم که بدیشان (دین آسمانی را) وحی کرده‌ایم. از (اهل علم و) آشنایان به کتابهای آسمانی بپرسید اگر این را نمی‌دانید. ما پیغمبران را به صورت کالبدهایی که غذا نخورند نیافریده‌ایم (بلکه آنان انسان بوده و همچون انسانهای دیگر خورده‌اند و نوشیده‌اند و زندگی کرده‌اند و مرده‌اند) و عمر جاویدان هم نداشته‌اند.

همچنین از جمله‌ی این صفات این است که مانند دیگر فرزندان بشر از مادر متولد می‌شوند، پدر و مادر دارند، عمو و عمه دارند، دایی و خاله دارند، ازدواج می‌کنند و صاحب فرزند می‌شوند:

﴿ وَكَذَلِكَ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا ﴿۳۸﴾ (الرعد: ۳۸).

یعنی: (برخیها داشتن زنان و فرزندان را بر تو عیب می‌گیرند) و ما پیش از تو پیغمبرانی را روانه کرده‌ایم و زنان و فرزندان بدیشان داده‌ایم. (پیغمبران جملگی

انسان بوده‌اند و بنا به سرشت انسانی خورده‌اند و خفته‌اند و با مردم رفت و آمد داشته و معامله کرده و ازدواج نموده‌اند).

کلیه عوارض بشری از قبیل خواب و بیداری، صحت و بیماری و... را دارا می‌باشند، و مانند بشر مرگ هم به سراغشان می‌رود، همانگونه که خداوند در رابطه با ابراهیم خلیل الرحمن می‌فرماید: ابراهیم در توصیف پروردگارش گفت:

﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُبَسِّئُنِي ثُمَّ يُجْبِينِي ﴿٨١﴾﴾ (شعراء: ۷۹ - ۸۱).

آن کسی است که او مرا می‌خوراند و می‌نوشاند. و هنگامی که بیمار شوم او است که مرا شفا می‌دهد. و آن کسی است که (چون اجلم فرا رسید) او مرا می‌میراند و سپس (در رستاخیز برای حساب و کتاب و جزا و سزا) مرا زنده می‌گرداند.

و خداوند متعال خطاب به رسول خود محمد ﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَمِيتُونَ ﴿٣٠﴾﴾ (زمر: ۳۰).

یعنی: (ای محمد! مرگ از مسائلی است که همه انسانها در آن یکسانند، و شتری است که بر در خانه همه کس می‌خوابد. لذا) تو هم می‌میری، و همه آنان می‌میرند (و سرانجام نیک و خوش و جاویدان از آن پرهیزگاران است).  
همچنین بیان فرموده که مرگ و میر سنت جاری خدا در مورد بقیه پیامبران است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾

(آل عمران: ۱۴۴).

یعنی: محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند.

و در سنت و روایات هم رسول خدا ﷺ اینگونه توصیف شده:



«كان بشراً من البشر، يفلي ثوبه، يجلب شاته، و يخدم نفسه» (۱)

یعنی: رسول خدا مانند همه انسانها بشر بود، لباسش را خود وصله می زد، و شیر حیواناتش را خود می دوشید، و کارهای شخصیش را خود انجام می داد. همچنین در حدیث صحیح آمده است که رسول خدا ﷺ به امّ سلیم فرمود: «یا امّ سلیم، أما تعلمین اّنی اشترطت علی ربّی، فقلتُ: إنّما أنا بشر؛ أرضی كما یرضی البشر، و أغضب كما یغضب البشر، فأیما أحد دعوتُ علیه من أمّتی بدعوة لیس لها بأهل، أن یجعلها طهوراً و زکاة و قرّبه یقرّبه بما منه یوم القیامة»<sup>۲</sup>.

یعنی ای امّ سلیم! آیا نمی دانی که من با پروردگرم وعده گرفته‌ام مانند دیگر انسانها بشر هستم، مانند سایر مردم گاهی راضی و گاهی خشمگین می‌گردم، پس علیه هر کسی دعا کردم که سزاوار آن نباشد، خدا آن را موجب پاک کردن او از گناه و نزدیک شدن به خدا در قیامت گرداند.

### انبیاء در معرض بلا و گرفتاری هستند

از مقتضیات بشر بودن این است که در معرض بلا و آزمون قرار داشته باشند، مثلاً به زندان می‌افتند همانگونه که یوسف علیه السلام به زندان افتاد:

﴿ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ ﴾ (یوسف: ۳۳).

یعنی: (یوسف که این تهدید همسر عزیز و اندرز زنان مهمان برای فرمانبرداری از او را شنید) گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانند.

و خداوند یادآوری کرده که یوسف چند سالی در زندان باقی ماند:

﴿ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ، فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴾ (۴۲).

﴿ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ، فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴾ (۴۲).

۱- مسند امام احمد، و بخاری هم در ادب النفرود روایت کرده، و اسناد احمد بر شرط مسلم صحیح است،

نگاه کن به (سلسلة الأحادیث الصحیحة، شماره ۶۷۱).

۲- صحیح مسلم، نگاه (سلسلة الأحادیث الصحیحة شماره ۸۴).

یعنی: اما اهریمن آن را از یادش ببرد که در پیش سرورش بازگو کند. لذا یوسف چند سالی در زندان بماند.

پیامبران از سوی قوم خود مورد آزار و اذیت و زخمی شدن قرار می‌گرفتند، همانگونه که رسول خدا ﷺ در معرکه‌ی أحد مورد اصابت سنگ و تیر قرار گرفت و دندان رباعیش شکسته شد،

و از وطن و سرزمین خود رانده شده‌اند، همانگونه که ابراهیم خلیل از سرزمین عراق بسوی شام مهاجرت کرد، و رسول خدا ﷺ از مکه به مدینه هجرت فرمودند.

و گاهی آنها را به قتل می‌رسانیدند:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ بُرُوجَ الْقُدُسِ ۖ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (بقره: ۸۷).

آیا (جز این است که) هر زمان پیغمبری (از اینان) برخلاف میل و آرزوی نفس شما چیزی را آورد، گردن افراختید (و خود را بزرگتر از آن دانستید که از او پیروی کنید، و به این هم بسنده نکردید) بلکه عده‌ای را تکذیب نمودید و دروغگو خواندید، و جمعی را کشتید.

و گاهی هم مبتلا به بیماری شده‌اند، همانگونه که خداوند ایوب پیامبر را مبتلا به درد و رنج بیماری کرد، و او هم صبر پیشه نمود، و رسول خدا ﷺ در حدیث صحیح می‌فرماید:

« نبي الله يعقوب هيجده سال در بستر بیماری بود، و در آن مدت همه او را طرد کردند جز دو مرد از برادرانش... » (۱).

از جمله‌ی گرفتاری و ابتلای او این بود که اموال و فرزندان او را از او گرفت، در حالی که دارای ثروت و فرزندان بسیار بود:

۱- ابو یعلی در مسند خود، و ابو نعیم در الحلیة، و ضیاء المختارة، و ابن حبان در صحیح خود روایت کرده اند (سلسلة الأحادیث الصحیحة شماره ۱۷).

﴿ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَعَدْنَاهُ لِمَنْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ ﴿٨٤﴾ ﴾ (الأنبياء: ۸۳ - ۸۴).

یعنی: ایوب را (یاد کن) بدان گاه که (بیماری او را از پای در آورده بود، و در این وقت) پروردگار خود را به فریاد خواند (و عاجزانه گفت: پروردگارا!) بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی (پس بدین بنده ضعیف رحم فرما). دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم، و (به جای) اولاد (و اموالی که از دست داده بود) دو چندان بدو دادیم، محض مرحمتان (در حق ایوب) و تذکارتی (از صبر و شکیبائی) برای پرستندگان (یزدان سبحان، تا همچون ایوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند).

همچنین انبیاء نه تنها مورد بلا و آزمون قرار گرفته‌اند، بلکه شدیدترین بلاها را آنان تحمل کرده‌اند، همانگونه که صعب بن سعد از پدرش روایت می‌کند که گفت: به عرض رسول خدا رساندم که:

« أَيُّ النَّاسِ أَشَدُّ بَلَاءً؟ قَالَ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ، يَبْتَلِي الرَّجُلَ عَلِيَّ حَسَبِ دِينِهِ، فَإِنْ كَانَ دِينَهُ صَلْبًا أَشَدَّ بَلَاءً، وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتَلِيَّ عَلِيَّ حَسَبِ دِينِهِ، فَمَا يَبْرَحُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّىٰ يَتْرَكَهُ يَمْشِي عَلِيَّ الْأَرْضِ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ<sup>۱</sup> ».

یعنی شدیدترین بلا و آزمون برای کیست؟ فرمود: پیامبران با سخت‌ترین بلاها مورد آزمایش خدا قرار می‌گیرند، سپس به ترتیب هر چه ایمان انسان استوارتر باشد به همان میزان آزمایش او سخت‌تر است، و این به صلابت یا ضعف ایمان بستگی دارد، و بلاء و گرفتاری بنده را رها نمی‌کند تا وقتی که خطا و گناهی بر او باقی می‌ماند.

همچنین ابو سعید خدری بر رسول خدا ﷺ وارد شد، دید که کسالت دارد، و در زیر لحاف قرار دارد، دستش را روی بدنش گذاشت گرمای تب او را از زیر لحاف احساس کرد، عرض کرد: ای رسول خدا چقدر بیماریت شدید است!

۱- ترمذی روایت کرده و فرموده حسن صحیح است، و ابن ماجه و غیره هم روایت کرده‌اند (سلسله الأحادیث الصحیحة شماره ۱۴۳).

فرمود: ما پیامبران همینطور هستیم، بلاء بر ما چند برابر می‌شود، و به همان صورت اجر و پاداش چند برابر داریم، عرض کردم: ای رسول خدا: بلاء و آزمون چه کسانی از همه سخت تر است، فرمود: انبیاء، سپس صالحین، یکی از آنها گاهی به فقر چنان شدیدی مبتلاء می‌شود که جز عبایی که خود را بدان می‌پوشاند چیز دیگری ندارد، ولی در عین حال به همانصورت که با رفاه و داشتن امکانات خوشحال می‌شوند با بلاء و گرفتاری هم خوشحال می‌شوند»<sup>۱</sup>،<sup>۲</sup>.

### اشتغال انبیاء به اعمال بشر

از جمله مقتضیات بشر بودن آنها این است که به کارها و مشاغلی بپردازند که بشر آن را ممارسه می‌کنند، و بدان مشغول می‌شوند، مانند اشتغال رسول خدا ﷺ قبل از بعثت به تجارت، و گوسفند چرانی انبیاء شهرت عامه دارد، و جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل می‌کند که ما همراه رسول خدا از درخت اراک می‌چیدیم، رسول خدا ﷺ فرمود: «گوسفند سیاه پرورش دهید که بهترین است»، گفتند: مگر شما گوسفند چرانی می‌کردی؟ فرمود: «مگر پیامبری هست که چوپانی گوسفند نکرده باشد؟»، بخاری در صحیح خود روایت کرده (۳)، و از جمله قرآن با نص صریح چند سال چوپانی موسی علیه السلام را یادآوری کرده، چون بنده‌ی صالح به او گفت:

﴿ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ عَلِيٍّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَابٍ فَإِنْ أَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ

۱- ابن ماجه روایت کرده، و نیز ابن سعد و حاکم روایت کرده اند، و فرموده: صحیح است بر شرط مسلم، و ذهبی هم با او موافقت کرده، و البانی هم گفته: همینطور است که آن دو گفته اند، (سلسله الأحادیث الصحیحة شماره ۱۴۴).

۲- وقتی که حال پیامبران چنین است، پس لازم است انسانهای شایسته عبرت بگیرند و هنگام گرفتاری و بلاء به خدا گمان بد نبرند، و لازم است کسانی که صالحین را به سبب گرفتار شدن به بلایا متهم می‌کند از گمراهی خود دست بردارند.

۳- فتح الباری (۶/ ۴۳۸).

ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلِيمٌ ۖ وَمَا نَقُولُ وَكَيْلٌ ﴿٢٨﴾  
(القصص: ۲۷ - ۲۸).

یعنی: (شعیب - پدر آن دو دختر - به موسی) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی. سپس اگر هشت سال را به ده سال تمام برسانی، محبتی کرده‌ای، (و این دو سال اضافه بر تو واجب نیست. به هر حال) من نمی‌خواهم بر تو سختگیری کنم (و تو را به درازترین مدت وا دارم). اگر خدا بخواهد مرا از زمره نیکان خواهی یافت (و خواهی دید که من به عهد خود وفا می‌کنم). (موسی پذیرفت و) گفت: این قراردادی میان من و تو است. البته هر کدام از این دو مدت را برآوردم (به عهد خود وفا کرده‌ام، و از من خواسته نمی‌شود که بیش از آن کار کنم) و بر من ستم نمی‌گردد. خدا هم بر آنچه ما می‌گوئیم شاهد و گواه است.

ابن حجر فرموده: از دیدگاه ائمه، حکمت از چوپانی پیامبران این بوده که نفس خود را با تواضع و فروتنی بارآورند، و قلبهایشان به خلوت عادت کند، و از سیاست گوسفند داری و اداره‌ی امور آنها به سیاست و تنظیم امور ملت‌ها تعالی یابند.<sup>۱</sup>

و از جمله انبیایی که مانند مردم شغل داشته داود عليه السلام است که آهنگر بود، و زره‌ی جنگی می‌ساخت،

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِنُحِصِّنَكُم مِّنْ بِأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾﴾

(الأنبياء: ۸).

یعنی: و بدو ساختن زره را آموختیم تا (این لباس جنگی) شما را در جنگها حفظ کند. آیا (خدا را در برابر همه این نعمتها) سپاسگزاری می‌کنید؟  
داود در عین حالی که آهنگری می‌کرد پادشاه هم بود، و از دسترنج خویش نان می‌خورد.

و نبی خدا زکریا نجار بود.<sup>۲</sup>

۱- فتح الباري (۶/ ۴۳۹).

۲- این هم در حدیثی ثابت که مسلم روایت کرده آمده است، نگاه کن به (مشكاة المصابيح ۳/ ۱۱۷).

## ویژگیهای الوهیت و فرشته بودن در آنها نیست

یکی دیگر از مقتضای بشر بودنشان این است که خدا و معبود نیستند، و هیچ کدام از صفات الوهیت را ندارند، از این رو پیامبران خود را از داشتن هر حول و قوتی مبرا دانسته و تنها به خدای واحد و احد اعتصام نموده‌اند، و ادعای چیزی از صفات خدایی نداشته‌اند، خداوند متعال در بیان برائت عیسی علیه السلام از افتراهایی که به او نسبت دادند فرمود:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ۗ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٰ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِيٰ بِحَقِّ ۗ إِن كُنتَ قُلْتَهُ ۗ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلٰمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۳﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِيٰ بِهِ ۗ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّيٰ وَرَبَّكُمْ ۗ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۗ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِيٰ كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۴﴾﴾ (مائده: ۱۱۶ - ۱۱۷).

یعنی: و (خاطر نشان ساز) آن گاه را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که جز الله، من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید (و ما دو نفر را نیز پرستش کنید؟). عیسی می‌گوید: تو را منزه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نسزد که چیزی را بگویم (و بطلبم که وظیفه و حق من نیست. اگر آن را گفته باشم بیگمان تو از آن آگاهی. تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبری، ولی من (چون انسانی بیش نیستم) از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم. زیرا تو داننده رازها و نهانیهای (و از خفایا و نوایای امور باخبری). من به آنان چیزی نگفتم مگر آنچه را که مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای (و آن) این که جز خدا را نپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است (و همو مرا و شما را آفریده است و همه بندگان اوئیم). من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطلاع داشتم، و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای (و اعمال و افکارشان را پائیده‌ای) و تو بر هر چیزی مطلع هستی.

این سخن را عیسی در روز حشر بزرگ در توقفگاه جامع می‌گوید، و این کلام راست و درستی است که همه ترهات و دروغهایی را که نصاری بنده و رسول خدا

عیسی بن مریم را بدان توصیف می کنند دروغ و بی پایه اعلام می کند، زیرا طائفه‌ای از آنان گفتند: خدا که همان عیسی مسیح است در شکم مریم قرار گرفت (پناه بر خدا از گمراهی):

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي لِإِسْرَائِيلَ  
 أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا  
 لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾ (مائده: ۷۲).

یعنی: بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است. و فرقه‌ای دیگرشان گفتند: او سوّمین سه خدا است:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ (مائده: ۷۳).

یعنی: بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است! و فرقه‌ی سوّم گفتند: او پسر خداست، - او پاک و منزّه است و از آنچه می‌گویند بسی والاتر است:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا ﴿٨٨﴾ (مریم: ۸۸ - ۸۹).

یعنی: (یهودیان و مسیحیان و مشرکان) می‌گویند: خداوند مهربان فرزندی برای خود برگرفته است! واقعاً چیز بسیار زشت و زننده‌ای را می‌گوئید. واقعاً نصاری دربار‌ه‌ی عیسی غلو و افراط بس بزرگی مرتکب شدند، و با این مقوله‌ی افراطی و اغراق آمیز نسبت به خداوند متعال مرتکب بزرگترین و زشت ترین ناسزا گویی شدند، و ادّعا می‌کنند که: «خداوند متعال از کرسی عظمت خود فرود آمد، و در شکم زنی قرار گرفت، و مدت زمانی را در میان خون عادت ماهیانه و در تاریکی روده‌ها، و زیر دنده‌ها بسر برد، سپس بعنوان کودکی شیر خوار متولد، و کم‌کم بزرگ می‌شود، گریه می‌کند، و می‌خورد و می‌آشامد، و می‌شاشد، و همراه بچه‌ها جست و خیز می‌کند، سپس در میان فرزندان یهود به مکتب می‌رود، و ملزومات را یاد می‌گیرد، و موقع ختنه پوست ختنه گاهش را قطع می‌کند، سپس یهود شروع می‌کنند به طرد او از جایی به جای دیگر، سپس او را دستگیر کرده و

انواع خواری و ذلت را به او می‌چشانند، و با شوک زشت‌ترین تاج بر روی سرش می‌گذارند، و او را سوار بر مرکبی بدون لجام سوار می‌کنند، بعد او را بسوی چوب صلیب سوق می‌دهند، و با مشت و سیل او را می‌زنند و تُف به صورتش می‌پاشند، و آنها هم در جلو و پشت سر و سمت راست و چپش قرار گرفته‌اند، آنگاه او را بر آن مرکب سوار می‌کنند، که قلب و جان از آن به لرزه در می‌آید، و با طناب دست و پاهایش را محکم می‌بندند، و با میخ بر دست و پایش می‌کوبند بطوری که گوشت بدنش پاره می‌شود و استخوانهایش خرد می‌شود، و در تمام این حالات فریاد و داد و ناله سر می‌دهد و می‌گوید: به من رحم کنید، ولی کسی به او رحم نمی‌کند.

آری به پندار آنها این بود مدبر جهان هستی و زمین و آسمانها، و آن ذاتی که هر آنکه در زمین و آسمانها قرار دارد خواسته‌هایشان را همه روزه از او طلب می‌کنند، و هر روز شأن و امور به خود را دارد، سپس مرده و در زیر صخره‌ها و سنگهای خارا مدفون گردید، سپس بعد از همه این اتفاقات از قبر برخاست و باری دیگر بسوی عرش و ملک صعود کرد و بر کرسی خدایی تکیه زد!!<sup>(۱)</sup>.  
 پس چه فحش و ناسزایی از این ناسزایی که به خداوند جل و جلاله نسبت دادند بدتر و زشت‌تر است!، و کدامین گمراهی از این بالاترست!

## کمال بشری

بدون شک انسانها با هم تفاوت‌های زیادی دارند، هم از لحاظ آفرینش و هم از جنبه‌ی خلق و خو و استعداد‌های خدادادی، برخی انسانها دارای زیبایی و جمال‌اند، برخی زشتند، عده‌ای نابینا، بعضی دارای یک چشم، و قسمت عمده دارای دو چشم، هستند، و افراد بینا هم دارای بینایی متفاوتند، هم از ناحیه‌ی قدرت بینایی، و هم از لحاظ زیبایی چشمها، همان‌گونه که برخی ناشنوا و گروهی

۱- هدایت الحیاری (نگاه کن به الجامع الفرید ص ۴۷۹).



کم شنوا یا شنوا هستند، به همان نسبت هم برخی دارای مروّت و همت عالی، وعده ای بی مروّت هستند.

یقیناً انبیاء و رسولان الهی در بالاترین صورت نمونه‌ی بارز و در اوج کمال انسانی هستند، چون خداوند متعال آنها را خود برگزیده و برای خویش پرورش داده، پس لابد انسانهایی با پاکترین قلب را برگزیده باشد، و پالوده ترین اخلاق، و بهترین قریحه ها را برگزیده باشد:

﴿ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ أَلَمْ يَعْلَمُوا حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سِيبِطٌ الَّذِينَ أُجْرِمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ لِّمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾ ﴾

(الأنعام: ۱۲۴)

یعنی: خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

### کمال در خلقت ظاهری

خداوند متعال ما را از اذیت رسول خدا ﷺ بر حذر داشته، همانگونه که بنی اسرائیل موسی را آزار دادند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾ ﴾ (أحزاب: ۶۹).

یعنی: ای مؤمنان! همانند کسانی نباشید که (با گفتن سخنان ناروا) موسی را آزار رساندند (و رنجیده و آزرده کردند) و خدا او را از آنچه می‌گفتند تبرئه کرد، و او در پیشگاه خدا گرانقدر و صاحب منزلت بود.

رسول الله ﷺ اذیت و آزار رساندن بنی اسرائیل به موسی را برای ما بیان کرده مبنی بر اینکه موسی را به عیب و نقص در خلقت ظاهری متهم کردند، همانگونه که در صحیح بخاری آمده<sup>۱</sup> ابوهریره از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود:

۱- روایت بخاری (نگان کن به فتح الباری ۶/۴۳۷).

« إِنَّ مُوسَىٰ كَانَ رَجُلًا حَيِيًّا سَتِيرًا لَا يُرِي مِنْ جِلْدِهِ شَيْءٌ اسْتَحْيَاءً مِنْهُ، فَأَذَاهُ مِنْ آذَاهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالُوا مَا يَسْتَتِرُ هَذَا التَّسْتَرُ إِلَّا مِنْ عَيْبٍ بَجَلْدِهِ: أَمَا بَرَصٌ، وَ أَمَا أُذْرَةٌ وَ أَمَا آفَةٌ، وَ إِنَّ اللَّهَ أَرَادَ أَنْ يَبْرَأَهُ، ثُمَّ قَالُوا لِمُوسَىٰ، فَخَلَا يَوْمًا وَحَدَهُ، فَوَضَعَ ثِيَابَهُ عَلَيِ الْحَجَرِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ إِلَيِ ثِيَابِهِ لِأَخْذِهَا، وَ إِنَّ الْحَجَرَ عَدَا بِثَوْبِهِ، فَأَخَذَ مُوسَىٰ عَصَاهُ عَرِيانًا أَحْسَنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ، وَ أَبْرَاهُ ثُمَّ يَقُولُونَ، وَ قَامَ الْحَجَرُ، فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَلَبَسَهُ، وَ طَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا بَعْصَاهُ، فَوَاللَّهِ إِنَّ بِالْحَجَرِ لِنَدْبًا مِنْ أَثَرِ ضَرْبِهِ، ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا .»

یعنی: موسی علیه السلام مردی خجالتی و اهل حیا بود، خیلی بدن خود را از دید دیگران پوشیده نگه می‌داشت، بنابراین کسانی از بنی اسرائیل که در پی اذیت و آزارش بودند گفتند: این همه مخفی کاری موسی که کسی بدنش را نبیند حتماً به خاطر عیبی است که بر بدنش هست، (۱) یا پیسی، و یا فتق بیضه (۲)، و یا آفت دیگری، ولی خداوند خواست او را از این اتمام به نقص بدنی تبرئه کند، تا اینکه روزی در محلی خلوت لباسهایش را در آورد و روی سنگی گذاشت که آبتنی کند، وقتی فارغ شد و در صدد لباس پوشیدن بر آمد، سنگ لباسهایش را ربود، عصایش را بر داشت با بدنی عریان و زیبا به دنبال سنگ و لباسهایش دویدن آغاز کرد ولی بنی اسرائیل او را دیدند و فهمیدند که او عیب ظاهری ندارد، پس خدا او را از آن تهمت مبرأ کرد، و سنگ در آن موقع ایستاد و موسی لباسهایش را برداشت و پوشید، و با عصا شروع کرد به زدن سنگ، و به خدا سوگند اثر ضربه‌ها بر روی سنگ نمایان شد، سه یا چهار یا پنج ضربه بر آن دیده می‌شد، این است معنی این آیه که خدا فرمود:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا لَعَلَّ

ابن حجر در دنباله‌ی حدیث می‌فرماید: « این حدیث می‌رساند که انبیاء هم از لحاظ آفرینش، و هم از لحاظ اخلاق در اوج کمال بشری قرار داشته‌اند، و هرکس

۱- این اشاره است به عریان بودن بدن در نزد دیگران در شریعت آنها جایز بوده.

۲- با ضم همزه و سکون دال.

نقصی را به پیامبر نسبت دهد در واقع او را آزار رسانده است، و بیم آن می رود که مرتکب کفر شده باشد»<sup>۱</sup>.

### صورت‌های ظاهری گوناگون هستند

معنی اینکه پیامبران از لحاظ جسمی کامل بودند این نیست که همه دارای یک شکل و صورت بوده‌اند، چون کمال و زیبایی سرسام آور و شگفت انگیز هم متنوع و گوناگون است، و این تنوع هم یکی از نوآوری‌های بی نظیر آفریدگار واحد الأحد، و از جمله کمال مطلق و قدرت بی نهایت اوست.

رسول الله ﷺ برخی از انبیاء و رسولان را برای ما توصیف کرده و میفرماید: «شبی که برای اسراء برده شدم موسی را دیدم که گویی از مردان شنوئه<sup>۲</sup> است».

و درباره ی عیسی علیه السلام فرمود: «میان من و او پیامبری نیست، و او فرود می‌آید، وقتی که او را مشاهده کردید بشناسید، مردی است متوسط، با رنگ سرخ و سفید، در دو لباس زرد کم رنگ فرود می‌آید، گویی هنوز هم آب از سرش می‌ریزد اگر چه خیس هم نیست»<sup>۳</sup>.

همچنین اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ را اینگونه برای ما توصیف می‌کنند: «از لحاظ قیافه و متوسط بودن از هر کسی زیباتر بود...، نه زیاد بلند، و نه کوتاه، میان شان‌هایش گشاد، گونه‌هایش نرم و صاف، رنگ مویش بسیار سیاه، با چشم‌های سیاه، دارای مژگان بلند و زیبا، وقتی پا بر زمین می‌گذاشت با کل پا قدم می‌گذاشت، گودی کف پا نداشت، وقتی که عبایش را از روی شان‌هایش بر می‌داشت از زیبایی، گویی یک قالب نقره است»<sup>۴</sup>.

۱- فتح الباری ۶/۴۳۸.

۲- صحیح بخاری (نگاه کن به فتح الباری ۶/۴۲۸)، و شنوئه قبیله ای است در یمن.

۳- روایت ابوداود و احمد (صحیح الجامع ۵/۹۰).

۴- روایت بیهقی، نگان کن به (الجامع ۴/۱۹۹).

## کمال در اخلاق

انبیای الهی در اخلاق هم در سطح بسیار عظیم و والایی قرار داشتند، و مستحق بودند پروردگار هستی آنها را بستاید، همانگونه که ابراهیم خلیل علیه السلام را اینگونه مدح و ستایش فرمود:

﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴾ (هود: ۷۵).

یعنی: واقعاً ابراهیم بسی بردبار و آه‌کشنده و توبه‌کار بود.

و دختر مرد صالح مدین نزد پدر اینگونه موسی - علیه السلام - را وصف می‌کند:

﴿ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴾

(قصص: ۲۶).

یعنی: یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر من! او را استخدام کن. چرا که بهترین کسی را که باید استخدام کنی شخصی است که نیرومند و درستکار باشد. همانگونه که خداوند اسماعیل علیه السلام را به صداقت در وعد ستایش فرمود:

﴿ وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴾ (مریم: ۵۴).

یعنی: در کتاب (آسمانی قرآن) از اسماعیل بگو. آن کسی که در وعده‌هایش راست بود، و پیغمبر والا مقامی بود.

و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله را عظیم و بزرگوار توصیف فرمود، و با یاد کردن قسم به «ن» و قلم، و شروع جمله با «إِنَّ» ی تأکید، و داخل کردن «لام تأکید» بر خبر این بزرگواری و عظمت اخلاق ایشان را تأکید فرمود:

﴿ تَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾ مَا أَنْتَ بِعِزَّةٍ رَيْكَ بِمَجْنُونٍ ﴿۲﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ

﴿۳﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾ (قلم: ۱ - ۴).

یعنی: نون. سوگند به قلم! و قسم به چیزی که می‌نویسند! در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختنی هستی. تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

از جمله اخلاقی‌های والای رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا آن را آوازه بخشید مهربانی

و عظوفت سرشتی بود:

﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴾ (توبه: ۱۲۸).

یعنی: بیگمان پیغمبری (محمد نام)، از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است.

و این اخلاق والا تأثیر بسزایی در هدایت و تربیت مردم داشت، ابن صفوان بن امیه می‌گوید: « در حالی که رسول خدا از همه‌ی مردم نزد من مبعوض و منفورتر بود بخششی بس بزرگ به من داد، تا اینکه از هر کسی بیشتر دوستش داشتم، » امام مسلم این را در صحیح خود روایت کرده.

و نیز در صحیح مسلم آمده است که: « مردی از رسول خدا در خواست کمک مالی کرد، بنا براین رماه‌ای گوسفند به او بخشید که فاصله‌ی دو کوه را اشغال کرده بود، سپس آن مرد نزد قوم خود برگشت و گفت: اسلام بیاورید، واقعاً محمد طوری مال می‌بخشد که هرگز باکی از فقر ندارد.»

اگر پیامبران از چنین کمالی برخوردار نبودند که موهبتی الهی بود، قطعاً مردم از روی میل تسلیم و پیرو ایشان نمی‌شدند، زیرا مردم با رضایت از کسی اطاعت نمی‌کنند که نقص فراوان داشته، و از فضایل اندکی برخوردار باشند.

### پیامبران دارای بهترین نسب بودند

پیامبران دارای انساب والا و بزرگوار هستند، زیرا کلّ پیامبران بعد از نوح از نوه و ذریت او هستند، و همه پیامبران بعد از ابراهیم از نسل او بودند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهُتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴾ (حدید: ۲۶).

یعنی: ما نوح و ابراهیم را (پیغمبر، و به سوی مردم) روانه کرده‌ایم، و در دودمان آنان نبوت و کتابها (ی آسمانی، از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن) را

قرار دادیم. برخی از آنان راهیاب شدند، و بسیاری از ایشان (از راه راست خداشناسی، منحرف و) خارج شدند.

از این رو خداوند سبحان پیامبران را از میان کسانی برگزید که در نسب برترین مردم بودند، و در حدیثی که بخاری روایت کرده رسول خدا ﷺ فرمود:

« بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ قَرْنًا فِقَرْنَا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقُرُونِ الَّتِي كُنْتُ مِنْهَا »<sup>۱</sup>.

یعنی نسب من در هر قرنی از میان بهترین‌ها برگزیده شده تا به این قرن رسید که به پیامبری مبعوث شدم.

و در مسند احمد و سنن ترمذی آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

« أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ، ثُمَّ جَعَلَنَهُمْ فِرْقَتَيْنِ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ فِرْقَةً، ثُمَّ جَعَلَهُمْ قِبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ قَبِيلَةً، ثُمَّ جَعَلَهُمْ بِيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا، فَأَنَا خَيْرُكُمْ نَفْسًا »<sup>۲</sup>.

یعنی من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم، خداوند انسان را آفرید، و از بهترین‌ها نسل مرا برگزید، سپس آنها را به دو فرقه تقسیم کرد و من از بهترین آن دو دسته هستم، سپس مردم به قبیله‌ها تقسیم شدند، باز هم من از میان بهترین قبیله انتخاب شده‌ام، سپس به خانواده تقسیم شدند که من از بهترین خانواده هستم، پس من از لحاظ خانواده و از جهت نفس و شخصیت برترین شما هستم.

و در صحیح مسلم و سنن نسائی هم روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«خداوند از فرزندان اسماعیل بنی کنانه، و از بنی کنانه قریش، و از قریش بنی هاشم را برگزید».

۱- روایت بخاری (فتح الباری ۶/۵۶۶).

۲- روایت احمد و ترمذی (صحیح الجامع ۲/۲۲).

## آزادگان دور از بردگی

از جمله صفات کمال انبیاء الهی آزادگی است و هیچکدام از بردگان انتخاب نشده‌اند. سفارینی در این مورد می‌گوید: « بردگی صفت نقص است و شایسته‌ی مقام نبوت نیست، چون پیامبر شب و روز خود را مشغول دعوت مردم بوده، و برای برده هم چنین کاری امکان ندارد، علاوه بر اینکه بردگی صفت نقص است و مردم نفرت دارند از اینکه از کسی پیروی کنند که دارای چنین نقص و عیبی باشد، و قبول نمی‌کنند رهبر و پیشوایشان چنین افرادی باشند، چون بردگی از آثار کفر است و انبیاء از آن منزّه و مبرّاء هستند»<sup>۱، ۲</sup>.

## مواهب و استعداد های ممتاز

انبیاء از قدرت و تفوق عقل و درک، و هوش سرشار و استعداد بی نظیر، و زبان روشنگر، و حاضر جوابی و فراست و دیگر مواهب و قدرت و استعداد های شکوفا و ممتازی برخوردار بودند که لازمه‌ی حمل رسالت آسمانی، سپس تبلیغ آن، و تربیت و رهبری کسانی است که پذیرای آن رسالت هستند.

رسول خدا ﷺ آنچه را به وی الهام می‌شد بدون فراموشی یک کلمه حفظ می‌کرد:

﴿سُنُّرُتَاكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (الأعلى: ۶)

یعنی: ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت، و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد.

۱- لوامع الأنوار البهیة ص ۲/۲۶۵.

۲- اعتراضی وارد است مبنی بر اینکه یوسف پیامبر را کسانی خریداری کردند که او را از چاه نجات دادند، و با این کار به برده تبدیل شد، پاسخ این است که این بردگی یکی از انواع ابتلاء و آزمون خداوند بود، و گر نه او در واقع آزاده‌ای بود که مورد ظلم قرار گرفت، و بردگیش زیاد به طول نینجامید که خدا برایش تبدیل به پادشاهی نمود.

بنابراین پیامبران دین خدا را بر معارضین و مخالفین عرضه کرده و در مقام استدلال و ارائه‌ی دلیل و برهان آنها را ساکت و بی پاسخ میگذاشته‌اند، و در این راستا ابراهیم خلیل خصم خود را ساکت کرد

﴿ قَبْهَتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ (بقره: ۲۵۸).

یعنی: پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد. و خداوند مردم ستمکار (مُصْرَبَر تبهکاری، و دشمن حق) را هدایت نمی‌کند.

و خداوند متعال در ادامه موضوع مجادله ابراهیم با قومش فرمود:

﴿ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ ﴾ (أنعام: ۸۳).

یعنی: اینها دلائل ما بود که آنها را به ابراهیم عطا کردیم (تا) در برابر قوم خود (به کارشان گیرد، و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما داند. او با همین دلائل کوتی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنت ما است).

موسی هم سریع به فرعون جواب می‌داد تا اینکه بی پاسخ ماند، و دیگر به تهدید و قدرت نمایی متوسل شد:

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ (۳۳) قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿۳۴﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ ﴿۳۵﴾ قَالَ رَبُّكُمْ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۶﴾ قَالَ إِنْ رَسُولُكُمْ أَلَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ لِمَجْنُونٍ ﴿۳۷﴾ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۳۸﴾ قَالَ لَنْ أَخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ ﴿۳۹﴾ (شعراء: ۲۳ - ۲۹).

یعنی: فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست (که این همه از او صحبت می‌کنی و خویشان را فرستاده او می‌دانی؟). (موسی) گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر شما راه یقین می‌پوئید (و حقیقت را می‌جوئید، حق این است که گفتم). (فرعون رو) به اطرافیان خود (کرد و مسخره‌کنان) گفت: آیا نمی‌شنوید (این مرد چه می‌گوید؟! می‌شنوید که جز یاوه نمی‌گوید؟!). (موسی پس از اشاره به جهان کبیر، اشاره به جهان صغیر کرد و) گفت: او پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شما است (که مردند و چون جاودانه نبودند خدا نبودند).



فرعون به خیره‌سری همچنان ادامه داد و گفت: پیغمبری که به سوی شما فرستاده شده است قطعاً دیوانه است! (چرا که سخنان پریشان می‌گوید، و جز مرا خدا می‌داند). (و موسی باز هم به نشانه‌های خدانشناسی گسترده در پهنه آفرینش اشاره کرد و) گفت: او پروردگار طلوع و غروب (کواکب و سیارات جهان) و همه چیزهائی است که در میان آن دو قرار دارد، اگر شما عاقل می‌بودید (چنین چیزی را در پرتو خرد، از روی نظام طلوع و غروب ستارگان و برنامه دقیق و اسرارآمیز آنها می‌فهمیدید).

### نمونه‌ی بندگی کامل خدا

به کمال ظاهری و جسمی، و اخلاق والا و کامل، و مواهب و سجایا و دیگر مواهب الهی به پیامبران اشاره کردیم، ولی اینجا نوعی دیگر از کمال هست که خداوند پیامبران و انبیایش را به کسب و تحصیل آن توفیق بخشید، آن هم تحقق بخشیدن بندگی کامل خداست در وجود و شخص خود.

چون به هر میزانی که انسان بندگی خدا را بیشتر در رفتار و گفتار و اعتقاد خود تحقق بخشد، بیشتر از نردبان کمالات انسانی صعود می‌کند، و بر عکس، هر اندازه از بندگی خدا فاصله‌ی بیشتری داشته باشد، بیشتر بسوی خواری و ذلت سقوط می‌کند.

و پیامبران در این میدان هم گوی سبقت را ربودند، زیرا سراسر زندگیشان در مسیر تحقق بخشی به بندگی کامل و بدون قید و شرط برای خدا سپری شد، این خاتم الانبیاء و سرور پیامبران را خداوند بزرگواری در اشرف مقامات، و والاترین جایگاه « بنده » توصیف می‌فرماید، در مقام وحی و دریافت الهام او را این چنین وصف فرمود:

﴿ فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ ۚ ﴾ (نجم: ۱۰).

یعنی: پس جبرئیل به بنده خدا (محمد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند و در مقام نازل شدن کتاب بر او می‌فرماید:

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۙ ﴾ (فرقان: ۱).

یعنی: والا مقام و جاوید کسی است که فرقان، (یعنی جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمد) نازل کرده است، تا این که جهانیان را (بدان) بیم دهد (و آن را به گوش ایشان برساند).  
و در مقام دعوت می فرماید:

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ۝۱۹﴾ (جن: ۱۹).

یعنی: (به من وحی شده است که) چون بنده خدا (محمد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگ یکدیگر ازدحام کردند.  
و در مقام اسراء و معراج فرمود:

﴿سُبْحٰنَ الَّذِيْ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِيْ بَنٰرَكْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِيَهُ مِنَّا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيْرُ ۝۱﴾ (اسراء: ۱).

یعنی: تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت المقدس) برد، آنجا که دور و بر آن را پربرکت (از اقوات مادی و معنوی) ساخته ایم. تا (در این کوچ یک شبه زمینی و آسمانی) برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت خداوندی) خود را بدو بنمایانیم (و با نشان دادن فراخی گستره جهان و بخشی از شگفتیهای آن، او را از بند دردها و رنجهای زمینیان برهانیم و با دل و جرأت بیشتر به میدان مبارزه حق و باطل روانه گردانیم).

و با این بندگی تام و کامل رسول خدا ﷺ مستحق رهبری مردم در دنیا آخرت است، لذا وقتی که در محشر مردم از عیسی مسیح طلب می کنند، درحالی قبل از او از همه طلب در خواست شفاعت از پروردگار کرده اند، عیسی می فرماید: «نزد محمد بروید که او بنده‌ای است خدا از گناه اوّل و آخرش درگذشته»<sup>۱</sup>.

و اینک صحنه‌هایی از بندگی کامل ایشان را رونمایی می کنیم که مادرمان عائشه صدیقہ - رضی الله عنها - نقل می کند و می فرماید: «عرض کردم: ای

۱- متفق علیه، تخریج شرح عقیده الطحاویة ص ۱۵۷.

رسول خدا - فدایت شوم - تکیه زده غذا بخور برایت راحت تر است، سرش را آنقدر بسوی زمین پایین آورد که نزدیک بود پیشانیش به زمین بخورد و فرمود: نه، بلکه مانند بردگان غذا می خورم، و همچون آنها می نشینم « (۱)».

## مردانگی

از جمله کمالاتی که خدا به همه رسولان بخشید این بود که همه را در میان مردان برگزید، و از زنان پیامبری انتخاب نکرد، و این از ساختار منحصر کردن در این آیه مفهوم است که کی فرماید:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ ﴾ (الأنبياء: ۷).

یعنی: (تنها تو نیستی که پیغمبری، و در عین حال انسان. بلکه) پیش از تو جز مردانی را برنینگیخته‌ایم که بدیشان (دین آسمانی را) وحی کرده‌ایم.

## چرا پیامبران همه مرد بودند

انتخاب پیامبران تنها از مردان حکمتهایی دارد که چنین مقامی مقتضی آن است، از جمله:

۱- مقام رسالت مقتضی است که دعوت شایع و فراگیر باشد، و مردان و زنان را مورد خطاب قرار دهد، و در پنهان و آشکار با مردم برخورد و ملاقات داشته باشد، و در همه جای زمین گشت و گذار کند، و با تکذیب کنندگان مبارزه و مقابله کند، و با خصوم به جدال و ارائه‌ی دلیل پردازد، و لشکر و نیرو تهیه کند، و رهبری جنگ را بر عهده گیرد، و آتش افروزی کند، که تمامی این کارها جز با شخصیت مردان متناسب نیست.

۲- رسالت الهی مقتضی آن است که پیامبر رهبر پیروانش باشد، پس باید در میان آنها آمر و ناهی و حاکم و قاضی باشد، ولی اگر این کار بر عهده‌ی زنان باشد

۱- بغوي در شرح السنن، و ابن سعد، و امام احمد در الزهد روايت کرده اند، نگاه کن به (۱/ ۱۲۲).

نمی‌توانند به کاملترین صورت آن را به اتمام برسانند، چون عده‌ای از پیروی و اطاعت زن خودداری می‌کنند، و امتناع می‌ورزند.

۳- همانطور که ذکر شد ویژگیهای مردانه از خصوصیات زنانه کامل‌تر است، لذا خداوند قوامیت زنان را به مردان واگذار کرده،

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ (النساء: ۳۴)

یعنی مردان سرپرست زنانند، و رسول خدا ﷺ هم از نقص دین و عقل زن خبر داده.

۴- حالاتی بر زن عارض می‌شود که خیلی از وظایف و کارهای مهم را تعطیل می‌کند، مانند عادت ماهیانه (حیض)، و حاملگی، و زایمان و دوران پس از آن، و این عوارض و اضطراب و بحرانهای روانی و درد و رنج به همراه دارد، علاوه بر مشکلاتی که در رابطه با پرورش و تربیت نوزادان برایش پیش می‌آید، و همه اینها مانع و سدّ راه انجام وظایف و تکالیف رسالت الهی هستند.

## نبوت زنان

برخی از اهل علم مانند ابو الحسن اشعری، و امام قرطبی و ابن حزم<sup>۱</sup> بر آن هستند که خداوند نعمت نبوت را به برخی از زنان هم بخشیده<sup>۲</sup>.

کسانی که می‌گویند نبی زن هم مبعوث شده، بر نبوت مریم متفقند، و برخی از آنها نبوت را به غیر از مریم هم نسبت می‌دهد، و حواء و ساره، و مادر موسی و هاجر و آسیه را از زنان مبعوث به نبوت محسوب می‌کنند.

این دسته از علما وقتی که با آیه‌ی انحصار رسالت در مردان مورد اعتراض قرار می‌گیرند می‌گویند: ما در این مورد مخالفتی نداریم که انحصار مربوط به رسالت رسول بودن است، اما نصوص قرآنی نبوت را در انحصار مردان معرفی نکرده، و نبوت زنان چنین محذوراتی و موانعی ندارد که در صورت رسول بودن

۱- بهبود ادعا می‌کنند خواهر موسی و هارون نبی بود، لوامع الأنوار البهية ۲/۲۶۶.

۲- فتح الباري ۶/۴۴۷-۴۴۸، ۶/۴۷۳، و لوامع الأنوار البهية ۲/۲۶۶.

زن شما برشمردید، زیرا نبوت گاهی منحصر به صاحب آن است، و تنها خود بدان عمل می‌کند و نیازی نیست به دیگران ابلاغ کند.

دلایل این دسته از علماء:

حجّت آنها این است که قرآن خبر می‌دهد از اینکه به برخی زنان وحی شده،

از جمله مادر موسی:

﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذًا خَفِتَ عَلَيْهِ فَاَلْتَبِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ

﴿ إِنَّا رَأَوْنَاهُ إِلَيْنَا وَأَنْزَلْنَاهُ مِنَ الْمَرْسَلِينَ ﴾ (القصص: ۷).

یعنی: ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده، و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را به دریا (گونه نیل) بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از زمره پیغمبرانش می‌نمائیم.

همچنین جبرئیل را نزد مریم فرستاد و با او به سخن پرداخت:

﴿ فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿۱۷﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ

تَقِيًّا ﴿۱۸﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿۱۹﴾ ﴾ (مریم: ۱۷ - ۱۹).

یعنی: و پرده‌ای میان خود و ایشان افکند (تا خلوت کده‌اش از هر نظر برای عبادت آماده باشد، در این هنگام) ما جبرئیل (فرشته) خویش را به سوی او فرستادیم و جبرئیل در شکل انسان کامل خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد. (مریم لرزان و هراسان) گفت: من از (سوء قصد) تو، به خدای مهربان پناه می‌برم. اگر پرهیزگار هستی (بترس که من به خدا پناه برده و او کس بیکسان است). (جبرئیل) گفت: (مترس که من یکی از فرشتگان یزدانم و) پروردگارت مرا فرستاده است تا (سبب شوم و) به تو پسر پاکیزه‌ای (از نظر خلق و خوی و جسم و جان) ببخشم.

و نیز فرشته مریم را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

﴿ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

﴿۴۲﴾ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكُوعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴾ (آل عمران: ۴۲ - ۴۳).

یعنی: ای مریم! (به شکرانه این نعمت بزرگ) همیشه خاشعانه به اطاعت و عبادت پروردگارت مشغول شو و با نمازگزاران به سجده و رکوع بپرداز (و با آنان نماز بخوان). این (چیزهایی که گفته شد) از جمله خبرهای غیبی است که آن را به

تو وحی می‌کنیم و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه‌کشی به درون آب یا کیسه‌ای و...) می‌افکندند تا (روشن شود بر طبق قرعه) کدام یک سرپرستی مریم را بر عهده گیرد، و بدان هنگام که میان خود (بر سر سرپرستی او) کشمکش داشتند حضور نداشتی (و همه اینها از راه وحی به تو می‌رسد).

رای ابو الحسن اشعری بر این است که فرشته از جانب خدا برای ابلاغ امر و فرمان، یا نهی، یا اعلام بسوی هر کسی فرستاده شده باشد، چنین کسی نبی است (۱)، و این مسأله هم در مادر موسی و تا حدی هم در مریم و غیر او تحقق یافته، همانگونه که با نص صریح قرآن در مادر موسی و ساره، و هاجر و آسیه محقق است.

همچنین استدلال کرده‌اند به برگزیدن او بر زنان جهان از جانب (وَأَمَّا فَطَمَنَةُ فَتَبَّ وَآسِيَةَ ابْنَتِ

نِسَاءِ الْعَالَمِينَ هَبْ (آیه فوق)، و به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ که فرمود:

«كَمَلُ مِنَ الرَّجَالِ كَثِيرٌ، وَ لَمْ يَكْمَلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا أَسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ

عمران»<sup>۲</sup>.

یعنی خیلی از مردان به کمال رسیده‌اند، ولی در میان زنان جز آسیه زن فرعون به کمال نرسید.

پس گفته‌اند: رسیدن به درجه‌ی کمال برای انبیاست.

پاسخ ردّ علیه آن دسته:

دلایلی که آنها برای اثبات نبوت زنان ذکر کردند کافی نیست، و از چند جهت

ردّ می‌شوند:

اول اینکه: ما تسلیم این ادعا نیستیم که انبیاء مأمور به تبلیغ و توجیه و تماس با مردم نبوده‌اند، بلکه آنچه ما در این باره انتخاب کرده‌ایم رأیی است که می‌گوید: نبی و رسول در این باره فرق ندارند، بلکه تفاوت نبی با رسول تنها در این است که با شریعت رسول قبل از خود مبعوث می‌شود.

۱- فتح الباری ۶/ ۴۴۷.

۲- متفق علیه (مشكاة المصابيح ۳/ ۱۱۸).

پس در اینصورت محذورات و مانعی که بر سر راه پیامبر شدن زن مطرح شد، برای نبی بودن زن هم مطرح هستند، و این موانع آنقدر متعدّد هستند که زن نمی‌تواند با وجود آنها وظایف نبوت را بجا آورد.

دوم: شاید وحی خدا به مادر موسی و آسیه و دیگر زنان مذکور در خواب و رؤیا بوده باشد، که این امر برای غیر انبیاء هم اتفاق می‌افتد.

سوم: ما تسلیم این ادعا هم نیستیم که می‌گویید: هر کس مورد خطاب فرشته قرار گرفته باشد نبی است، چون در حدیث آمده است که: « خداوند فرشته‌ای را نزد کسی می‌فرستد که بخاطر رضای خدا به دیدار برادرش در شهر یا روستایی دیگر رفته، وقتی از سبب ملاقاتش می‌پرسد و آن شخص در پاسخ می‌گوید: چون او را برای رضای خدا دوست دارم، فرشته به او اعلام می‌کند که خدا او را روانه کرده تا به او خبر دهد که خدا هم تو را دوست دارد.»

و داستان سه نفر گر و جذام دار و نابینا هم معروف است، که بعد از شفا یافتن فرشته با آنها گفتگو کردند، ولی آنها احوال قبلی را انکار کردند. همچنین جبرئیل به میان اصحاب آمد، و با سؤال پرسیدن از رسول خدا ﷺ امور دین را به آنها یاد داد، در حالی که صحابه او را مشاهده کردند و صدایش را شنیدند<sup>(۱)</sup>.

چهارم: رسول خدا ﷺ در مورد نبوت ذی القرنین توقف کرد، با اینکه قرآن در مورد وحی خدا به او خبر داده:

﴿قُلْنَا يَا الْقَرْنِينَ إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ وَإِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾ (الکهف: ۸۶).

یعنی: گفتیم: ای ذوالقرنین! (یکی از دو کار، درباره ایشان روا دار): یا آنان را (در صورت ایمان نیاوردن، با کشتن) عذاب می‌دهی، و یا این که نسبت بدیشان خوبی می‌کنی (و در صورت ایمان آوردن از آنان گذشت می‌نمائی و به ارشاد ایشان همت می‌گماری).

۱- برای بررسی این موضوع به جزء دوم این سلسله «عالم الملائكة الأبرار».

پنجم: نصوصی که در مورد برگزیده شدن مریم از جانب خدا خبر می‌دهند، هیچ استدلالی را برای ادعای آنها در بر ندارد، چون خداوند در مورد برگزیده شدن غیر انبیاء هم نص صریح بیان فرموده:

﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ ﴾ (فاطر: ۳۲).

یعنی: (ما کتابهای پیشین را برای ملت‌های گذشته فرستادیم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده خود (یعنی امت محمدی) عطاء کردیم. برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند، و گروهی از ایشان میانه‌روند، و دسته‌ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکیها پیشتازند. این (سبقت در خیرات) واقعاً فضیلت بزرگی است.

وآل ابراهیم و آل عمران را برعالمیان برگزید، و در میان آل ایشان کسانی هستند که قطعاً انبیاء نبودند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴾ (۳۳)

(آل عمران: ۳۳).

یعنی: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیله: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عمران (از قبیله: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان برگزید.

ششم: از کلمه‌ی «کمال» وارد شده در حدیثی که بر انبیاء بودن زنان با آن احتجاج می‌کنند چنین دلیلی لازم نمی‌آید، چون کمال هم بر تمام بودن، و هم به بمعنی پایان و نهایت هر چیز اطلاق می‌گردد، پس مراد از آن رسیدن زنان به حد نهایت کمالات در تمام فضائل متعلق به زنان می‌باشد، و کمال اینجا غیر از کمال انبیاست.

هفتم: در چند حدیث نص صریح بر این است که خدیجه از زنان کامله است (۱)، و این بیانگر آن است که کمال اینجا کمال نبوت نیست.

۱- ابن مردویه این حدیث را روایت کرده، نگاه کن به البدایة و النہایة (۶۱/۲).



هشتم: در برخی احادیث آمده که فاطمه سیده و سرور زنان اهل بهشت است جز مریم دختر عمران (۱)، و این مقوله‌ی نبوت غیر از مریم، از جمله مادر موسی و آسیه را باطل می‌کند، زیرا قطعی است که فاطمه نبی نیست، در حالی که در حدیث نص بر آن است که جز از مریم از همه زنان برتر است، در اینصورت اگر مادر موسی و آسیه نبی بودند هر دو از فاطمه برتر می‌بودند.

نهم: توصیف مریم به اینکه صدیقه است، در مقام مدح و ثنای او، و خبر است از فضل و بزرگواری او، خداوند متعال هم می‌فرماید:

﴿ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ  
كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّلْعَ أُنظِرْ كَيْفَ بُيِّنْتُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي  
يُؤَفِّكُونَ ﴾ (مائده: ۷۵)

پس اگر اینجا توصیفی بالاتر از صدیقه وجود داشت، قطعاً با آن توصیف می‌شد، ولی نه در قرآن و نه در حدیث نبوی خبر از نبوت یک زن هم نیست. همچنین قاضی عیاض از جمهور فقهاء نقل کرده که مریم نبی نبوده، و نوی هم در کتاب الأذکار از امام الحرمین روایت می‌کند که او نقل اجماع کرده بر اینکه مریم نبی نبوده (۲)، و در «شرح المهدب» آن را به جماعتی نسبت داده، و از حسن بصری نقل شده که فرمود: نه در میان زنان و نه از جن نبی وجود ندارد (۳).

۱- احمد روایت کرده و سند آن جید است، فتح الباری (فتح الباری ۶/۴۷۷).

۲- اجماع درست نمی‌شود بعد از اینکه علمای مخالف شناخته شد، مگر اینکه اجماع قبل از آن اختلاف بیوده باشد.

۳- فتح الباری ۶/۴۷۱، ۴۷۳.

## امور منحصر به انبیاء در میان بشر

### ۱- وحی

خداوند متعال در میان انسانها انبیاء و پیامبران را به وحی خود اختصاص داده است، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَادِقًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۝۱۱۰ ﴾ (کهف: ۱۱۰).

یعنی: (ای پیغمبر!) بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من این است که من پیغمبر خدایم و آنچه گفتم: بگو؛ می‌گویم) و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس.

و این وحی الهی مقتضی اموری است تا با سایر مردم فرق داشته باشند، از جمله صحبت و کلام خداوند با برخی و ارتباط ایشان با گروهی از فرشتگان، و مطلع کردن آنها از غیبات گذشته یا آینده، یا از عالم غیب و مانند اسراء و شب روی رسول خدا ﷺ از مکه به بیت المقدس، و عروج او بسوی آسمانهای رفیع، و دیدار با فرشتگان و انبیاء، و اطلاع از بهشت و دوزخ، و مشاهده‌ی عذاب شدگان در قبرها و شنیدن عذاب آنها، همانگونه که در حدیث رسول خدا ﷺ آمده است:

« لو لا أن تدافنوا لدعوت الله أن يسمعكم عذاب القبر »<sup>۱</sup>.

یعنی اگر به خاطر این نبود که دیگر مردگان را دفن نمی‌کردید، از خدا می‌خواستیم که عذاب آنها را بشنوید.

۱- روایت مسلم و احمد و نسائی و ابو داود (صحیح الجامع الصغیر ۷۵/۵).

**۲- عصمت**

برای این موضوع فصل مستقلی را اختصاص داده ام.

**۲- پیامبران چشمان می خوابد ولی قلبشان بیدار است**

و از جمله ویژگیهایی که خدا انبیاء را بدان اختصاص داده این است که چشمان می خوابد، ولی قلبشان هوشیار بود، همانگونه که انس بن مالک در حدیث اسراء می فرماید: « چشم رسول خدا ﷺ به خواب می رفت ولی قلبش هوشیار بود، و انبیاء همه چشمهایشان می خوابد، ولی قلبهایشان هوشیار است » (۱).

این روایت اگر چه گفته‌ی انس است، اما همانگونه که ابن حجر فرمود (۲) چنین حرفی با رأی و نظر گفته نمی‌شود. همچنین با روایت صحیح هم از رسول خدا ﷺ هم منقول است که فرمود:

« إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ تَمَامَ أَعْيُنِنَا وَ لَا تَمَامَ قُلُوبِنَا ».

یعنی ما پیامبران چشمانمان می خوابد، ولی قلبمان به خواب نمی‌رود. و در مورد خویش فرمود:

« إِنَّ عَيْنِي تَمَامَانٌ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي » (۳).

یعنی مسلماً دو چشم من می خوابند، ولی قلبم هوشیار است.

**۴- مخیر کردن انبیاء هنگام وفات**

از جمله ویژگیهای منحصر به فرد انبیاء این است که هنگام مرگ در انتخاب دنیا و آخرت مخیر می‌شوند، عائشه رضی الله عنها می فرماید از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

« مَا مِنْ نَبِيٍّ يَمْرُضُ إِلَّا خَيْرٌ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ »<sup>۱</sup>.

۱- صحیح بخاری (فتح الباری ۶ / ۵۷۹).

۲- مرجع سابق .

۳- ابن سعد و ابن حبان روایت کرده اند (نگاه کن به صحیح الجامع الصغیر ۳ / ۵۵).

یعنی همه پیامبران در بستر بیماری مرگ در بین انتخاب دنیا، یا بازگشت بسوی خدا مخیر می‌شوند. و (عائشه نقل می‌کند که) در هنگام آخرین بیماری رسول خدا ﷺ دچار صدا گرفتگی شدیدی شد و شنیدم که می‌فرمود:

« مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين » (۲).

یعنی همراه با کسانی که نعمت به آنها ارزانی داده شد، از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. عائشه فرمود: از این رو فهمیدم حق انتخاب مرگ یا زندگی به او داده شده.

قبلاً نیز در کتاب « عالم الملائكة » در مبحث مخیر کردن موسی برای مرگ یا زندگی از سوی فرشته‌ی مرگ، و سیلی زدن موسی به او که موجب بیرون آمدن یکی از چشمانش گشت، این موضوع را مفصل بیان نموده‌ایم.

## ۵- پیامبران تنها در جایی دفن می‌شوند که وفات یافته‌اند

از ویژگیهای پیامبران بعد از مرگ موارد ذیل است:

اول: اینکه هیچ پیامبری جز در جایی که وفات یافته دفن نمی‌شود، همانگونه که رسول خدا ﷺ با نص صریح فرمود:

« لم يقبر نبي إلا حيث يموت »<sup>۳</sup>.

یعنی هیچ پیامبری جز در جایی که وفات یافته دفن نمی‌شود. از این رو صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا را در حجره‌ی عائشه؛ و همانجایی که وفات یافت دفن کردند.

۱- روایت بخاری و مسلم (نگاه کن به سلسله‌الاحادیث الصحیحة ۳۱۶/۲).

۲- صحیح بخاری با شرح فتح الباری ۲۵۵/۸.

۳- روایت امام احمد با سند صحیح (جامع صغیر ۴۶/۵).

## ۶- زمین جسد انبیاء را نمی‌خورد

جهت اکرام و بزرگداشت به انبیاء و رسولان، خداوند متعال اجازه نمی‌دهد زمین اجسادشان را بخورد، و هر اندازه زمان به طول بینجامد، باز هم اجسام آن بزرگواران از پوسیدگی محفوظ است، همانگونه که در حدیث آمده است:

« إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ » (۱).

یعنی خداوند بر زمین حرام کرده که اجساد انبیاء را از بین ببرد.

تاریخ نویسان از جمله ابن کثیر در «البدایه و النّهایه»<sup>۲</sup> داستان عجیب و غریبی را نقل کرده اند، و از یونس بن بُکیر روایت کرده که گفت: « وقتی که شوشتر را فتح کردیم در منزل هُرْمَزان رختخوابی را پیدا کردیم و مرده‌ای را بر روی آن گذاشته بودند، در کنارش مصحفی قراردادده بودند، ما هم مصحف را نزد عمر رضی الله عنه بردیم، و آن را توسط کعب به زبان عربی ترجمه کرد، و من اولین مرد عرب بودم که آن را خواندم، و به همانصورت که این قرآن را می‌خوانم خواندم.

از ابو العالیه پرسیدم: « چه چیزی در آن بود؟، فرمود: سیره، امور و لحن های کلام شما و آنچه بعداً اتفاق خواهد افتاد.

بدوگفتم: با آن مرد روی رختخواب چکار کردید؟ گفت: در موقع روز سیزده قبر متفرّق را حفر کردیم، وقتی که شب فرا رسید او را دفن، و قبرها را با خاک یکسان، تا او را از مردم ناپدید کنیم و نتوانند وی را بیرون آورند.<sup>۳</sup>

۱- روایت ابو داود و نسائی، و ابن خزیمه و غیره صحت آن را تأیید کرده اند (نگاه کن به: فتح الباری ۴۸۸/۶).

۲- البدایه و النّهایه (۴۰/۲).

۳- این بر بینش درست مسلمین آن وقت دلالت می‌کند، چون احترام گذاشتن مرده دفن کردن اوست، فرق نمی‌کند نی باشد یا غیر نی، و قبرهای متعدّدی که حفر کردند به منظور مخفی کردنش از مردم بود تا قبرش را دوباره نبش نکنند، چون موجب اذیت و آزار رساندن به آن نبی بزرگوار است و گاهی هم قبرش را محل اعیاد و مراسم قرار می‌دادند، و بر روی آرامگاهش مسجدی بنا می‌کردند و به قصد تبرّک و دعا عازم آن می‌شدند، همانگونه که در بسیاری از سرزمینهای اسلامی کسانی که از راه راست منحرف شده اند چنین کاری می‌کنند.

از او پرسیدم: چه رجاء و امیدی به او داشتند و چه استفاده‌ای از آن می‌بردند؟ در جواب گفت: وقتی خشکسالی بروز می‌کرد رختخواب را بیرون می‌آوردند تا باران می‌بارید.

سوال کردم: به نظر شما آن مرد چه کسی بود؟ گفت: او را دانیال می‌گفتند. گفتم: بعد از چند سال از وفات او را یافتید؟ گفت: سیصد سال پیش از آن موقع وفات یافته بود.

گفتم: چه تغییراتی بر آن مشاهده می‌شد؟ گفت: جز ریختن چند تار موی پشت سرش تغییر نکرده بود، مسلماً گوشت انبیاء را نه خاک از بین می‌برد و نه حیوانات درنده می‌خورد.

ابن کثیر فرمود: سند این روایت تا ابو العالیه صحیح است. چنین به نظر می‌رسد که از انبیای بنی اسرائیل بوده، و به گمان صحابه او دانیال نبی بود، چون پادشاه فارسها دانیال نبی را اسیر کردند و در زندان وی باقی ماند، و معلوم است که تخمین آنهایی که او را یافتند به سیصد سال درست نبوده، چون دانیال هشتصد سال قبل از اسلام زیسته، و در صورتی که تخمینشان درست بوده باشد از انبیاء نبوده، زیرا بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله هیچ پیامبری نیامده، بنابراین بنده‌ی صالحی بوده نه نبی، ولی نبی بودنش راجح تر است، کسانی که جسمشان از پوسیدن محفوظ است انبیا هستند، همچنین وجود کتابی در کنار سر او راجح بودن این رأی را تأیید می‌کند، بدون شک آن کتاب انبیاء بوده، زیرا امور غیبی مذکور در آن کتاب جز وحی آسمانی نیستند، و ترجیح ما به بنی اسرائیلی بودن او به خاطر دو نکته است:

اول: اصحاب بزرگوار گمان می‌کردند که او دانیال نبی است، پس این را از روی قرائنی دانسته اند که ذکر نشده.

دوم: وجود کتابی در کنار سر ایشان، به نظر می‌رسد که با زبان عبری بوده، چون ابی بن کعب آن را ترجمه کرد که قبلاً یهودی بود.

## ۶- در قبرهایشان زنده هستند

با سند صحیح از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمود: « پیامبران در قبرهایشان زنده هستند و نماز به جا می‌آورند»<sup>۱</sup>، و نیز روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: « شبی که به اسراء رفتم موسی را دیدم نزد « کثیف الأحمر » در قبر به نماز ایستاده بود»<sup>۲</sup>.

همچنین مسلم در مورد داستان اسراء و معراج از ابی هریره روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمود: « خود را در میان جمع پیامبران دیدم در حالی که موسی و عیسی بن مریم و ابراهیم خلیل - علیهم السّلام - به نماز ایستاده بودند،...»<sup>۳</sup>.

۱- جماعت از انس روایت کرده اند (نگاه کن به صحیح الجامع ۲/۴۱۴).

۲- مسلم در صحیح خود روایت کرده، کتاب الفضائل شماره (۱۶۴۱)، و نیز به شرح نووی بر صحیح (۱۳۳/۱۵).

۳- فتح الباری ۶/۴۸۷.





## فصل ششم

### عصمت پیامبران

آیا پیامبران از از خطا و گناه معصوم هستند؟ و آیا این عصمت عام و فراگیر است و همه چیز را شامل است؟ اینک به بیان این موضوع می پردازیم.

#### معصوم بودن در حمل و تبلیغ رسالت

اتفاق امت اسلام بر این است که پیامبران در حمل رسالت الهی معصوم هستند، و چیزی از وحی را فراموش نمی کنند مگر آنچه خدا بخواهد نسخ کند، پروردگار خود تکفل قرائت قرآن را بر پیامبر، توسط جبرئیل عهده دار گردیدند، و رسول خدا چیزی از وحی را فراموش نکرد مگر با اراده خداوندم.

﴿سُنُّرُكَ فَلَا تَسْوَىٰ﴾ (الأعلى: ٦) یعنی: ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت، و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد.

و خداوند جمع آوری قرآن را در سینهی او برعهده گرفته و می فرماید:

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (١٦) ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ (١٧) ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَانصتْ لَهُ﴾ (١٨) ﴿

(القیامة: ١٦ - ١٨).

یعنی: (به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مَجْنَبان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). چرا که گردآوردن قرآن (در سینه تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش). پس هرگاه ما قرآن را (توسط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. (وظیفه تو پیروی از تلاوت پیک وحی، و ابلاغ رسالت آسمانی است و بس).

از آنجا که پیامبران در تبلیغ رسالت معصوم هستند، هرگز ذره ای از وحی را کتمان نکرده‌اند، و اگر کتمان می نمودند مرتکب خیانت می گشتند، و محال است که خیانت از پیامبران سر زده باشد، خداوند متعال هم می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾ (مائده: ۶۷).

یعنی: ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام برعهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل بشمار است).  
و چنانچه کتمان یا تغییری در کار بود، خدا به آنها وحی نمی فرستاد، زیرا مجازات و سزای خدا بر کتمان کننده‌ی وحی و تغییر دهنده نازل می شود:

﴿ وَ لَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِيلِ ﴿۴۴﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿۴۵﴾ ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿۴۶﴾ ﴾

(حاقه: ۴۴ - ۴۶).

یعنی: اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می بست. ما دست راست او را می گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می کردیم.  
علاوه بر این، بخشی از عصمت این است که ذره ای از وحی را فراموش نکنند، و عدم فراموشی در تبلیغ داخل این آیه است که خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید: ﴿ سُنُّرْتُكَ فَلَا تَنْسَى ﴿۶﴾ ﴾ (الأعلى: ۶).

از جمله دلایل تصدیق کننده عصمت ایشان آیه زیر می باشد:

﴿ وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْمَوْتِ ﴿۳﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ﴿۴﴾ ﴾ (النجم: ۳ - ۴).

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می گردد.

### اموری که با عصمت منافات ندارند

عوارض سرشتی و طبیعی بشری منافای عصمت نیستند، مثلاً ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی مشاهده نمود مهمانان او دست به غذا نمی‌برند و نمی‌دانست که آنها فرشته‌اند و به شکل انسان در آمده‌اند از ایشان هراسان شد و ترس به دلش راه یافت:

﴿فَلَمَّا رَأَوْا آيَاتِهِمْ لَا تَوَلَّوْا إِلَيْهِمْ وَانكروهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَيْكَ قَوْمَ لُوطٍ ﴿٧٠﴾﴾ (هود: ۷۰).

یعنی: هنگامی که دید آنان دست به سوی آن دراز نمی‌کنند (و لب به غذا نمی‌زنند، پیش خود فکر کرد که دوست نیستند و سر جنگ دارند، این است که نمی‌خواهند غذا بخورند) لذا از ایشان رمید و بدشان دید و هراسی از آنان به دل راه داد. گفتند: مترس. ما (فرشتگان خدائیم و) به سوی قوم لوط روانه شده‌ایم (تا آنان را هلاک کنیم).

موسی به خضر وعده داد که در مصاحبت و رفاقت با او صبور و بردبار باشد، و درباره‌ی علت کارهایش سؤالی نکند تا اینکه برایش توضیح، و علتش را ذکر می‌کند، لکن صبرش ادامه نداشت و کنترل را از دست داد، زیرا تصرفات غیرقابل قبولی از او مشاهده کرد و هر دفعه سؤال پرسیده و معترض به انجام اعمال خضر می‌شد، و طلب توجیه و توضیح می‌شد (۱)، و خضر تذکر داده و به او می‌گفت:

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾﴾ (الکهف: ۷۵)

یعنی: گفت آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟! و چون راز کارهایش آشکار شد به موسی گفت:

﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِيعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾﴾ (الکهف: ۸۲).

یعنی: این بود راز و رمز کارهایی که توانائی شکیبائی در برابر آنها را نداشتی. همچنین موسی هنگامی که از میعادگاه پروردگار به نزد قوم خود بازگشت، و مشاهده کرد که گوساله‌ای را پرستش می‌کنند، به شدت خشمگین شد، و موی سر

۱- بار اول موسی فراموش کرد، ولی دو دفعه ی بعدی عمداً سؤال کرد.

برادرش هارون را گرفت و بطرف خود کشید، و لوحه های وحی را که حاوی هدایت بودند انداخت:

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعْمَلْتُمْ أَمْرًا رَّبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾﴾ (اعراف: ۱۵۰).

یعنی: هنگامی که موسی (از مناجات) به پیش قوم خود خشمگین و اندوهناک بازگشت، گفت: پس از (رفتن من به مناجات) چه بد جانشینی مرا انجام دادید. آیا بر فرمان پروردگارتان (مبنی بر انتظار رجوع من از میعادگاه طور و مراعات پیمان خود با من) شتاب ورزیدید؟ موسی الواح را بینداخت و (موسی) سر برادرش (هارون) را گرفت و آن را به سوی خود کشید (چرا که او را مقصّر می‌دید. هارون) گفت: ای پسر مادرم! این مردمان مرا درمانده و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس دشمنان را به من شاد مکن و مرا از زمره قوم ستم‌پیشه بدان. در حدیث آمده است: «خبر مانند مشاهده نیست، وقتی خداوند گوساله پرستی قوم موسی را به او خبر داد، آنقدر ناراحت و خشمگین نشد که لوحه‌ها را بیندازد، ولی چون با چشم خود کارشان را دید لوحه‌ها را انداخت و شکستند»<sup>۱</sup>.

### فراموشی و انکار آدم

یکی دیگر از عوارض طبیعی که با عصمت منافات ندارد فراموشی و انکار آدم عليه السلام است، ابو هریره از رسول خدا صلى الله عليه وسلم روایت کرده که فرمود: «خداوند پشت آدم را لمس کرد، و هر نفس و جانی که تا قیامت خدا از آدم و نوه هایش می‌آفریند از پشتش افتادند، و در بین چشمان هر کدام شعاعی از نور قرار داد، سپس آنها را به آدم نشان داد، عرض کرد: پروردگارا اینها کیستند؟ فرمود: اینها ذریه و نوه‌های تو هستند، در میان آنها مردی را مشاهده کرد که فاصله‌ی چشمانش او را شگفت زده

۱- احمد در المسند و طبرانی در الأوسط با سند صحیح روایت کرده اند، نگاه کن به (صحیح الجامع الصغیر/۵/۸۷).

کرد و از او خوشش آمد، گفت: خدایا این کیست؟ فرمود: مردی است از امت آخر از فرزندان تو او را داود گویند، پرسید: چقدر عمر خواهد کرد؟ فرمود: شصت سال، عرض کرد: خدایا چهل سال از عمر مرا بر عمر او اضافه کن. وقتی که عمر آدم به پایان رسید و فرشته‌ی مرگ به سراغش آمد، آدم گفت: مگر چهل سال از عمرم هنوز باقی نمانده؟ فرشته گفت: مگر آن را به فرزندت داود ندادی؟ آدم انکار کرد و فرزندانش هم انکار کردند، و آدم فراموش کرد، فرزندانش هم دچار فراموشی گشتند، آدم خطا کرد و فرزندانش هم خطا کردند» (۱).

### پیامبری که شهر مورچه ها را به آتش کشید

و از جمله رفتارهای خطا که از انبیاء سر زده این است: مورچه‌ای یکی از انبیاء را گاز گرفت، بنابراین دستور داد شهر مورچه ها را به آتش بکشند، پس خداوند او را مورد عتاب قرار داد، همانگونه که ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود:

« نزل نبی من الأنبياء تحت الشجرة، فلدغته نملة، فأمر بجهازه فأخرج من تحتها، فأخرج من تحتها، ثم بيثها فأحرق بالنار، فأوحى الله إليه، فهلا نملة واحدة» روایت بخاری و ابوداود و نسائی (۲).

یعنی: یکی از انبیاء در زیر درختی پیاده شد استراحت کند، ولی ناگهان مورچه او را گزید، پس فرمان داد با وسایلی که داشتند مورچه های زیر درخت را هم بیرون آوردند و شهر مورچه را آتش زدند، سپس خداوند به او وحی کرد: مگر تنها یک مورچه تو را گاز نگرفته؟!.

۱- روایت ترمذی و گفته: حدیث صحیح است، و حاکم هم در المستدرک خود روایت کرده و گفته صحیح است بر شرط مسلم (البداية و التهاية ۸۷/۱).

۲- صحیح الجامع ۲۸/۵.

### دو رکعت نماز ظهر به جای چهار رکعت

ابن سیرین از ابو هریره روایت می کند که فرمود:

«رسول خدا ﷺ نماز ظهر یا عصر را به امامت اقامه کرد، دو رکعت را تمام کرد سپس سلام نماز داد، بعد برخاست و در کنار ستون چوبی که در داخل مسجد بود تکیه زد، گویی عصبانی بود، و دست راستش را روی دست چپ گذاشت، و انگشتانش را در هم فرو کرد، و طرف راست رخسارش را روی پشت دست چپ گذاشت، اصحاب شتابزده از دربهای مسجد خارج شدند، گفتند: نماز کوتاه شده، ابوبکر و عمر هم در میان آنها بودند ولی جرئت نکردند از رسول خدا سؤال کنند چرا دو رکعت خواند، در میان آن جماعت، مردی بود که وی را «ذو الیدین» می خواندند، عرض کرد: ای رسول خدا آیا فراموش کردی یا نماز کوتاه شده؟ فرمود نه فراموش کردم و نه کوتاه شده، بعد خطاب به جماعت فرمود: آیا همانطور است که ذو الیدین می گوید؟ گفتند: بله. بلا فاصله رو به قبله به نماز ایستاد و دو رکعت ترک شده را اقامه نمود، سپس السّلام علیکم گفت، سپس الله اکبر گفت و مانند سجده‌ی نماز یا طولانی تر به سجده رفت، بعد سر از سجده برداشت و تکبیر گفت و مانند بار اول یا طولانی تر باری دیگر به سجده رفت، و سر بر آورد و تکبیر گفت، گاهی از راوی حدیث سؤال می شد: آیا بار دیگر هم سلام گفت؟ گفت: به من خبر داده شده که عمران بن حصین گفته: سپس سلام گفت. این حدیث متفق علیه بین بخاری و مسلم است اما در روایت مسلم گذاشتن دست روی دست و در هم کردن انگشتان روایت نشده.

و در روایتی دیگر: «همراه با رسول خدا ﷺ به نماز ظهر ایستادیم، بعد از دو رکعت سلام گفت، مردی از بنی سلیم از جای برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا نماز کوتاه شده یا فراموش کردی؟... تا آخر حدیث، روایت احمد و مسلم. این دلیل است بر اینکه واقعه به حضور او و بعد از اسلام آوردنش بوده، و در روایت متفق علیه آمده است: «نه فراموش کردم و نه کوتاه شده»، او هم عرض کرد: بلی اینطور است که می گویم، فراموش کردی، این دلالت می کند بر اینکه ذو الیدین

بعد از اینکه فهمید نماز از چهار به دو رکعت منسوخ نشده حرف زد، و چیزی گفت که جواب سؤال نیست<sup>(۱)</sup>.

همچنین رسول خدا به پدیده‌ی فراموشی خود مانند عادت سایر بشر تصریح فرموده، همانطور که در روایت ابن مسعود از رسول الله آمده است که فرمود:

« و لکّی أنا بشرٌ، أنسی کما تنسون، فإذا نسیتُ فذکرونی »<sup>(۲)</sup>.

یعنی البته من هم بشر هستم و مانند شما دچار فراموشکاری می‌شوم، وقتی که چیزی را فراموش کردم به یادم بیاورید.

این جمله را بعد از فراموشی در یکی از نمازها بیان فرمودند.

#### در قضاوت هم گاهی خطا می‌کنند

انبیاء و پیامبران در حوادثی که بر آنها عرضه می‌شود، تا در مورد آن قضاوت کنند، و از آنجا که از غیب مطلع نیستند مانند بقیه‌ی مردم تنها بر حسب ظاهر قضیه ابراز نظر می‌کنند، و گاهی هم در اجتهاد خود به خطا رفته و به حق اصابت نمی‌کنند، از جمله اشتباه داود در حکم و قضاوت، و توفیق الهی به پسر داود یعنی سلیمان نبی برای داوری درست در همان قضیه.

ابی هریره از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: « دو زن همراه با دو پسر خود راه می‌رفتند که ناگهان گرگ یکی از پسران را برداشت و ربود، یکی از آنها به دیگری گفت: گرگ پسر تو را بُرده، و دیگری گفت: نه، بلکه پسر تو ربود، سپس برای حل اختلاف نزد داود نبی رفتند، و او هم به نفع زن بزرگتر داوری کرد، بعد نزد سلیمان پسر داود رفتند، و جریان را برایش توضیح دادند، سلیمان گفت: برایم چاقو بیاورید تا این پسر را برایتان دو نصف کنم، زن کوچکتر

۱- نص روایت را آنگونه که نقل شد از «منتقی الأخبار» مجد ابن تیمیه برگرفته شده، نگاه کن به شرح آن در (نیل الأوطار ۱۱۴/۳).

۲- جز ترمذی جماعت روایت کرده اند (نیل الأوطار ۱۲۵/۳).

گفت: نه رحمت خدا بر تو باد چنین کاری نکن، بچه مال من نیست، بنابراین حکم کرد که بچه‌ی زن کوچکتر است» (۱).

و رسول الله ﷺ هم این قضیه را به خوبی توضیح داده، و در روایتی که امّ سلیم همسر رسول خدا نقل می‌کند، رسول خدا ﷺ خصومتی را شنید که نزدیک درب حجره اش اتفاق می‌افتاد، از منزل بیرون آمد و فرمود: «من جز بشری همچون شما نیستم، و مسلماً کسانی که با هم خصومت دارند به من مراجعه می‌کنند شاید یکی از آنها بهتر از دیگری حجّت خود را ارائه دهد و مرا اقناع کند که حق با اوست و به نفع او حکم صادر کنم، پس بدانید اگر بر اثر زبانبازی طرف، مال هر مسلمانی را برای هر کس گرفتم، در واقع آن مال قطعه‌ای از آتش دوزخ است، می‌خواهد بگیرد، یا رها کند» (۲).

### **آنان که این عارضه‌ها را از پیامبران نفی می‌کنند مخالف نصوص صحیح اند**

شیعه‌ی امامیه ادعا می‌کنند: لازمه‌ی معصوم بودن این است که هرگز انبیاء دچار فراموشی و مرتکب خطا و اشتباه نگردند، (۳) و عوارض بشری هم جای بیم و نگرانی نیستند برای اینکه مرتکب اشتباه شوند. ما قبلاً دلایل غیر قابل تأویل و تبدیل از قرآن و سنّت را ارائه دادیم که بر خلاف این دیدگاه دلالت می‌کنند، پس پایبند به قرآن و سنّت باش که هدایت جز در آن دو یافتنی نیست.

۱- صحیح بخاری، کتاب احادیث الأنبياء (فتح الباری ۶/۴۵۸).

۲- روایت بخاری، کتاب المظالم، باب اثم من خاصم في الباطل، (فتح الباری ۵/۱۰۷).

۳- نگاه کن به (عقائد الإمامیه محمد رضا مظفر ص ۷۹).



## عصمت از همه گناهان. زشتیها و ناهنجاریهایی که یهود به پیامبران نسبت داده‌اند

یهود اعمال زشتی را به انبیاء و رسولان الهی نسبت داده‌اند، از جمله:

- ۱- پیامبر خدا هارون گوساله‌ای را ساخت و همراه با بنی اسرائیل به پرستش آن پرداخت. إصحاح (۳۲) شماره (۱) سفر الخروج.
- قرآن نیز این گمراهی یهود را آشکار، و به ما خبر می‌دهد کسی که مجسمه‌ی گوساله را برای آنها ساخت که صدای گاو از او شنیده می‌شد سامری بود نه هارون، و هارون تنها کسی بود که در این میان علیه آنها به مخالفت برخاست.
- ۲- ابراهیم خلیل عليه السلام همسرش ساره را به فرعون تقدیم نمود تا از هدایا و نیکی آنها بهرمند گردد. إصحاح (۱۲) شماره (۱۴) سفر تکوین.
- اینگونه علیه آن پیامبر بزرگوار دروغ پردازی کردند، در حالی که قرآن سرگذشت ورود ابراهیم عليه السلام به مصر را اینگونه بیان می‌کند که: پادشاه مصر طاغوت بود و هرگاه زن جوان و زیبایی را مییافت که دارای شوهر بود زن را به تصرف خود در می‌آورد و شوهرش را به قتل می‌رسانید، وقتی که درباره‌ی ساره از ابراهیم سؤال شد فرمود: خواهرم است، منظورش خواهر دینی بود، و رسول خدا ﷺ خبر داده که خداوند ساره را از تعرض فرعون حفظ کرد، و هنگامی که به نزد طاغوت رفت نتوانست هیچ آزار و مزاحمتی برایش بوجود بیاورد.
- ۳- به پیامبر خدا لوط اهانت کرده اند و نوشیدن شراب تا حد مست شدن و زنا با دو دخترش را به او نسبت داده‌اند!!!... سفر تکوین، إصحاح (۱۹) شماره (۳۰).
- معاذ الله از چنین اتهامی که بر پیامبر خدا بستند که در تمام عمرش مردم را به پاکی دعوت کرد و علیه رذالت و ناهنجاریها مبارزه کرد، اما کینه توزی یهود به کاملترین انسانها هم سر کشید، پس لعنت خدا بر ظالمان باد.
- ۴- یعقوب گله و حیوانات خویشاوندان همسرش را به سرقت برد، و پنهانی همراه با خانواده‌اش از آنجا خارج شد.... سفر تکوین، إصحاح (۳۱) شماره (۱۷).
- ۵- راوبین با همسر پدرش یعقوب مرتکب زنا شد، یعقوب عليه السلام از این عمل زشت مطلع شد ولی سکوت کرد.... سفر تکوین، إصحاح (۳۵) شماره (۳۲).

۶- داود عليه السلام با زن یکی از فرماندهان سپاه خود زنا کرد، سپس برای قتل آن مرد حيله‌ای ساخت، بعداً آن زن را به زنان خود ملحق کرد و سلیمان نبی از آن زن متولد شد... سفر تکوین، إصحاح (۱۱) شماره (۱).

۷- سلیمان در آخر عمر از دین برگشت و به پرستش بت و تندیسها تن داد و برایشان معابد ساخت... سفر الملوک اول، إصحاح (۱۱) شماره (۵).

این بود برخی از رسوایی و زشتیها و گناهان بزرگی که این امت کینه توز و عقده‌ای به انبیای پاک الهی نسبت داده‌اند، حاشا از آنها از این اوصاف زشت، اما انسانهای درون بیمار و بد سرشت وقتی مورد سرزنش و اعتراض قرار می‌گیرند جهت توجیه آسان زشتیها و معایب خود زشتی و ناپاکی را به انسانهای نیک و والامقام نسبت می‌دهند.

### صلیبیها کار زشت به انبیاء نسبت می‌دهند

در این مورد نصرانیها هم از یهود بهتر نیستند، آنها هم اعمال زشتی را به انبیای الهی نسبت می‌دهند، آن هم با تأیید و تصدیق تورات تحریف شده‌ی امروز که حاوی مطالب مذکور است، علاوه بر آنچه در انجیل محرف موجود است، از جمله:

۱- در انجیل (متی) آمده است که عیسی از نسل سلیمان پسر داود است که جد ایشان فرض کسی است که زنا زاده و از یهوذا پسر یعقوب است... إصحاح متی اول، شماره (۱۰).

۲- و در انجیل یوحنا إصحاح (۲) شماره (۴) آمده است که یسوع در میان انبوهی از مردم به مادرش اهانت کرد، این کجا و توصیف قرآن کجا که او را به:

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي﴾ (مریم: ۳۲)

یعنی: بسیار نیکو کار نسبت به مادرم توصیف کرده!

۳- یسوع شهادت می‌دهد که تمام انبیاء و پیامبران بنی اسرائیل دزد و راهزن هستند... انجیل یوحنا، إصحاح (۱۰) شماره (۸).

این قطره‌ای است از دریای توصیفات زشت پیامبران مبرّاء از آن افتراها، که انجیل‌های تحریف شده مملوّ از آن میباشد (۱)، حاشا از نسبت چنین زشتیها به آن بزرگواران، انبیاء و پیامبران تزکیه شده‌ترین و پاکترین و برترین انسانها بودند، و به خدا سوگند اینها گمراهند که انبیای پاک خدا را بدین زشتی توصیف می‌کنند.

### اهت اسلام نسبت به عصمت پیامبران چه موضعی دارد

اجماع ائمت اسلام بر این است گناه و زشتیهایی که یهود و نصاری به انبیای الهی نسبت داده اند، امثال فاحشه، سرقت، حيله و خیانت و ساخت بُت و پرستش آن و.... هرگز و در هیچ شرایط و احوالی از آنها سر نزده و همه از آن معصوم بوده اند.

### معصوم بودن از گناه صغیره

اکثر علمای اسلام بر این رأی‌اند که انبیاء از گناه صغیره معصوم نیستند، و ابن تیمیه فرمود: «مقولهی معصومیت انبیاء تنها از گناه کبیره رأی اکثر علمای اسلام، و فرقه‌هاست، حتّی قول اکثر اهل کلام است، همانگونه که ابوالحسن آمدی یادآور شده که گفته‌ی اکثر اشعریه است، همچنین اکثر اهل تفسیر و حدیث و فقها بر این باورند، و از سلف صالح، ائمه، صحابه و تابعین ایشان جز آنچه موافق با این رأی است نقل نشده...»<sup>۲</sup>.

جماهیر علما هم با دلایل ذیل بر ادّعی خود استدلال می‌کنند:

۱- نافرمانی آدم با خوردن از درختی که خداوند خوردن از آن را از او

نهی کرده بود:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿۱۳۳﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَزَوْجُكَ فَلَا تَخْرُجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿۱۳۴﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿۱۳۵﴾﴾

۱- برای اطلاعات بیشتر به کتاب (محمد نبی الاسلام ص ۱۴۶) مراجعه کن.

۲- مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه ۴/۳۱۹.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ﴿١١٣﴾ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَّادِمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْغُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبُلَى ﴿١١٤﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوْءٌ تُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١١٥﴾ ﴿طه: ۱۱۶ - ۱۲۱﴾.

یعنی: (ای پیغمبر! بیان دار) آن گاه را که به فرشتگان دستور دادیم: برای آدم سجده (تعظیم و تکریم) ببری، پس (همگی اطاعت کردند و) سجده بردند مگر ابلیس که سر باز زد. آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس (پباید به دام وسوسه خود شما را گرفتار نسازد و) از بهشت بیرونتان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد. (بر ما است که خواسته‌های زندگی تو را در بهشت فراهم سازیم و) تو در آن نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌گرددی. و در آن تو نه تشنه می‌مانی و نه آفتاب‌زده می‌شوی. سپس شیطان (به نیرنگ و حيله نشست و) آدم را وسوسه کرد (و بدو) گفت: آیا تو را به درخت جاودانگی و ملک فنا ناپذیر رهنمود کنم؟ (اگر از این درخت ممنوع بخورید، دیگر نمی‌میرید و سرمدی می‌شوید). سرانجام هر دو نفر از آن خوردند (و جامه‌های بهشتی از بدنشان فرو ریخت) و شرمگاهشان برایشان نمایان شد (که تا آن زمان از ایشان پنهان بود) و شروع کردند به این که برگهای درختان بهشت را بر خود بیچند و بچسبانند. بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد (و این واقعه پیش از نبوت او بود).

این آیه با نهایت وضوح و روشنی بر این رأی دلالت می‌کند، چون به عصیان و نافرمانی آدم از امر پروردگارش تصریح نموده.

۲- نوح برای پسر کافر خود دعا کرد:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْمُنْكَرِينَ﴾

﴿٤٥﴾ ﴿هود: ۴۵﴾

یعنی: نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من (کنعان که امواج او را فرو بلعیده است) از خاندان من است و (تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم، در اصل وعده حفظ خاندان مرا

داده‌ای) و وعده تو راست است (و خلافی در آن نیست) و تو داورترین داوران و دادگرتترین دادگرانی (و درددل مرا می‌دانی. پروردگارا! لطفی و مرحمتی).  
 بنابراین خداوند او را مورد سرزنش قرار داد و به وی گفت که پسر کافر از اهل و خانواده‌ی تو نیست، و این درخواست عملی ناشایست است:

﴿ قَالَ يَنْبُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَأْذِنُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾ ﴾ (هود: ۴۶).

یعنی: فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست، چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است؛ نه گوشت و خون).  
 و بلا فاصله از خداوند طلب آمرزش کرده و توبه نمود و بسوی خدا بازگشت:

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْكَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٤٧﴾ ﴾ (هود: ۴۷).

یعنی: نوح گفت: پروردگارا! از این که چیزی را (از این به بعد) از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم (و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزشهایی به دور داری). اگر بر من نبخشائی و به من رحم ننمایی از زیانکاران خواهم بود.  
 این آیه با صراحت کامل بیان کرده که آنچه از او سر زد گناهی بود و نیاز به آمرزش داشت.

۳- موسی در صدد یاری یکی از افراد بنی اسرائیل برآمد و به خصم او (یک نفر قبطنی) سیلی زد و او را از پای درآورد:

﴿ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ مُوسَىٰ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَنْتَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَةِ مُوسَىٰ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ (قصص: ۱۵ - ۱۶).

یعنی: موسی (از قصر فرعون، رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد) و بدون این که اهالی شهر مطلع شوند، وارد آنجا گردید. در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله او (بنی اسرائیلیها) و دیگری از دشمنان او (یعنی از طائفه قبطیهای جانبدار فرعون) است. فردی که از قبیله او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست (و موسی کمکش کرد) و مشتى بدو زد و او را کشت! موسی گفت: این از عمل شیطان بود (چرا که با وسوسه خود بر سر خشمم آورد و غافلگیرم کرد). واقعاً او دشمن گمراه کننده آشکاری است. (موسی از کرده خود پشیمان شد و روبه درگاه خدا کرد و) گفت: پروردگارا! من بر خویشتن (با کشتن یک تن) ستم کردم، پس (به فریادم رس و) مرا ببخش. (خدا دعایش را اجابت کرد) و او را بخشید، چرا که خدا بس آمرزگار و مهربان (درباره بندگان پشیمان و توبه‌کار) است.

بنابراین موسی به ظلم خود اعتراف کرد، و خداوند متعال هم از بخشودن گناهش خبر داد.

۴- داود عليه السلام هم در داوری عجله کرد و قبل از شنیدن گفتار خصم دوم حکم صادر کرد، از این رو سریعاً در صدد توبه و بازگشت بسوی خدا برآمد و خداوند هم او را عفو کرد،

﴿... فَاسْتَغْفِرْ لَهُ، وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ إِنَّا...﴾ (ص: ۲۴ - ۲۵)

یعنی: پس از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد. به هر حال، ما این (ترکِ اولی و سیئه‌ی مقرّین) را بر او بخشیدیم (و وی را مشمول لطف و محبت خود قرار دادیم) و او در پیشگاه ما دارای مقام والا و برگشتگاه زیبا است (که بهشت برین و نعمت‌های فردوس اعلی است).

۵- پیامبران محمد صلى الله عليه وآله در مواردی مورد عتاب الهی قرار گرفتند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَنَّىٰ مَرْضَاتٍ أَرْزَأَكَ اللَّهُ عَفْوَ رَحِيمٍ ﴿١﴾﴾

(تحریم: ۱)

یعنی: ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خوشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟ خداوند آمرزگار مهربانی است (و تو را و همسران تو را می‌بخشاید).

این آیه بسبب خوردن عسل، یا تحریم ماریه قطیبه از سوی رسول خدا ﷺ نازل شد.

همچنین او را بر اثر ترشرویی نسبت به ابن ام مکتوم نابینا، و مشغول شدن به دعوت از سران کفر به اسلام رسول الله ﷺ را مورد عتاب قرار داد، و بایستی از نابینایی استقبال کند که شیفته‌ی آنچه از جانب خدا نازل می‌گردید:

﴿عَسَّ وَتَوَلَّى ۱۱۱ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَى ۱۱۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يُرِيكُ ۱۱۳ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ۱۱۴﴾

(عس: ۱-۴).

یعنی: چهره در هم کشید و روی برتافت! از این که نابینائی به پیش او آمد. تو چه می‌دانی، شاید او (از آموزش و پرورش تو بهره گیرد و) خود را پاک و آراسته سازد. یا این که پند گیرد و اندرز بدو سود برساند.

و هنگامی که رسول الله ﷺ فدیة را از اسرای بدر پذیرفت این آیه نازل شد:

﴿لَوْلَا كَتَبَ مِنَّا اللَّهُ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۱۸﴾ (أنفال: ۶۸).

اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ امتی را کیفر ندهد، و مخطی در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیة اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می‌رسید.

این نمونه‌هایی بود که بدانها اکتفا کردیم، و گرنه مثال زیاد است، مانند خشمگین شدن یونس از قوم خود و خارج شدن او بدون اجازه‌ی پروردگار از آنجا، به چاه انداخته شدن یوسف توسط برادران او و وحی خدا به ایشان و بعداً انبیاء شدن آنها، همه اینها و موارد دیگر دلالت می‌کنند بر اینکه انبیای الهی مرتکب گناه صغیره شده‌اند.

### کسانی که انبیاء را از گناهان صغیره معصوم می دانند

برخی از پژوهشگران نسبت دادن گناهان صغیره‌ای را که قرآن و سنت از آنها خبر داده اند به انبیاء خیلی بزرگ تلقی می کنند، و در مورد مسأله به مبالغه و اغراق گویی پرداخته‌اند، و مدعی اند که این مقوله طعن است در حق انبیاء و پیامبران، سپس در تأویل نصوص طوری به حيله گری و دسیسه سازی پرداخته‌اند که به درجه‌ی تحریف آیات قرآن رسیده‌اند، همانگونه که ابن تیمیّه<sup>۲</sup> می گوید، حال آنکه شایسته بود به جای اینها در پی تفهّم درست حقیقت مسأله باشند، و نصوص قرآن را مورد تقدیس قرار دهند و بدان احترام بگذارند، و در این مورد و همه موارد عقیده را از قرآن و سنت رسول خدا ﷺ فراگیرند، نه اینکه با تأویل و تحریف صریح قرآن هوای نفس خود را حکم قرار دهند، - پناه بر خدا.

این تأویلات هم نزد نویسندگان تازه کار منتشر شده که همه فاسد و از نوع تأویلات باطنیه و جهمیّه هستند همانگونه که شیخ الاسلام خاطر نشان ساخته<sup>۳</sup>.

#### بیان و پاسخ به دو شبهه<sup>۴</sup>:

کسانی که وقوع گناه صغیره از انبیاء را ممنوع دانسته‌اند دو شبهه وارد کرده‌اند:  
اول: اینکه خداوند مردم را به پیروی و الگو قرار دادن پیامبران دستور داده:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَذِكْرٍ

(أحزاب: ۲۱)

۱- شیعه‌ی امامیه اتفاق نظر دارند بر اینکه نه انبیاء و نه ائمه مرتکب گناه صغیره نشده‌اند، به کتاب عقائد الشیعه نوشته‌ی محمد رضا ۸۰، ۹۵، و عقائد الإمامیه الإثنی عشریة نوشته‌ی ابراهیم موسوی زنجانی ص ۱۵۷ مراجعه کن.

۲- مجموع الفتاوی (۳۱۳/۱۰).

۳- منبع سابق.

۴- شیخ الاسلام از جمله نویسندگانی است که مفصل به آن شبهه‌ها پاسخ داده، نگاه کن به (مجموع الفتاوی ۲۹۳/۱۰ - ۳۱۳، ۱۵/۱۰).



یعنی: سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند.

و این برای همه پیامبران است، و لازمه‌ی فرمان دادن به پیروی پیامبر این است که تمام افعال و اقوال آنها اطاعت از خدا محسوب گردد، زیرا اگر جایز باشد رسول خدا گناه و معصیت مرتکب شود تناقض روی می‌دهد، و ممکن نیست خداوند بنده را همزمان هم به انجام کاری فرمان دهد و هم او را از آن نهی و بر حذر کند.

گفته‌ی آنها وقتی درست است که معصیت نبی طوری مخفی و غیر واضح باقی بماند که اطاعت و معصیت بر ما مشتبه شوند، اما خداوند متعال انبیای خود را نسبت به مخالفت و گناهی که از آنها سر زده آگاه کرده و بی درنگ ایشان را توفیق توبه عنایت می‌فرماید، بنابراین استدلال آنها بی‌مورد است و صلاحیت دلیل را ندارد، بلکه الگو قرار دادن پیامبران در حالی که مرتکب گناه شده‌اند بدین صورت است که برای توبه و طلب عفو گناه از خدا شتاب نماید و آن را به تأخیر نیندازد، و این پیروی است از پیامبران بزرگوار که بدون تأخیر مبادرت به توبه می‌کردند.

**دوم:** اینها چنین می‌پندارند که گناه با کمال انسانیت متضاد است و حتی اگر شخص توبه هم بکند باز هم ناقص است و کمال از او سلب گردیده.

ولی این دیدگاه نادرست است، زیرا توبه آثار گناه را از بین برده و دیگر سرزنشی متوجه صاحب آن نیست، بلکه بنده در بیشتر اوقات بعد از توبه از گناه از زمان قبل از ارتکاب گناه بهتر است، چون پشیمانی از گناه و ترس و بیم از خداوند متعال در قلبش جای می‌گیرد، و برای طلب مغفرت گناه و دعا به تلاش می‌پردازد، و به امید اینکه اعمال شایسته موجب محو و نابودی گناه و اثر کار نادرست باشد در راه کردار نیک می‌کوشد، همانگونه که برخی از سلف صالح گفته‌اند: « داود بعد از ارتکاب خطا از زمان قبل از آن بهتر بود ». و یکی دیگر گفته: « اگر توبه نزد خدا از همه چیز دوست داشتنی تر نبود خدا گرامی‌ترین خلق خود را به گناه مبتلا نمی‌کرد ».

و در حدیث صحیح آمده است که خدا به توبه‌ی بنده خوشحال‌تر است از مردی که شترش را در بیابان همراه با آب و غذایش گم کرده و در زیر درختی دراز می‌کشد، تا اینکه ناگهان از جایش برخاسته و مرکبش را نزد خود ایستاده می‌بیند و از خوشحالی می‌گوید: خدایا تو بنده و من پروردگار تو هستم، یعنی از شدت خوشحالی اشتباه می‌کند.

و در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (بقره: ۲۲۲).

یعنی: بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد.

خداوند در بیان پاداش توبه‌کنندگان می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ

اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (فرقان: ۷۰).

یعنی: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند (گناهان چنین کسانی را می‌بخشد و) بدیها و گناهان (گذشته) ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (و نه تنها که سیئات را می‌بخشد، بلکه آنها را تبدیل به حسنات می‌نماید).

و در قیامت خداوند بنده‌اش را می‌پوشاند، سپس اعتراف به همه گناهانش را از او می‌گیرد، تا اینکه بنده گمان می‌کند که دیگر هلاک شده، در آن موقع خداوند متعال می‌فرماید: من همه گناهانت را به نیکی تبدیل کردم، آنگاه بنده درخواست دیدن گناهان بزرگش را می‌کند که هنوز هم از آشکار شدنشان بیمناک است، و معلوم است حال او بعد از تبدیل گناهانش به حسنات بهتر و برتر است از حال او قبل از تبدیل، وگرنه، نه گناهی صورت می‌گرفت و نه تبدیل به نیکی می‌شدند.

مسلماً هیچ پیامبری مرتکب گناه صغیره نشده مگر اینکه سریع توبه کرده و طلب مغفرت و عفو از خدا نموده، و هر جا در قرآن یادی از گناه انبیاء شده همراه است با ذکر توبه و استغفار، مثلاً آدم و همسرش نافرمانی کردند، و بلافاصله اقدام به توبه کردند و گفتند:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّا تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (أعراف: ۲۳).

یعنی: (دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

و هنوز ضربه‌ی موسی شخص قبطی را بر زمین نینداخته بود که موسی شتاب زده از خدا طلب بخشش و عوف گناه و رحمت کرد و:

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّكَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ ﴾

(قصص: ۱۶).

یعنی: (موسی از کرده خود پشیمان شد و رو به درگاه خدا کرد و) گفت: پروردگارا! من بر خویشتن (با کشتن یک تن) ستم کردم، پس (به فریادم رس و) مرا ببخش (خدا دعایش را اجابت کرد) و او را بخشید، چرا که خدا بس آمرزگار و مهربان (درباره بندگان پشیمان و توبه‌کار) است.

به محض اینکه داود به خطای خود پی‌برد، از پروردگارش آمرزش خواست و توبه کرد:

﴿ فَاسْتَغْفِرْ رَبِّي وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾ ﴾ (ص: ۲۴).

یعنی: بنابراین انبیاء بر گناه و نافرمانی باقی نمانده و توبه را به تأخیر نمی‌انداختند، که خدا آنها را از چنین پدیده‌ای معصوم نگه داشته، و بعد از توبه هم کاملتر از حالت قبل از توبه بودند.

و بدینصورت این دو شبهه پس رانده شده، و درعرصه‌ی استدلال و مجادله دوام نیاوردند، و برای انهدام آنها دلایل واضح و روشنگر ما را کافی است.

### ارتکاب گناه دلیل بشر بودن است

پیامبران هم مانند بقیه انسان هستند، و خداوند آنها را در حمل رسالت الهی و تبلیغ آن عصمت بخشیده بطوری که نه چیزی را فراموش می‌کنند و نه زیاد و کم می‌کنند، و بدینصورت وحی‌ای که خدا بسوی آنها فرو فرستاده کامل و وافی و آنگونه که خدا می‌خواهد به مردم ابلاغ شده و در دسترس آنها قرار می‌گیرد، ولی لازمه‌ی معصوم بودن ایشان در حمل و ابلاغ رسالت این نیست که در همه امور

معصوم باشند، زیرا به حکم اینکه انسان هستند مخالفت‌های کوچک و گناه صغیره از آنها سر می‌زند، لکن رحمت خداوندی آنها را جبران کرده و خداوند ایشان را نسبت به خطایشان آگاه ساخته، و ایشان را توفیق توبه و بازگشت بسوی خدا عنایت می‌فرماید.

شیخ مصطفی مراغی استاد دانشگاه ازهر می‌گوید: «وحی با هر عمل یا هر گفته‌ای که از انبیاء صادر می‌شود همدم و همراه نیست، پس آنها هم در معرض خطا هستند، ولی امتیاز آنها با سایر بشر در این است که بعد از صدور خطا و اشتباه از آنها، خداوند ایشان را بر آن تأیید نمی‌کند، و گاهی هم آنها را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد»<sup>(۱)</sup>.

### احترام و تکریم انبیاء

جایز نیست ارتکاب خطا و گناه صغیره انبیاء راهی برای طعنه زدن و تحقیر آنها باز کند، چون امور معدودی هستند که خدا آنها را مورد عفو و گذشت قرار داده، و آنها را از آن پاک کرده، و برهر مسلمانی لازم است از اینها عبرت بگیرد، اگر پیامبران بزرگوار برگزیده‌ی خدا به خاطر اینگونه رفتارها مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته باشند، بر ما واجب است که خیلی از گناه برحذر و نسبت به آن هوشیار باشیم، و باید در بازگشت و توبه‌ی سریع، و توجه و استغفار زیاد بسوی خدا پیامبران را الگو قرار دهیم.

### عصمت غیر انبیاء

اهل سنت و جماعت معصوم بودن را به غیر انبیاء و پیامبران نسبت نداده‌اند، حتی بهترین مردم این امت بعد از پیامبر ﷺ که صحابه هستند و ابوبکر و عمر از جمله آنها بودند معصوم نیستند، همانگونه که خلیفه‌ی اول اسلام در نخستین خطبه‌ای که در خلافت بر مردم خواند فرمود: «ای مردم! من به عنوان حکمران بر شما برگزیده

۱- حیاة محمد هیکل، مقدمه ی این کتاب به قلم شیخ مراغی ص ۱۱.

شده‌ام ولی بهترین شما نیستم، اگر به نیک رفتار کردم مرا یاری کنید، و اگر خطا کردم مرا به مسیر درست برگردانید».

و هنگامی که یک زن از عمر بن خطاب انتقاد و ارائه دلیل کرد، عمر فرمود: زنی به حق اصابت کرد ولی عمر اشتباه کرد.

### عصمت معزّ فاطمی

پیروان «معز معد بن تمیم» که برخی او را «معز الدّین فاطمی» می‌خوانند مدعی بودند که او و فرزندانش از خطا و گناه معصوم هستند.

اما این ادعا و پندار باطل بود و به منظور گمراه کردن مردم این طاغوت را در مقام نبوت منصوب کردند تا هر چه می‌گویند به جای دین پیروی گردد، و گرنه این شخصی که او را معزّ می‌گویند، و کسانی را که فاطمیّه نامیده شده‌اند از سلاله‌ی فاطمه نیستند، بلکه از نسل عبید الله قدّاح بودند، و مقوله‌ی معصوم بودن ائمه‌ی خود را مطرح کردند با وجود اینکه امام محمّد غزالی - رحمه الله - در کتابی که در ردّ ایشان نوشت می‌گوید: «ظاهر مذهبشان رفض و رافضی‌گری بود ولی باطن و حقیقت آن کفر محض است»<sup>۱</sup>.

### عصمت ائمه

شیعیان اثنی عشریه مدعی هستند که امامانشان از خطا معصوم‌اند، و این عصمت همان عصمتی است که به پیامبران نسبت می‌دهند. احمد مقدّمی شیعه‌ی معاصر در تبیین مفهوم عصمت ائمه از دیدگاه شیعه می‌گوید: «ما سهو یا غفلت را در مورد ائمه تصور نمی‌کنیم، و معتقدیم آنها بر هر چیزی که مصلحت مسلمانان در آن است احاطه دارند»<sup>۲</sup>. و ابراهیم موسوی زنجانی از شیخ صدوق شیعه نقل می‌کند که می‌گوید: «اعتقاد ما در مورد پیامبران و ائمه و فرشتگان این است که آنها

۱- مجموع فتاوی شیخ الاسلام ۳۲۰/۴.

۲- حکومت اسلامی خمینی ص ۹۱.

معصوم و از هر لکه و پلیدی پاک هستند، و هرگز گناه نمی‌کنند، نه صغیره و نه کبیره، و از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند»<sup>(۱)</sup>، همچنین کسانی را تکفیر می‌کند که ائمه را معصوم نمی‌دانند، و بعد از کلام سابق بلافاصله می‌گوید: «هر کس در هر حالتی از حالتها عصمت را از آنها نفی کند در واقع جهل و نادانی را به آنها نسبت داده است، و هر کس آنها را جاهل بداند کافر است»<sup>(۲)</sup>، سپس گفت: «اعتقاد ما بر این است که آنها معصومند و موصوف به کمال تمام و علم و آگاهی همه جانبه هستند هم در اوایل امور و هم در اواخر، و در هیچ حالتی به نقص و نافرمانی توصیف نمی‌شوند»<sup>(۳)</sup>.

و مجلسی می‌گوید: «یاران ما امامیه اجماع دارند بر اینکه انبیاء و ائمه از گناه کبیره و صغیره، هم به اشتباه و هم عمدی معصوم هستند، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، و اصلاً از زمان ولادت تا وقتی که به لقای خدا می‌رسند معصومند. و جز صدوق محمد ابن بابویه و استادش ابن الولید که جایز دانسته‌اند از جانب خدا مرتکب سهو و اشتباه شوند، نه آن اشتباهی که از شیطان است، بدون اینکه متعلق به تبلیغ و بیان احکام باشد»<sup>(۴)</sup>. اعتقاد به معصوم بودن ائمه نزد شیعه از اعتقادات درجه اول و اساسی است، لذا مخالفین خود را در این مسأله تکفیر می‌کنند، که نتایج متعددی از آن اعتقاد گرفته می‌شود، از جمله: سخنان منسوب به ائمه به عنوان دلیل شرعی همچون قرآن و سنت معتبر است، از این رو به دیدگاه شیعه با وفات رسول خدا ﷺ تشریح پایان نیافت، بلکه تا زمان غیبت امام دوازدهم استمرار دارد، و حتی معتقدند که ممکن است بتوانند از طریق نائب امام غائب به رسائل و نوشته‌های او دسترسی پیدا کنند.

همچنین معتقدند که ائمه بیش از هر کسی مستحق خلافت و جانشینی هستند، هم از ابوبکر و عمر و عثمان و هم از سایر صحابه.

۱- عقائد امامیه اثنی عشریه ص ۱۵۷.

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق.

۴- بحار الأنوار مجلسی (۳۵۰/۲۵-۳۵۱) نگاه کن به الإمامة سالوس ص ۲۱.

## راز عصمت پیامبران

پیامبران و انبیاء با وحی الهی معصوم می شوند ﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ (۲) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ ﴾ (النجم: ۳ - ۴).

یعنی: و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می گردد.

راز عصمت ائمه چیست؟ علمای شیعه‌ی امامیه می گویند: قطعاً خداوند در آنها ارواحی را آفریده که بوسیله‌ی آن ایشان را استوار و ثابت قدم می گرداند، همانگونه که کلینی در کتاب اصول کافی خود در باره‌ی این موضوع فصلی را تحت عنوان: «فصل ذکر ارواحی که در ائمه است» (۱/۲۷۱-۲۷۲) و «فصل: روحی که خدا توسط آن ائمه را استوار نگه می دارد» (۱/۲۷۳ - ۲۷۴) تألیف کرده و در آن فصل شش روایت را از ابی عبدالله نقل کرده که در تفسیر روح در این آیه ذکر کرده:

﴿ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۗ ﴾ (شوری: ۵۲)

یعنی: همان گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلها است).  
و میگوید: « منظور از روح یکی از مخلوقات خدا است که از جبرئیل و میکائیل بالاتر است و همراه رسول خدا ﷺ بود و به او خبر می داد، و ایشان را ثابت قدم نگه می داشت و بعد از او همراه ائمه است.»

و در فصل سابق همان کتاب یاد آور شده که از امام صادق روایت شده که فرمود: روح القدس به انبیاء اختصاص دارد، و چون پیامبر از دنیا برود روح القدس نزد امام رفته و همدم او می شود، و نمی خوابد و غفلت بر او سیطره نمی یابد، و دچار لهو و غرور نمی شود (۱)، و در حاشیه‌ی همان کتاب « رؤیت و دیدن» را اینگونه تفسیر کرده: یعنی: آنچه را که در گوشه و کنار این سرزمین، و در

۱- نگاه کن به عقائد الامامیه ابراهیم موسوی زنجانی ص ۱۶۱.

ارتفاعات آسمان، و خلاصه آنچه از عرش پایین‌تر است تا عمق زمین آنچه ناپدید است به او نشان می‌دهد.

و در کتاب بحار الأنوار مولی محمد باقر مجلسی (۴۷/۲۵-۹۹) فصل «الارواح التي فيهم» می‌گوید: ائمه توسط روح القدوس تقویت و پشتیبانی می‌شوند. همچنین ابن بابویه قمی در رساله‌ی «الاعتقادات» شیخ صدوق (ص ۱۰۸-۱۰۹) می‌نویسد: «...اعتقاد ما در اخبار و روایات صحیحه موافق قرآن است، و معانی آن همه با هم متوازن و همگون و بدون اختلاف است، زیرا همه از طریق وحی از خداوند متعال برگرفته شده‌اند».

همچنین قمی صاحب کتاب «من لا يحضره الفقيه» که یکی از مراجع چهار گانه‌ی حدیث نزد جعفریه است می‌گوید: «رأى علماء شيعه بر این است که رسول خدا چنانچه وصیت نکند پیامبری و نبوتش ناقص است و امتش را ضایع کرده!». از جمله دلایلی که بر باطل بودن این مدعای شیعه در مورد ائمه دلالت می‌کند این است که بدون دلیل باید از معصوم پیروی شود، ولی مخالفت و عدم پیروی از غیر معصوم جایز است، و اصلاً وقتی که معلوم باشد با نص صریح قرآن و سنت مخالفت دارد، واجب است با او مخالفت ورزید، خداوند متعال هم ما را به اطاعت از خود و پیامبرش فرمان داده، ولی غیر از پیامبر تنها در صورتی اطاعت می‌شود که مردم را به اطاعت از پیامبر دستور دهد، و چنانچه دچار نزاع و اختلاف شویم جهت حل آن به کتاب خدا و سنت رسول خدا بر می‌گردیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ

وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ (نسا: ۵۹).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور



کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام تر است.

بنابراین، اگر ائمه معصوم بودند، واجب بود هر اختلاف و نزاعی به خدا و پیامبر و ائمه برگردانده شود، پس عدم واجب بودن این رجعت بر معصوم نبودنشان دلالت می کند.

علاوه بر این، علی و دو پسرش - رضی الله عنهم - در علم و فتوا با هم مخالفت داشته اند، همانگونه که سایر اهل علم با هم اختلاف دارند، به همان صورت که حسن با پدرش در جنگ اختلاف داشتند، و خیلی از کارهایش را نمی پسندید، و اگر معصوم بودند مخالفت معصوم با معصوم ممکن نیست، و نیز علی عاقبت از رأی خود برگشت، و برایش مشخص شد که اگر طوری دیگر عمل می کرد درست تر بود، علاوه بر چندین فتوایی که از یکی به دیگری برگشته، ولی انسان معصوم دو فتوای متضاد ندارد مگر یکی ناسخ و دیگری منسوخ باشد. امام حسن هم به برادرش حسین توصیه کرد که با اهل عراق مخالفت ورزد و از آنها اطاعت نکند، و خواهان رهبری و بیعت آنها نباشد، اگر امام حسن معصوم بود برای امام حسین جایز نبود مخالف رأی او عمل کند (۱).

۱- مراجعه کن به مجموع فتاوی این تیمی ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶/۳۵.



## فصل هفتم دلایل نبوت

### پیشگفتار

پیامبران که از جانب خدا بسوی مردم فرستاده شده‌اند به مردم می‌گویند: ما از جانب خدا فرستاده شده‌ایم و بر شما واجب است در هر پیام و دستوری که به شما ابلاغ می‌کنیم مرا تصدیق کنید، همانگونه که بر شما واجب است اوامر و نواهی ما را عملاً اطاعت نمایید، و خداوند متعال در خطاب نوح علیه السلام به قوم خویش می‌فرماید:

﴿ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا نُنْفِقُونَ ﴿١٠٦﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿١٠٨﴾ ﴾

(شعراء ۱۰۶-۱۰۸).

یعنی: زمانی که هم‌نژادشان نوح بدیشان گفت: هان! پرهیزگاری کنید! قطعاً من برای شما پیغمبر امینی هستم، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. همانگونه که پیامبرانی همچون: هود، صالح، لوط و شعیب اقوامشان را مورد خطاب قرار داده‌اند، و اصلاً این گفتار و دعوت کل پیامبران است.

بنابراین، وقتی که پیامبران ادعا می‌کنند که هر چه می‌گویند از جانب حق به آنها القاء می‌گردد، لازم است خداوند دلایل و حجّت و برهانهای چنان روشنی در اختیار ایشان قرار دهد که ادعایشان را تصدیق نموده و حجّت خدا بر مردم اقامه گردد، و هیچ عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند که بتواند نه ایشان را تصدیق کند و نه از ایشان پیروی نماید، همانگونه که حق تعالی فرمود: ﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ ﴾ (حدید: ۲۵) یعنی: ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم.

### تنوع و گوناگونی دلایل

دلایل و نشانه‌هایی که حقیقت و راستی هر پیامبری را به اثبات می‌رساند زیاد و متنوعند، و برخی علما پیرامون دلایل نبوت پیامبر اسلام ﷺ تألیفاتی دارند و

کتابهایی به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند که در برخی از آنها این دلایل از هزار هم گذشته، و ما این دلایل و نشانه‌ها را به پنج دسته تقسیم، که هر کدام از آنها حاوی مجموعه‌ی مشابهی هستند:

اول: آیات و معجزاتی که خدا جهت تصدیق و تثبیت حقایق رسالت آنها به اجرا در می‌آورد.

دوم: بشارت انبیای سابق به آمدن انبیای بعدی.

سوم: توجه و دقت در احوال انبیاء.

چهارم: توجه و نگاه ژرف به دعوت پیامبران.

پنجم: یاری و پشتیبانی شدن پیامبران از جانب خدا.

اکنون به توضیح و تفصیل هر کدام از آنها می‌پردازیم.

## اول: آیات و معجزات پیامبران

در زبان عربی نشانه و دلیل وجود هر چیزی را «آیه» گویند، ولی در این موضوع وقتی می‌گوییم آیه یا نشانه، منظور امور خارق العاده، و متغایر با سنت‌های عادی طبیعی است که انجام آن خارج از قدرت و توانایی بشر است، مانند دگرگون شدن عصا به اژدهایی که حرکت کند و به هر سویی در جست و خیز باشد، چنین امری چون مخالف با سنت‌های عادی و معروف جهان هستی است، و دلیلی است غیر قابل نقض و باطل کردن، بر صداقت و راستگویی آنها در رسالتی که از جانب خدا آورده‌اند دلالت می‌کند.

## تعریف آیه و معجزه

همه‌ی علما این نشانه‌ها را معجزه نامیده‌اند، و واژه «معجزه» به معنی: «ناتوان کننده» است. و به معجزات انبیاء به این خاطر معجزه اطلاق شده که دیگران نمی‌توانسته‌اند مانند آن انجام بدهند و شکست می‌خورده‌اند. «معجزه» - در لغت

عربی اسم فاعل است - و ریشه‌ی آن «عجز» بمعنی ناتوانی از انجام کاری گرفته شده است، و فرق نمی‌کند کار و عمل باشد، یا رأی و تدبیر (۱).

امام فخر رازی معجزه را در عُرف اینگونه تعریف می‌کند: «امر خارق العادتی است که مقرون با تحدی و مبارزه طلبی بوده و از معارضه سالم است» (۲) و ابن حمدان حنبلی معجزه را چنین تعریف می‌کند: «هر گفته یا کاری که همراه و موافق با ادعای رسالت و پیامبری باشد، بطوری که ابتدا بر جهت تحدی و مبارزه طلبی ارائه شود و کسی را یارای مبارزه نباشد، نه با ارائه‌ی خود آن و نه شبیه آن» (۳).

بنابراین امور ذیل معجزات به حساب نمی‌آیند:

خارق العاده‌هایی که به انبیاء اعطاء شده ولی نه به منظور تحدی و مبارزه طلبی، مانند جوشیدن آب در بین انگشتان رسول خدا ﷺ، و زیاد شدن خوراک اندک، و تسبیح گفتن سنگریزه در کف دست، آمدن درخت بسوی ایشان، نالیدن تنه‌ی درخت برایش و امثال اینها...

خارق العادتهایی که خداوند به غیر انبیاء اعطاء فرموده و علمای متأخر آنها را «کرامت» می‌نامند. همچنین علمای متأخر این تفاوتها را مطرح کرده‌اند، و علمای قدیم امثال امام احمد همه‌ی اینها را شامل معجزه می‌دانند (۴).

ما معجزه را (آیه) می‌گوییم همانگونه که در قرآن ذکر شده است، و این نام شامل تمام اموری است که خدا به انبیاء بخشیده تا دلیلی باشد بر صدق و راستگویی ایشان، چه تحدی و مبارزه طلبی مقصود باشد و چه نباشد.

۱- بصائر ذوی التّمیز ۶۵/۱.

۲- لوامع الأنوار البهیة ۲۸۹/۲-۲۹۰.

۳- منبع سابق.

۴- مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیة ۳۱۱/۱۱، و لوامع الأنوار اللبھیة ۲۹۰/۲.

## انواع معجزه ها

وقتی که در مورد معجزات و امور خارق العاده‌ای که خدا به انبیاء و پیامبران داده به تحقیق و پژوهش می‌پردازیم می‌بینیم که همه در زیر مجموعه‌ی این سه مسأله هستند: علم و آگاهی، قدرت و توانایی، و بی‌نیازی<sup>(۱)</sup>.

بنابراین، خبر دادن در باره‌ی امور غیبی گذشته و آینده، مانند عیسی که به قوم خود خبر می‌داد چه می‌خورند و چه چیزی را در خانه هایشان پس انداز می‌کنند، و مانند گزارش رسول خدا ﷺ در باره‌ی امتهای سابق، و خبر از فتنه‌ها و نشانه‌های آخر الزمان که در آینده بوقوع می‌پیوندند، همه اینها در باب علم و دانش و آگاهی هستند.

و متحوّل شدن عصا به اژدها، و شفای نابینای مادرزاد، و جذام، و زنده کردن مردگان، و شکافتن ماه و امثال آن - از باب قدرت هستند.

عصمت و حمایت رسول خدا ﷺ در برابر سوء قصد مردم، و پیوست کردن دو روز در حالت روزه بدون تأثیر بر نشاط و سرحالی او، از باب بی‌نیازی است. و این سه مسأله: علم و قدرت و بی‌نیازی، که همه معجزات به آنها بر می‌گردند، بصورت کامل و مطلق تنها صفت خداوند متعال هستند، و جز او کسی در هیچ کدام از اینها به کمال نمی‌رسد، از این رو خداوند پیامبرش ﷺ را فرمان می‌دهد که خود را از ادعای این امور تبرئه کند:

﴿ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُمُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿۵۰﴾ (انعام: ۵۰)

یعنی: (ای پیغمبر! بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرف من است (چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس) و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. (بلکه من انسانی همچون شمایم).

این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و سخن کسی جز سخن خدا را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم).

پس رسول خدا ﷺ از ادعای غیب، و مالکیت خزانه‌های زمین، و از اینکه فرشته‌ای باشد بی نیاز از خوردن و آشامیدن خود را تبرئه می‌کند. پیامبران به میزانی که خداوند متعال به آنها ببخشد به این چیزهای مخالف عادت متداول، یا عادت اغلب مردم نائل می‌گردند، و آنچه را که خدا به ایشان می‌آموزد میدانند، و توانایی انجام کارهایی را دارند که خداوند قدرت انجام آن را به ایشان ارزانی می‌بخشد، و هر اندازه که خداوند ایشان را بی نیازی ببخشد بی نیاز هستند.

## نمونه‌هایی از معجزات پیامبران

### معجزه‌ی صالح پیامبر

حضرت صالح علیه السلام قوم خویش را به عبادت و بندگی خداوند یکتا دعوت کرد:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ آخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾﴾

(نمل: ۴۵)

یعنی: ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را روانه کردیم (تا ایشان را به یکتاپرستی دعوت کند و بدیشان بگوید) که خدا را پرستید.

و آنها او را تکذیب کردند و تقاضای نشانه و معجزه‌ای کردند که صداقت ادعایش را تأیید کند:

﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾﴾

(شعراء: ۱۵۳-۱۵۴).

یعنی: (قوم ثمود به صالح پاسخ دادند و) گفتند: تو از زمره جادوشدگان و دیوانگان هستی و بس. تو انسانی همچون خود ما بیش نیستی، (آخر چگونه گمان می‌بری که پیغمبر شده‌ای؟) اگر از زمره راستگویانی، معجزه‌ای را به ما بنما.

ابن کثیر می‌گوید: «مفسرین ذکر کرده‌اند که قوم ثمود روزی در محفل و محل تجمعشان جمع شده بودند، در آن موقع رسول خدا صالح علیه السلام آمد و آنها را بسوی خدا فراخواند، و به ایشان تذکر داد، و از آنچه ناروا بود بر حذر داشت، و ایشان را پند و موعظه داد، اما آنها گفتند: اگر تو توانستی از این صخره‌ی بزرگ شتری آبستن و طولانی را با چنان اوصاف و ویژگیهایی بیرون آوری- و در ذکر اوصاف آن خود را به تلکف و درد سرانداختند- و گفتند باید چنین و چنان باشد، صالح پیامبر فرمود: آیا اگر آن شتر را با چنان اوصافی که بر شمردید از آن سنگ بیرون آوردم ایمان می‌آورید، و رسالت مرا تصدیق می‌نمائید؟ گفتند: آری، او هم از آنها عهد و پیمان گرفت، سپس به مصلاّیش رفت و هر اندازه که توانست به نماز



ایستاد و بعد دعا کرد و از خدا تقاضای برآورده شدن خواسته‌ی قوم خود کرد، بنابراین خداوند به آن صخره فرمان داد که شتر بزرگی به همان صورت که درخواست کردند بیرون آورد، و قوم صالح با دیدن شتری با چنان اوصاف و ویژگیهایی که در برشمردنشان هم خود را به زحمت انداختند شگفت زده و سراسیمه احساس می‌کردند که منظره‌ای بس وحشتناک و هول برانگیز را دیده‌اند، و آن را قدرتی باشکوه، و دلیلی قاطع و برهانی روشنگر قلمداد نمودند، و جمع زیادی به او ایمان آوردند، ولی بیشترشان به کفر خود ادامه دادند « (۱)»، همانگونه که خداوند متعال استجاب‌ی درخواست آنها را اینگونه یادآور شده و می‌فرماید:

﴿ قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ لِمَا شَرِبْتُمْ وَلَكُمْ شَرِبْتُمْ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴾ (شعراء: ۱۵۵).

یعنی: (هنگامی که خدا شتر ماده‌ای را معجزه‌آسا برای صالح پدیدار کرد، صالح بدیشان) گفت: این شتری است (که خدا آن را معجزه شما نموده است)، یک روز سهم آب متعلق به آن و روز جداگانه دیگری سهم آب متعلق به شما است.

﴿ وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا يُسُوءَ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ (اعراف: ۷۳).

یعنی: (از زمره پیغمبران یکی هم) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید. هم اینک معجزه بزرگی (بر صدق پیغمبری من) از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و (آن) این شتر خدا است (با ویژگیهای خاص خود) که به عنوان معجزه‌ای برای شما آمده است (و یک شتر عادی و معمولی نیست). پس آن را به حال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد، و بدان آزاری مرسانید که (اگر آزاری برسانید) عذاب دردناکی دچارتان می‌گردد.

خداوند متعال هم خبر داده که معجزه‌ی ایشان نشانه‌ای روشن و کاملاً آشکار

بود از این رو آن را «روشنگر» نامید: ﴿ وَءَايَاتِنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً ﴾ (اسراء: ۵۹).

یعنی: ما برای قوم ثمود شتر (از سنگ به در آورديم و) به سويشان گسيل داشتيم که (معجزه هويدا و شک‌زدا و) روشنگری بود.

## ۲- معجزه‌ی ابراهيم عليه السلام

ابراهيم عليه السلام بت‌ها و خدایانی را که عبادت می‌کردند در هم کوبید و با تبر خرد کرد، بنابراین آتش بزرگی را بر افروختند و ابراهيم را به داخل آن پرت کردند، اما خداوند متعال به آتش فرمان داد که هیچ صدمه و آزاری به او وارد نکند:

﴿ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿۶۸﴾ قَلْنَا يَنْتَازُكَوْنِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبراهيمَ ﴿۶۹﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿۷۰﴾ ﴾ (انبیاء: ۶۸ - ۷۰)

یعنی: به برخی رو کردند و) گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید (که انتقام خدایان خود را گرفته باشید) ابراهيم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید، آتشی را برافروختند و ابراهيم را در آن انداختند و) ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهيم (و کمترین زیانی بدو مرسان)، آنان خواستند که ابراهيم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم (چرا که نیرنگشان نگرفت و حتی سبب ذلت نمود و نمودیان گردید و انگیزه ایمان آوردن مردمانی گشت).

از جمله آیات و معجزاتی که خداوند بر دست ابراهيم جاری نمود زنده کردن مرده‌ها بود، که خداوند اینگونه قصه‌اش را برای ما بیان می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ قَالَ إِبراهيمُ رَبِّ ارني كيف تُحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ أربعة من الطير فصرهن إليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعيًا وأعلم أن الله عزيز حكيم ﴿۲۶۰﴾ ﴾ (بقره: ۲۶۰).

یعنی: و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهيم گفت: پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. گفت: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: چرا! ولی تا اطمینان قلب پیدا کنم (و با افزودن آگاهی بیشتر، دلم آرامش یابد). گفت: پس (در این صورت) چهار تا از پرندگان را بگیر و آنها را به خود نزدیک گردان (تا مشخصات و ممیزات آنها را دریابی. آن گاه آنها را ذبح کن و در هم بیامیز)، سپس

بر سر هر کوهی قسمتی از آنها را بگذار. بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو خواهند آمد.

خداوند به او دستور داد این پرنده ها را ذبح کند و بعد از قطعه قطعه کردن، و تقسیم آن به چند قسمت، هر کدام از آن مقدار گوشتها بر سر یک کوه بگذارد و آنها را ندا کند، ولی بعد از ندا کردن آنها همه ندایش را لبیک گفتند و اعضای متفرقشان به هم پیوست، و جان گرفتند مانند گذشته، و در آسمان به پرواز درآمدند، سبحان الله عظمت خدا چقدر با شکوه و قدرتش والا و بی نظیر است!!

### ۳- معجزات موسی عليه السلام

خداوند نه معجزه‌ی روشنگر به موسی علیه السلام اعطاء نمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ (الإسراء: ۱۰۱)

یعنی: ما به موسی نه تا معجزه روشن دادیم.

۱- بزرگترین و باشکوه ترین نشانه عصایی بود که وقتی آن را روی زمین

می انداخت تبدیل به مار بزرگی می شد:

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ﴾ (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهْشُرُ بِهَا عَلَىٰ

عَنْبِيٍّ وَلِي فِيهَا مَخَارِبٌ أُخْرَىٰ﴾ (۱۸) قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَىٰ﴾ (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ﴾ (۲۰) قَالَ

حُذَّهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ﴾ (طه: ۱۷ - ۲۱).

یعنی: ای موسی! در دست راست تو چیست؟ پاسخ داد که این عصای من

است و بر آن تکیه می کنم و با آن گوسفندانم را می رانم و برای آنها برگ می ریزم،

و نیازهای دیگری را با آن برآورده می کنم، (خدا بدو امر) فرمود: ای موسی! عصا را

بینداز، موسی فوراً عصا را انداخت، و ناگهان مار بزرگی شد و به سرعت راه افتاد،

(خدا به موسی) فرمود: آن را بگیر و مترس! ما آن را به هیئت اول و حالت نخستین

خود باز خواهیم گرداند.

از ویژگیهای این عصا این بود که دهها ریسمان و عصای ساحران فرعون را که

جهت غلبه بر موسی آورده بودند بلعید:

﴿ قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِأَهُمْ  
 وَعَصِيَّتُهُمْ يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُا نَسَعَىٰ ﴿٦٦﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ  
 أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾ وَالْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ نَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقْبَىٰ  
 ﴿٦٩﴾ (طه: ٦٥ - ٦٩)

یعنی: (جادوگران باد به غیب انداخته) گفتند: ای موسی! آیا تو اول (هنرنمائی خود را می‌کنی و عصای خود را) می‌اندازی، یا ما اول (دست به کار شویم و اسباب و ادوات جادوی خویش را) بیندازیم (و کار تو را یکسره سازیم؟)، (موسی) گفت: شما اول (شروع کنید و آنچه دارید جلو) بیندازید. (آنان طنابها و عصاهای خود را انداختند. موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان، به ناگاه طنابها و عصاهای آنان (مار شده‌اند و می‌خزند و) تند راه می‌روند، در این هنگام موسی در درون خود، احساس اندکی هراس کرد، گفتیم: مترس! حتماً تو برتری (و بر آنان چیره می‌شوی و کارهای باطلشان را شکست خواهی داد)، و چیزی را که در دست راست داری بیفکن تا همه ساخته‌های (مزورانه و شعبده‌بازیهای مکارانه) ایشان را به سرعت ببلعد. چرا که کارهایی را که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود.

وقتی که ساحران فرعون با چشم خود دیدند که عصای موسی چکار کرد، فهمیدند که قطعاً این کار بشر نیست بلکه این صنعت خدایی است که آفریدگار بشر است، از این رو کنترل را از دست داده و در حضور انبوه مردم برای خداوند پروردگار جهانیان به سجده افتادند:

﴿ فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سِجْدًا قَالُوا أَمْ آتَىٰ رَبِّي هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾ ﴾ (طه: ٧٠)

یعنی: (موسی عصای خود را انداخت. عصا مار بزرگی گردید و همه طنابها و چوبه دستیهای مارگونه ایشان را فوراً بلعید.) به دنبال آن، جادوگران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما (حقیقت را عیان می‌بینیم و) به پروردگار هارون و موسی ایمان داریم.

۲- و از جمله نشانه‌ها و معجزاتی که خداوند همراه موسی فرستاد این است

که در آیه‌ی ذیل ذکر شده:

﴿ وَأَضْمَمَ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ؕ آيَةٌ أُخْرَىٰ ۗ ﴾ (طه: ۲۲)

یعنی: دست خود را به گریبان خویش فرو بر، تا سفید و درخشان بیرون آید، بی آن که دچار عیب و بیماری شده باشد، و این معجزه دیگری (برای تو) است. دستش را وارد گریبان پیراهن می کرد، سپس دست را بیرون می کشید، و ناگهان مانند ماه درخشان شده بدون آنکه پیسی و بیماری دیگری شده باشد. خداوند در سوره‌ی اعراف هفت معجزه‌ی موسی را یادآور شده و می فرماید فرعون و طرفدارانش مبتلا شدند به:

۳- قحطی و خشکسالی به سبب کمبود آب و قطع باران و نزولات آسمانی از سرزمین مصر.

۴- نقص و کمبود میوه‌ها و محصولات کشاورزی، چون خدا خیر و برکت را از آن سرزمین گرفت، و مقدار محصولی هم که بدست می آوردند آفت زده بود.

۵- طوفانی که مزارع را در هم پیچید و شهر و آبادیها را منهدم و نابود ساخت

۶- حمله‌ی ملخ‌ها به مزارع و باغها که هیچ خشک و تری را باقی نگذاشتند.

۷- شپش، آن حشره‌ای که روی بدن انسان قرار گرفته و به اذیت و آزارش می پردازد.

۸- وجود قورباغه‌های فراوان و بی شمار که در همه جا وجود داشته و عرصه را بر آنها تنگ و زندگیشان را تلخ کردند.

۹- خونی که در هر غذا و خوراک آنها حاضر بود.

خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقِصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۗ ﴾ فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ. وَإِنْ تُصِيبِهِمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ. أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣٠﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِيَتَسَحَّرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ ؕ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿١٣٢﴾ ﴿ (الأعراف: ۱۳۰ - ۱۳۳).

یعنی: ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت و کمبود ثمرات و غلات گرفتار ساختیم تا بلکه متذکر گردند (و از خواب غفلت بیدار شوند و از سرکشی و ستم خود بکاهند و متوجه خدا گردند و به بنی اسرائیل بیش از این ظلم و جور روا ندارند)، ولی (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد (که اغلب هم چنین بود) می‌گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است. اما هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می‌داد، می‌گفتند: (این خشکسالیها و بلاها همه ناشی از) نحوست و شومی موسی و پیروان او است! هان! (ای مردمان همه اعصار و قرون بدانید) که بدبیاری آنان تنها از جانب خدا (و با تقدیر و تدبیر او نه کس دیگری) بوده است، ولیکن اکثر آنان (این حقیقت ساده را) نمی‌دانستند (و دیگران نیز اغلب نمی‌دانند که خوشی و ناخوشی و سختی و فراخی برابر اراده و مشیت خدا به انسان دست می‌دهد)، ولی (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد (که اغلب هم چنین بود) می‌گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است. اما هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می‌داد، می‌گفتند: (این خشکسالیها و بلاها همه ناشی از) نحوست و شومی موسی و پیروان او است! هان! (ای مردمان همه اعصار و قرون بدانید) که بدبیاری آنان تنها از جانب خدا (و با تقدیر و تدبیر او نه کس دیگری) بوده است، ولیکن اکثر آنان (این حقیقت ساده را) نمی‌دانستند (و دیگران نیز اغلب نمی‌دانند که خوشی و ناخوشی و سختی و فراخی برابر اراده و مشیت خدا به انسان دست می‌دهد). پس (هر زمان به مصیبت و نکبتی دچارشان کردیم و از جمله: سیل، ملخ، شته، قورباغه، و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزه جداگانه و روشنی بود (بر صدق موسی؛ و او پیشاپیش درباره هر یک جداگانه و مفصل سخن گفته بود و وقوع هریک را خبر داده بود) اما آنان تکبر ورزیدند (و خویشان را بالاتر از آن دیدند که حق را بپذیرند) چرا که انسانهای گناهکاری بودند.

این تنها نشانه‌ها و معجزاتی بودند که وقتی خداوند متعال موسی را نزد فرعون فرستاد بر دست او جاری نمود، اما علاوه بر اینها موسی معجزه‌های دیگری هم داشت، مانند شکافتن دریا با عصا، جوشیدن دوازده چشمه آب با ضربه‌ی چوبدستی، و فرستادن ترنجبین و بلدرچین برای بنی اسرائیل در صحرای سینا، و غیره.

#### ۴- معجزات حضرت عیسی علیه السلام

از جمله معجزات عیسی علیه السلام که خدا از آن خبر داده که از گل مجسمه پرنده می‌ساخت و بدان می‌دمید و به فرمان و قدرت خدا پرنده‌ای (زنده) می‌شد، و روی چشم کورمادرزاد دست می‌مالید و به فرمان خدا بهبود می‌یافت، و روی مبتلای به بیماری پسی دست می‌کشید و به فرمان و قدرت الهی شفا می‌داد، و در کنار مردگان عبور می‌کرد و آنها را صدا می‌کرد، و خدا آنها را زنده می‌گردانید، همانگونه که خداوند متعال خطاب به عیسی جمله این مسائل را برای ما بازگو کرده و می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَرِيءُ الْأَكْطُمَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي ﴾ (مانده: ۱۱۰)

یعنی: آن گاه را که (از توان بشر فراتر می‌رفتی) و به دستور من چیزی از گل به شکل پرنده می‌ساختی و بدان می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای (زنده) می‌شد، و کورمادرزاد و مبتلای به بیماری پسی را به فرمان و قدرت من شفا می‌دادی، و (به یاد بیاور) آن گاه را که مردگان را به فرمان من (زنده می‌کردی و از گورها) بیرون می‌آوردی.

همچنین سفره‌ای که خداوند از آسمان فرو فرستاد چون حواریون نازل شدن آن سفره را از عیسی طلب کردند، تا همه مؤمنان نازل شدنش را عید بگیرند، این سفره هم از جمله معجزات عیسی است:

﴿ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ

أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَتَكُونُ عَلَيْنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ  
السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَادِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي  
مُنزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾ ﴿

(مائدة: ۱۱۲ - ۱۱۵)

یعنی: و (خاطر نشان ساز) آن گاه را که حواریون (به عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می‌تواند خوان یغما سفره‌ای از آسمان برای ما فرو فرستد (و با پذیرش این درخواست تو، بر ما منت نهد؟ عیسی بدیشان) گفت: اگر مؤمن (به خدا) هستید از خدا بترسید (و مطیع اوامر و نواهی او باشید، و درخواستهای نابجا و ناروا نکنید)، گفتند: می‌خواهیم (به عنوان تبرک) از آن (خوان یغما چیزی) بخوریم و دلهایمان (با زیادت یقین به قدرت رب العالمین) آرامش یابد و (به عین‌الیقین) بدانیم که تو (در رسالت خود) به ما راست گفته‌ای و (با تبدیل استدلال‌ات نظری به مشاهدات تجربی و بصری، و سوسه‌ها از زوایای دلها زدوده شود و در پیش آنان که چنین معجزه‌ای را نمی‌بینند) جزو گواهان بر آن باشیم. عیسی پسر مریم (هنگامی که دید درخواست ایشان برای اطمینان بیشتر است؛ نه امتحان او و شک در قدرت خدا، درخواست ایشان را پذیرفت و) گفت: آفریدگارا و پروردگارا! خوانی از آسمان (برای ما بندگان) فرو فرست تا (روز نزول آن) جشنی برای ما (مؤمنان) متقدمین و (دیگر مؤمنان) متأخرین شود و معجزه‌ای از جانب تو (بر صدق نبوت من) باشد. و ما را (نه فقط امروز، بلکه همیشه) روزی برسان، و تو بهترین روزی‌دهندگان. خداوند (دعای عیسی را پذیرفت و بدو) گفت: من آن را برای شما فرو می‌فرستم، ولی هرکس از شما از آن به بعد (که نزول مائده و گام نهادن به مرحله شهود و عین‌الیقین تحقق یافت، چون مسؤولیت بیشتری پیدا می‌کند) اگر کافر گردد (و راه الحاد و انکار پوید) او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدان گونه مجازات نکرده باشم!



### ۵- معجزات خاتم الأنبياء ﷺ

خداوند معجزات روشنگر، و نشانه های خیره کننده بر دست خاتم الأنبياء جاری کرد، و دقت نظر در آن معجزه‌ها برای هر کس که جویای حقیقت باشد بزرگترین شاهد و گواه بر حقایق و صداقت آن پیامبر بزرگوار است، و هویداست که این نشانه‌ها از جانب خدا هستند.

علمای اسلام در بحث و پژوهش موضوع معجزات پیامبر اسلام کتابهای متعددی تألیف کرده اند که در برخی از آنها بیش از هزار مورد معجزه برشمرده‌اند، و علمای علم توحید، تفسیر، حدیث و تاریخ به شرح و بیان این موضوع اهتمام ورزیده اند.

#### بزرگترین معجزه

بزرگترین معجزه‌ای که خدا به پیامبر اسلام ﷺ بخشیده، و اصلاً بزرگتر از معجزات تمام پیامبران، کتاب روشنگر و قرآن کریم است، نشانه ای که روح و روان و عقل و شعور انسان را مورد خطاب قرار می دهد، معجزه جاویدان که تا اقامه‌ی قیامت ثابت و پابرجاست و هرگز تغییر و تحریف بدان راه نخواهد یافت:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكُنْبٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ

بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾ فصلت: ۴۱ - ۴۲

یعنی: قرآن کتاب ارزشمند و بی نظیری است، هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است).

خداوند متعال فصیحای عرب را به مبارزه طلبی و تحدی فرا خواند، حال آنکه نبوغ فصاحت و بلاغت و سخنوری برترین سرمایه‌ی عرب بود، و از همان روزهای اول عرب با رسول خدا ﷺ و دعوت اسلامی او به مبارزه برخاستند، و

مبارزه‌ی آنها با قرآن این بود که متنی همانند قرآن بنویسند، ولی همه عاجز و درمانده شدند و نتوانستند:

﴿وَأَن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَٰكِن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾﴾ (بقره: (۲۳ - ۲۴))

یعنی: اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار شک و دودلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید (و ارائه دهید) و گواهان خود را بجز خدا (که بر صدق قرآن گواهی می‌دهد) فراخوانید (تا بر صدق چیزی که آورده‌اید و همسان قرآنش می‌دانید، شهادت دهند) اگر راستگو و درستکارید.

#### معجزه‌ای با سبک بی نظیر

خواست و اراده‌ی خداوند متعال بر این بود که سبک معجزه‌ی محمد ﷺ مخالف و متفاوت با معجزات سایر پیامبران باشد، حال آنکه می‌توانست معجزه‌ای محسوس بر او نازل فرماید که هر بیننده‌ای را به حیرت اندازد:

﴿إِن نَّشَأْ نُزِّلَ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٤﴾﴾ (شعراء: ۴).

یعنی: اگر ما بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان نازل می‌نمائیم که گردنهایشان در برابر آن (خم گردد، و از روی اجبار ایمان آورند و) تسلیم شوند.

بنابراین اگر خدا می‌خواست، می‌توانست معجزه و نشانه‌ی آنچنان غالبی برایشان می‌فرستاد که کاملاً تسلیم آن شوند، و یارای جدال بر سر آن را نداشته و هرگز در صدد انصراف از ایمان آوردن نباشند، همانگونه که خداوند تسلیم شدن و

گردن نهادنشان به این معجزه را در صورت محسوس به عبادت قرآنی ﴿فَظَلَّتْ

﴿أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ «گردنهایشان در برابر آن خم گردد» به تصویر کشیده، گویی این گردن خم کردن طوری به شکل و هیئت آنها تبدیل می‌شود که هرگز از آنها جدا نخواهد شد، و برای همیشه بر آن صورت خواهند ماند. اما خواست خداوند سبحان بر این بود که معجزه‌ی آخرین رسالت آسمانی قاهر و مسلط نباشد، بلکه

راه و روش زندگی کامل باشد، و از هر جنبه، و از هر ناحیه‌ای معجزه و ناتوان کننده باشد:

در مبنای تعبیر از معنی، تنظیم و روش هنری معجزه است، زیرا در یک سطح، تمام ویژگیهای آن منسجم و هماهنگ بوده، و هیچگونه ناهمگونی و اختلافی در آن نیست آنگونه که در اعمال بشر مشاهده می‌شود، چرا که فراز و نشیب و قوت و ضعف در عمل یک فرد در حالات متغیر نمایان است، حال آنکه تمام ویژگیهای این قرآن به یک طرز، و در یک طراز، ثابت و بدون تغییر و اختلاف است، و این نشان می‌دهد که منبع آن از هیچ حالتی تأثیر پذیر نیست.

همچنین از ناحیه‌ی مبنای فکری، و انسجام و تکامل اجزای آن معجزه است، چون هیچگونه تضاد و تخمین بدان راه ندارد، بلکه تمام تشریحات و توجیحات آن با هم متناسب بوده و همگی مکمل یکدیگر و زندگی بشر را به طور کامل احاطه کرده است. و تمایلاتش را بر آورده ساخته، و نیازهایش را رفع می‌کند، بدون اینکه هیچیک از جزئیات آن راه و روش فراگیر و همه جانبه، با جزئیات دیگر در تضاد و تعرض باشد، و بدون اینکه هیچکدام از جزئیات آن با فطرت و سرشت انسانی درگیر و ناهماهنگ باشد، چرا که همه تمایلاتش را بر آورده می‌سازد...، و همه جوانب آن با یک محور با انسجام بی‌نظیری متصل است که مهارت و آگاهی محدود انسان هرگز بدان راه ندارد، بلکه تنها خیره و اطلاع و آگاهی مطلق و آزاد از قید زمان و مکان از اینگونه احاطه‌ی بی‌نظیر و بی‌قید برخوردار است، و اینگونه آن را تنظیم نموده است.

همچنین از جهت ورود آسان به درون و قلب، و لمس کلیدها، و باز کردن چیزهای گره خورده و قفل شده، و اجابه‌ی مواضع تأثیر پذیر، و چاره جویی معضلات و مشکلات، به سادگی و آسانی شگفت انگیز، و پرورش و تصرف بر وفق راه و روش خود، و با کمترین برخورد و تماس و بدون مغالطه و تعقید درهم پیچیدن.

خداوند اراده فرمود که قرآن را معجزه‌ی این رسالت قرار دهد، و خواست و اراده اش بر این نبود که نشانه و معجزه‌ی آنقدر تأثیر گذار و مسلط بفرستد که

همه کردن کج آن شوند، و بدون اختیار و انتخاب راه، مجبور به ایمان آوردن بدان شوند، و آخرین رسالت الهی به روی همه ملت‌ها، در همه نسلها باز است، و برای اهل هیچ زمان و مکانی مغلق نیست، از این رو مناسب است که معجزه‌ای جاوید و باز باشد برای دور و نزدیک، برای هر ملت و هر نسلی، اما معجزه‌ی محسوس غالب، و تنها کسانی تسلیم آن می‌شوند که آن را مشاهده نمایند، سپس بعد از آن بصورت داستان و قصه در می‌آید، نه واقعیت قابل مشاهده و محسوس،... و قرآن بعد از گذشت سیزده قرن بر آن، همچنان کتابی باز و گشوده شده و راه و روش مرسوم است و چنانچه اهل این زمان هم هدایت یابند و آن را پیشوای خود و برنامه‌ی زندگی خود قرار دهند، می‌توانند با استمداد از رهنمودهای آن هر مطلبی را از آن دریابند، و با کاملترین شیوه نیازهایشان را برآورده ساخته، و آنها را بسوی جهانی برتر، و بالاترین افق روشن، و سرانجام سمبلیک رهبری کرده، و نسلهای بعدی فراتر از آنچه ما امروزه استنباط کرده‌ایم استخراج می‌کنند، و به هر طالب و جوینده‌ای به اندازه‌ی نیازش می‌بخشد، و سرمایه اش بدون کم و کاست باقی است، و پیوسته تجدد می‌یابد.<sup>۱</sup>

### اسراء و معراج

از جمله نشانه‌ها و معجزات خارق العاده‌ای که خدا به ایشان بخشید سفری بود که مبدأ آن مسجد الحرام، و مقصد آن مسجد الأقصى بود، مکانی که خدا همه انبیای خود را در آنجا جمع، و آخرین رسول خدا محمد ﷺ به امامت جماعت ایستاد:

﴿سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِی بَنَیْنَا حَوْلَهٗ لِزَیْنِهٖ مِنْ اٰیٰتِنَا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ ﴿۱﴾﴾ (اسراء: ۱).

یعنی: تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجد الحرام (مکه) به مسجد الاقصی (بیت المقدس) برد، آنجا که دور

۱- به «فی ظلال القرآن» ۱۹/۲۵۸۴ مراجعه کن.

و بر آن را پربركت (از اقوات مادی و معنوی) ساخته‌ایم. تا در این کوچ یک شبه زمینی و آسمانی) برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت خداوندی) خود را بدو بنمایانیم (و با نشان دادن فراخی گستره جهان و بخشی از شگفتیهای آن، او را از بند دردها و رنجهای زمینیان برهانیم و با دل و جرأت بیشتر به میدان مبارزه حق و باطل روانه گردانیم). بی‌گمان خداوند بس شنوا و بینا است. (نه سخنی از او پنهان و نه کاری از او نهان می‌ماند).

و از آنجا بطرف آسمانهای رفیع عروج کرد، و بزرگترین آیات و نشانه‌های بزرگ الهی را دید، جبرئیل را به صورت واقعی، آنگونه که خداوند آفریده مشاهده، و از آنجا بسوی «سدره المنتهی» صعود، و از هفت طبقه آسمان گذشت، تا خداوند رحمن او را به خود نزدیک کرد و با او به سخن پرداخت:

﴿ أَفْتَرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ۚ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ۗ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ۚ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ۖ ﴿١٤﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ۚ ﴿١٥﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ۗ ﴿١٦﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ۗ ﴿١٨﴾ ۝﴾

(النجم: ۱۲-۱۸).

یعنی: آیا با او درباره چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟ او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است، نزد سدره‌المنتهی، بهشت که منزل (و مأوای متقیان) است در کنار آن است، در آن هنگام، چیزهایی سدره را فرا گرفته بود که فرا گرفته بود (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با الفبای زبان انسان نیست)، چشم (محمد در دیدن خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت، و سرکشی نکرد و (تنها به همان چیزی نگریست که می‌بایست ببیند و بنگرد)، او بخشی از نشانه‌های بزرگ (و عجائب ملکوت) پروردگارش را (در آنجا) مشاهده کرد (از جمله، «سدره‌المنتهی»، بیت‌المعمور، بهشت، دوزخ، و جبرئیل را با قیافه فرشتگی خود).

قبیله‌ی قریش ادعای رسول خدا ﷺ مبنی بر اسراء و معراج و سفر آسمانی را بس بزرگ و باورنکردنی قلمداد کردند، چرا که کاروان برای رفت و برگشت از مکه تا بیت المقدس چندین هفته طول می‌کشید، پس چگونه مردی می‌تواند در بخشی از شب آن مسیر طولانی را بی‌مایدا، این امری واقعاً عجیب و شگفت‌انگیز

است! ولی وقتی که می فهمیم خداوند اسراء و شبروى را به اجرا گذاشته همه تعجب و شگفتیها بر طرف شده، زیرا که خداوند بر هر آنچه بخواهد تواناست.

### شکافتن ماه

همچنین شکافتن ماه با اشاره‌ی انگشت یکی دیگر از معجزات رسول خدا ﷺ به شمار می آید، چون اهل مکه از ایشان در خواست کردند تا بعنوان نشانه‌ی راستگویی در ادعای پیامبری ماه را دو نصف کند، بنابراین ماه کامل را شکافت، طوری که در بین شکاف آن منطقه‌ی حراء را دیدند.

خداوند بزرگوار ذکر این معجزه را در کتاب خود ثبت نموده، آنجا که می

فرماید:

﴿ أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ ۗ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾ ۝ ﴾

القمر: (۱ - ۲).

یعنی: قیامت هر چه زودتر فرا می‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد، و اگر مشرکان معجزه بزرگی را ببینند از آن روی‌گردان می‌گردند (و بدان ایمان نمی‌آورند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است.

از این کثیر منقول است که مسلمین اجماع دارند بر اینکه این معجزه‌ی الهی اتفاق افتاده، همانگونه که گفته می‌شود احادیثی پیرامون دو نصف شدن ماه از طریق های متعدد وارد شده که بر قطعی بودن این مسأله دلالت می‌کند<sup>۱</sup>.

همچنین مردم اطراف جزیره‌ی عربی این معجزه را مشاهده کرده اند، زیرا اهل مکه بعد از دو نصف شدن ماه، پیامبر ﷺ را تصدیق نکردند، بلکه گفتند: محمد ﷺ مرا افسون کرده، سپس گفتند: ببینیم کسانی از ما که در سفر هستند در باره‌ی ماه چه می‌گویند، چون محمد نمی‌تواند همه مردم را افسون کند، روز دوم کاروان مکه برگشتند، در بیرون مکه از آنها سؤال کردند، آنها هم گفتند: که قطعاً دو نصف شدن ماه را دیدیم.

همچنین مردم خارج جزیره‌ی عربی هم دو نصف شدن ماه را مشاهده کردند، ابن کثیر می‌فرماید: «در بسیاری از سرزمینها دو نصف شدن ماه را دیده‌اند، تا جایی که گفته می‌شود در برخی از سرزمین‌های هند برای این شب تاریخ تعیین کرده‌اند، و در آن شب ساختمانی به نام شب دو نصف شدن ماه بنا کردند» (۱). و نیز گفته می‌شود: «قطعاً دو نصف شدن ماه چیز محالی نیست، چون علم در سال ۱۸۸۹ م دو نصف شدن ستاره‌ی «دنباله دار بروکسن» و در سال ۱۸۴۶م «دنباله دار بیلا» را مشاهده و ثبت کرده، همانگونه که «سینسر جونز» ستاره‌شناس در کتاب «جهان بی پایان» فصل دنباله دارها و شهاب سنگها را خاطر نشان کرده است» (۲).

در جواب گفته می‌شود: «فرق بین دو نصف شدن ماه با دو نصف شدن آن دو ستاره در این است که آن دو ستاره‌ی دنباله دار بعد از دو نصف شدن به حالت قبلی برگشتند، ولی ماه التیام یافته به حالت قبل برگشت، و این تفاوت بین پدیده‌های فلکی طبیعی و معجزه‌ی فلکی واقع شده بر دست رسول خدا ﷺ است، چون معجزه‌ی موقت است و با سپری شدن زمان آن پایان یافته و غرض و اهداف وجود آن تحقق یافته، و در صورتی که ادامه داشته باشد یک پدیده‌ی طبیعی محسوب می‌شود، و از دایره‌ی معجزات خارج می‌گردد» (۳).

### افزایش غذای رسول خدا ﷺ

آنچه که بیش از یک مرتبه برای رسول خدا ﷺ اتفاق افتاده، از جمله روایت انس که گفت: طلحه به امّ سلیم گفت: «رسول الله ﷺ را دیدم که بر اثر گرسنگی صدایش خیلی ضعیف و سست بود، آیا خوراکی داریم برایش ببرم؟ امّ سلیم گفت: بله، سپس چند قرص نان جو بیرون آورد و در پارچه‌ای گذاشت، و آن را زیر بغلم گذاشت و قسمتی از پارچه را به دور سرم پیچید به جای عمامه و مرا نزد

۱- البدایة و النہایة ۱۲۰/۳

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق.

رسول خدا ﷺ فرستاد، و قتیکه رفتیم ایشان را در مسجد همراه مردم یافتیم، بر سر ایشان ایستادم، رسول الله ﷺ فرمود: آیا ابو طلحه تو را فرستاد؟ عرض کردم: بله، رسول خدا به اصحاب اطراف فرمود: بلند شوید و خودش برخاست و رفت و من در جلو آنها رفتم تا نزد ابو طلحه رسیدم، و به او خبر دادم که رسول خدا همراه جمعی بسویشان می آید، ابو طلحه خطاب به همسرش گفت: ای امّ سلیم رسول خدا ﷺ دارد همراه با جمعی از مردم بطرف منزل ما می آید، در حالی که ما خوراک پذیرایی نداریم، امّ سلیم گفت: خدا ورسولش داناترینند.

سپس ابو طلحه به استقبال ایشان رفت تا به رسول الله ﷺ رسید، و همراه ایشان به خانه اش آمدند، رسول خدا ﷺ فرمود: ای امّ سلیم هر چه دارید آماده کن، امّ سلیم هم همان نان را آورد که قبلاً فرستاده بود، بعد رسول خدا ﷺ دستور داد امّ سلیم نان را خرد کرد و ترید درست کرد، بعد از اینکه رسول خدا ﷺ چیزهایی فرمود درخواست کرد اجازه‌ی ورود به ده نفر بدهند، آن ده نفر خوردند تا سیر شدند، سپس فرمود: ده نفر دیگر بیایند، آنها هم خوردند و سیر شدند و بیرون رفتند، و این کار ادامه داشت همه افراد که هفتاد یا هشتاد نفر بودند سیر شدند» (متفق علیه) (۱).

#### حدیث جابر بن عبدالله:

و نیز از جمله معجزات رسول خدا ﷺ روایت جابر بن عبدالله است که گفت: « در یکی از روزهایی که خندق اطراف مدینه را جهت دفاع در برابر کفار حفر می کردیم به منزل بازگشته و به همسرم گفتم: آیا غذایی نزد شما وجود دارد؟ واقعاً رسول الله ﷺ را خیلی گرسنه دیدم، ایشان هم کیسه ای آورد مقداری جو در آن بود و بره چاقی هم داشتیم آن را ذبح، جو را آسیاب، و داخل دیک سفالین از آن خمیر ساختیم، بعد نزد رسول خدا ﷺ بر گشتم و ایشان را خوشحال، و عرض کردم: که برّه را برایش ذبح کرده ایم و همسرم یک صاع جو را آسیاب و خمیر کرده، پس همراه چند نفری بفرمایید، رسول خدا ﷺ هم فرمود: « ای اهل خندق، واقعاً جابر برایمان غذا درست کرده پس همه زود بشتابید».



رسول الله ﷺ فرمود: «تا من می آیم نه گوشت را از روی آتش بردارید و نه از خمیر نان درست کند، وقتی که آمد برایش خمیر در آورد، آب دهانش را در آن انداخت و برای برکت و فزونی آن دعا کرد، سپس بطرف آبگوشت رفت و آب دهانش را در آن هم انداخت و دعا کرد، بعد فرمود: نانویی بیاور همراهت نان بپزد، و دیک را از روی آتش بر مدار، تعداد افراد هزار نفر بودند، به خدا سوگند همه خوردند و برگشتند و ظرف آبگوشت همچنان پر بود و مانند ابتدا می جوشید، و خمیر ما به حال خود بود» (متفق علیه) (۱).

### افزایش آب و جوشیدن آن در بین انگشتان مبارک ایشان

نمونه های متعددی از رسول خدا ﷺ واقع شده که ما به برخی از آنها اشاره میکنیم، از جمله جابر بن عبدالله روایت کرده و می گوید: مردم در روز صلح حدیبیه تشنه بودند، یک قهوه جوش پر از آب نزد رسول خدا ﷺ بود، از آن وضو گرفت، سپس مردم پیش او آمدند و عرض کردند: ما برای وضو گرفتن و آشامیدن آب نداریم جز آنچه در قهوه جوش شماست، بنابراین رسول خدا ﷺ دستش را در ظرف آب گذاشت و آب از دستش مانند چشمه آجاری می شد، تا همه وضو گرفتیم و سیراب شدیم، از جابر پرسیدند: چند نفر بودید؟ فرمود: اگر صد هزار نفر هم بودیم کفایت میکرد، ما پانصد نفر بودیم» (متفق علیه) (۲).

همچنین افزایش آب چاه حدیبیه، همانگونه که برآء بن عازب روایت کرد و گفت: ما چهار صد نفر در روز حدیبیه همراه رسول الله ﷺ نزد چاه حدیبیه رفتیم و یک قطره آب را در آن باقی نگذاشتیم، خبر به پیامبر رسید که آب درون آن باقی نمانده، ایشان رفت و بر لب چاه نشست و درخواست کرد برایش کمی آب بیاورند، وضو گرفت و آب در دهان کرد و دعا کرد، بعد آن را در چاه ریخت، بعد

۱- مشکاة المصابیح (۳/۱۶۸).

۲- مشکاة المصابیح (۳/۱۷۰).

همه از آن سیراب شدند و اسب و شترهایشان را سیراب، و رفتند» (روایت بخاری)<sup>۱</sup>.

همچنین عبدالله بن مسعود فرمود: معجزات را بعنوان خیر و برکت به حساب می آوردم ولی شما آنها را بیم دهنده محسوب می کنید، در یکی از سفرها در خدمت رسول خدا بودیم، کمبود آب بود، رسول خدا ﷺ فرمود: «مقداری آب پیدا کنید»، ظرفی با کمی آب برایش آوردند، دستش را در آن گذاشت، سپس فرمود: «زود بیایید بسوی این آب مبارک و برکت همه از جانب خداست»، راوی میگوید: می دیدم که آب در بین انگشتان رسول خدا ﷺ میجوشید. همچنین صدای تسبیح غذایش می شنیدیم در حالی که مشغول خوردن غذا بود (روایت بخاری).

#### دست بردار شدن دشمنان از او

از جمله معجزات آن حضرت استجابیهی دعا در موقع هجرت است، که برای دستگیری و کشتن ایشان از جانب مشرکین جایزه تعیین شد، و به دنبال ایشان همه مسیرها بسته شدند، تا اینکه سراقه بن مالک به آنها نزدیک شد، و رسول خدا ﷺ دعا کرد و دست و پای اسب سراقه در زمین سفت و خشک تا شکم در زمین فرو رفتند، سراقه گفت: من شما را دیدم که علیه من دعای کردید، پس اکنون برایم دعا کنید که بتوانم برگردم و دست و پای اسبم در زمین فرو نروند، من هر کس را در این راه ببینم که شما را دنبال می کند او را بر می گردانم، بنابراین رسول خدا ﷺ برایش دعا کرد و او هم نجات یافت، و به مکه برگشت و هر کس را در راه دید برگرداند. (متفق علیه)<sup>(۲)</sup>.

در جنگ حنین مسلمانان شکست خوردند، ولی رسول الله ﷺ همراه با تعداد کمی از مؤمنینی که در زیر درخت با او بیعت کردند ثابت قدم ماندند، و قتیکه مبارزه سخت و بی امان شد، چند عدد سنگریزه برداشت و بر روی کفار انداخت،

۱- مشکاة المصابیح (۱۶۸/۳)

۲- مشکاة المصابیح (۱۶۶/۳).

سپس فرمود: «**اهزموا و ربّ محمد**» یعنی: قسم به خدای محمد در هم شکستند، عبّاس راوی حدیث می گوید: سوگند به خدا جز پرتاب چند سنگ ریزه‌ی ایشان چیزی نبود که ناگهان دیدم لبه‌ی شمشیرهایشان فرسوده شد و شکست خوردند. (روایت مسلم)<sup>(۱)</sup>.

و در روایت سلمه‌ی بن اکوع آمده است که فرمود: همراه رسول خدا ﷺ به جنگ حنین رفتیم، ناگهان اصحاب پراکنده شده و شکست خوردند، وقتی که اطراف رسول خدا ﷺ را گرفتند از اسبش پیاده شد و مشتی خاک از زمین برداشت و روبروی آنها فرمود: «**شاهت الوجوه**» یعنی: این چهره‌ها زشت و بی ریخت باشند، و با آن مشت خاک یک نفر باقی نمانده بود که چشمانش پر از خاک نشده باشد، و همه شکست خورده فرار کردند، و رسول خدا ﷺ غنیمت‌هایشان را بین مسلمین تقسیم نمود» (روایت مسلم)<sup>(۲)</sup>.

نمونه‌ی دیگری از اعجاز پیامبر ﷺ این بود که ابوجهل به بت لات و عزیّ قسم یاد کرده بود که هر گاه محمد ﷺ را ببیند در حرم کعبه که محل تجمع قریش بود نماز می خواند پایش را روی گردنش بگذارد، یا صورتش را گِل آلود نماید، وقتی که نزد کعبه رفت ناگهان او را در حالت سجده دید، جلو رفت تا آنچه را قسم یاد کرده بود عملی سازد، ولی همینکه به ایشان نزدیک شد دیدند که به عقب بر می گردد، و با دست چیزی را از خود دفع می کند، گفتند: چرا اینگونه عمل کردی؟ گفت: میان خود و او کانالی از آتش و چیزهای وحشتناک و بالهایی را می دیدم».

رسول الله ﷺ بعداً فرمود: «**اگر نزدیکتر می رفت فرشتگان یکا یک اعضای بدنش را می ربودند**» (روایت مسلم)<sup>(۳)</sup>.

۱- مشکاة المصابیح (۱۷۲/۳).

۲- منبع سابق.

۳- جامع الأصول (۹۴/۱۲).

## استجاب‌های دعا برای هدایت دیگران<sup>۱</sup>

### ایمان آوردن مادر ابوهریره با دعای رسول خدا ﷺ

ابو هریره میگوید: مادرم مشرک بود، و من پیوسته او را به اسلام دعوت می‌کردم تا اینکه روزی حرف ناخوشایندی نسبت به رسول خدا ﷺ از او شنیدم، در حالی که گریه می‌کردم خدمت رسول خدا ﷺ رفتم، عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ دعا کن مادرم هدایت شود، فرمود: «خدایا مادر ابو هریره را هدایت فرما»، و جهت بشارت به دعای رسول خدا ﷺ از نزد او بیرون آمدم، و به منزل برگشتم و دیدم در بسته است، مادرم صدای پایم را شنید و گفت: ای ابوهریره صبر کن، صدای آب را شنیدم که با آن غسل می‌کرد، سریع لباس بر تن کرد و روسری پوشید و در را گشود، سپس گفت: ای ابو هریره: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً عبده و رسوله»، سریع نزد رسول خدا ص برگشتم و از خوشحالی گریه می‌کردم، بنابراین حمد و سپاس نیک خداوند را به جا آورد (۲).

### با دعای او قهرمان شد

جریر بن عبدالله گفت: رسول خدا ﷺ مرا فرمود: « آیا مرا از «ذی الخَلَصِیْهِ؟» (۳)، عرض کردم البته. من هم در آن موقع نمی‌توانستم بر روی اسب و شتر ثابت باشم، به عرض ایشان رساندم که نمی‌توانم بر روی اسب قرار گیرم، ایشان دستش را روی سینه ام گذاشت تا اینکه اثر دستش را بر سینه ام دیدم و فرمود: «اللهم ثبته و اجعله هادياً و مهدياً» یعنی: خدایا او را ثابت بگذار و هدایتگر و هدایت یافته اش بگردان. جریر گفت: بعد از آن هرگز از اسب نیفتادم، همراه با صد و پنجاه نفر شجاع راهی آنجا شد و کعبه‌ی یمانیه را به آتش کشید و آن را منهدم ساخت (۴).

۱- جهت اطلاع بیشتر از این موضوع به کتاب «معجزات المصطفى» نوشته‌ی خیر الدین وائلی ص ۶۱ مراجعه کن.

۲- روایت مسلم.

۳- نام خانگی خنعم طاعوت که آن را کعبه‌ی یمامه می‌خواندند.

۴- متفق علی‌ه.

و انس بن مالک روایت می کند که در زمان رسول خدا ﷺ مردم دچار خشکسالی شدند، روز جمعه رسول الله ﷺ روی منبر به ایراد خطبه پرداخت، یکی از اعراب بادیه از جای برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ اموال نابود و عیال گرسنه شدند برایمان دعا کن. ایشان دستهایش را به آسمان بر داشت در حالی که یک لکه ابر هم در آسمان مشاهده نمی شد، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست هنوز دستش را پایین نیاورده بود که ابرهایی همچون کوه برانگیختند، و از منبر پایین نیامد که دیدم باران از ریش مبارکش می ریخت، و تا روز جمعه بعد همچنان بارید، جمعه بعد همان اعرابی بیابانی یا یکی دیگر به پا خاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ خانه ها خراب شدند و اموال غرق شد، برایمان دعا کن، رسول الله ﷺ دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت: «اللهم حوالینا و لا علینا» یعنی: خدایا باران را به کوهها و اطراف ما ببر و از روی ما بردار، به هر ناحیه ای اشاره می کرد ابرها از آن پراکنده می شدند، و مدینه در فضایی تهی از ابر قرار گرفت و مدت یک ماه آب در دره و جویبارها جاری بود، و از هر ناحیه ای مردم می آمدند از خوبی اوضاع خبر می دادند.

و در روایتی دیگر آمده است که فرمود:

« اللهم حوالینا و لا علینا، اللهم علی الآكام و الظراب و بطون الأودیة و منابت

الشجر».

یعنی: خدایا باران را بطرف تپه ها و دره ها و محللهای رویش گیاه و درخت منتقل کن، و دیگر بر روی شهر و آبادی نبارد.

راوی می گوید: باران تمام شد و در آفتاب از مسجد خارج شدیم (۱).

### دعایش به دست متکبری اصابت کرد

سلمه بن اکوع روایت می کند: مردی در حضور رسول الله ﷺ با دست چپ غذا خورد، رسول الله ﷺ فرمود: «كُلْ بِیَمِیْنِكَ» یعنی: با دست راست بخور،

مرد گفت: نمیتوانم، رسول خدا ﷺ فرمود: «هر گز نتوانی»، تنها تکبر او را واداشت فرمانش را نپذیرد، راوی حدیث گفت: یک بار دیگر نتوانست دست چپ را به دهان بلند کند (۱).

### برکت دعایش به شتر جابر اصابت کرد

از جابر روایت است که فرمود: همراه رسول الله ﷺ با شتری کندرو و سست راهی سفر جهاد شدم، ایشان به من رسید و فرمود: شترت چه مشکلی دارد، چرا نمی رود؟!، عرض کردم: درمانده و از کار افتاده شده، در آنموقع از پشت شترم را راند بعد دعا کرد، بعد از آن همیشه جلو کاروان راه می رفت، سپس فرمود: حالا شترت را چگونه می بینی؟ عرض کردم خیلی خوب است، برکت دعای شما به او اصابت کرده، فرمود: «آیا آن را وقیه ای نمی فروشی؟» به ایشان فروختم به شرط اینکه تا مدینه حق سواری بر آن را داشته باشم، وقتی به مدینه رسیدیم صبح فردا زود شتر را نزد ایشان بردم، و پولم را پرداخت و شتر را دوباره به خودم بخشید (۲).

### بهبودی و نجات بیماران

#### نجات و بهبود شخصی که پایش شکسته بود

برآء می گوید: رسول خدا ﷺ گروهی را جهت حمله به اُبی رافع (۳) روانه کرد، عبدالله بن عتیک شب هنگام در حالی که اُبی رافع در خواب بود وارد خانه اش شد و او را به قتل رسانید، عبدالله گفت: شمشیرم را در شکمش فرو کردم تا از پشت بیرون آمد، فهمیدم که کشته شده، بطرف درب خانه برگشتم تا به پله ای رسیدم و پایم را روی آن گذاشتم، ولی در آن شب مهتابی از پله افتادم و ساق پایم شکست، پایم را با عمامه بستم تا به همراهان رسیده و نزد رسول خدا ﷺ بازگشتم و حادثه

۱- روایت مسلم.

۲- متفق علیّه.

۳- اُبی رافع از جمله سر سخت ترین دشمنان رسول خدا بود که بعد از عهد و پیمان شکنی علیّه ای شان به هجو و ناسزاگویی پرداخت.

را برایش تعریف کردم، فرمود: « پایت را دراز کن »، پایم را دراز و آن را مالش داد، بلا فاصله طوری شفا یافت که گویی هرگز دردی از آن احساس نکرده ام<sup>(۱)</sup>.

### شفای چشم علی بن ابی طالب

سهل بن سعد روایت می کند که رسول الله ﷺ در روز خیبر فرمود: « فردا این پرچم را به دست کسی می سپارم که خداوند فتح و پیروزی را بر دست او به ما می دهد، خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند »، فردای روز بعد همه نزد ایشان حاضر شدند، هر کدام امیدوار بود پرچم به او داده شود، رسول الله ﷺ فرمود: « علی بن ابیطالب کجاست؟ » عرض کردند: ای رسول خدا او چشم درد گرفته، فرمود: « دنبالش بفرستید بیاید »، علی را آوردند و از آب دهانش در چشمش ریخت و طوری بهبودی یافت که گویی هرگز چشم درد نگرفته، و پرچم را به دست او داد، علی گفت: ای رسول خدا ﷺ با آنها بجنگم تا وقتی که مثل ما می شوند و ایمان می آورند؟ فرمود:

«انفذ علی رسلک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام و اخرجهم بما یجب علیهم من حقّ الله فیہ، فوالله لأن یتهدی الله بک رجلاً واحداً خیر لک من أن یتکون لک همراً النعم»<sup>۲</sup>.

یعنی: آرام تا میدان آنها جلو برو، سپس آنها را به اسلام دعوت کن، و حق خدا بر ایشان را به آنها اعلام کن، به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را توسط تو هدایت کند از گوسفند سرخ برایت بهتر است.

### ساق پای سلمه بن اکوع

یزید بن ابی عبید می گوید: اثر ضربه ای را بر پای سلمه بن اکوع دیدم، گفتم: ای ابا مسلم این اثر چیست؟ گفت: روز جنگ خیبر ضربه ای بر من اصابت کرد و

۱- روایت بخاری.

۲- روایت متفق علیه بین مسلم و بخاری.

مردم گفتند: سلمه مورد اصابت قرار گرفت، نزد رسول خدا صرفتم سه بار از آبدهانش بر آن پاشید و از آن موقع به بعد تا کنون هرگز به درد نیامده (۱).

### خارج ساختن جن از کودک صرعی

یعلی بن مرّه ثقفی می گوید: همراه رسول الله ص بر چشمه آبی عبور کردیم، زنی بچه‌ی جن زده اش را پیش رسول خدا ص آورد، رسول خدا ص بینی کودک را گرفت و فرمود: « اخرج فانی رسول الله » یعنی: ای جن خارج شو چون من رسول خدا هستم، سپس رفتیم، وقتیکه از روی همان آب برگشتیم زن را دیدیم، و حضرت در باره‌ی بچه سؤال کردند و زن در جواب گفت: سوگند به کسیکه تو را به حق مبعوث کرده بعد از آن چیز مشکوکی از او مشاهده نکرده ایم (۲).

### خبر از امور غیب

از جمله خبر دادن در باره‌ی خدا و نامها و صفات عالی و افعال خداوند، و خبر از فرشتگان و صفات آنها، و خبر از جهان جن، و از بهشت و دوزخ، و از حوادث گذشته، مانند بیانات ایشان پیرامون آدم، نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی، عیسی و دیگر پیامبران الهی (ع)، و اتفاقاتی که در میان قومهایشان گذشته و بحث و بیان آن مفصل است، و چنین مواردی از مردی درس امی که نه اهل نوشتن بوده و نه توانایی خواندن داشته، و نه با کسانی همنشین و همدم بوده که تاریخ ملت‌ها را خوانده باشند، و با اخبارشان آشنا بوده اند، علاوه بر اینکه او از چیزهایی خبر می دهد که ملت‌های دیگر از آن اطلاع نداشته اند، و مطالبی را بیان می کند که علمای اهل کتاب آن را نزد خود کتمان شده و پوشیده نگه داشتند، و بسیاری از

۱- روایت بخاری.

۲- این روایت در شرح السنه و مسند امام احمد (۱۷۲/۴) با سند صحیح آمده است همانگونه که در المشکاة (۱۸۸/۳) بیا تحقیق شیخ ما ناصرالدین البانی روایت شده.



دانسته‌های آنها را هم تصحیح نمود که همه اینها برهان بر علوم و آگاهی‌ها از جانب علیم و خبیر مطلق آورده دریافت میدارد.

﴿ ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾ (هود: ۴۹).

یعنی: این (قصه و داستانهای ملت‌های پیشینی که تو آنان را ندیده‌ای) جزو اخبار غیب است که آن را به تو (ای پیغمبر اسلام!) وحی می‌کنیم. نه تو و نه قوم تو پیش از این، آن را نمی‌دانستید.

همچنین قرآن در چند جا به این دلیل اشاره کرده، از جمله در ضمن بیان داستان مریم می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفْلَتَمُمْ أَيُّهُمُ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴾ (آل عمران: ۴۴).

یعنی: این (چیزهایی که گفته شد) از جمله خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی به درون آب یا کیسه‌ای ...) می‌افکندند تا (روشن شود بر طبق قرعه) کدام یک سرپرستی مریم را بر عهده گیرد، و بدان هنگام که میان خود (بر سر سرپرستی او) کشمکش داشتند حضور نداشتی (و همه اینها از راه وحی به تو می‌رسد).

و در روند قصه‌ی موسی می‌فرماید:

﴿ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَٰكِنْ رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾ (فصص: ۴۶).

یعنی: تو در کنار کوه طور نبودی بدان گاه که ما (موسی را برای برگزیدن او به عنوان پیغمبر) ندا در دادیم (تا فرمانهای صادره الهی را بشنوی و هم اینک برای دیگران روایت نمائی). ولی (ما این اخبار را به تو می‌رسانیم) به خاطر مرحمتی که پروردگارت نسبت به تو دارد، تا قومی را (با آنها) بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده‌ای (از پیغمبران خدا) به سوی ایشان نیامده است، شاید مایه عبرت و بیداری آنان گردد.

همچنین از رخدهای آینده و زمان وقوع آنها خبر داده مانند خبر دادن از شهادت سه نفر از فرماندهان سپاه اسلام در جنگ مؤته و تسلیم کردن پرچم فرماندهی بعد از خود به خالد بن ولید در روزی که حادثه اتفاق افتاد، همانگونه که در روایت بخاری آمده است (۱).

همچنین وقتی که نجاشی وفات یافت، همان روز از وفاتش خبر داد، و نیز در روز مرگ کسری پادشاه ایران مرگش را اعلام کرد.

همچنین از اخبار آینده خبر داد که برخی از آنها در مدت زمان کوتاهی بوقوع پیوسته و تحقق یافتند، مانند خبر از جاهایی که سران کفر بعد از وقوع جنگ بدر در آنجا کشته می شوند، از انس روایت است که فرمود: رسول خدا ﷺ به هر کدام از مردم مأموریت داد، و تا رسیدن به جاهای بدر راه را ادامه دادند، وقتی که آنجا پیاده شدند رسول خدا ﷺ فرمود: « این محل کشته شدن فلان و این محل فلان و... است»، و اینجا و آنجا دست روی زمین می گذاشت، انس گفت: هیچ کدام از آنها از محلی نگذشت که رسول خدا تعیین کرده بود، روایت مسلم (۲).

همچنین از جمله غیبهایی که رسول خدا ﷺ از آن خبر داد چیزهایی هستند که برای وقوع آنها به بعد از وفات خود اشاره کرد، ابو هریره روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

« اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده، و اذا هلك قيصر فلا قيصر بعده لئنفقن كنوزهما في سبيل الله »<sup>۳</sup>.

یعنی: هرگاه کسری از دنیا رفت کسرای دیگر وجود نخواهد داشت، و چون قیصر پادشاه روم مرگش فرا رسد، قیصر دیگر به جای او بر تخت پادشاهی نخواهد نشست، سوگند به کسی که جانم در دست اوست گنجینه هایشان را در راه خدا مصرف خواهی کرد.

این امر به همان صورت که پیامبر خدا ﷺ خبر داده بود اتفاق افتاد.

۱- مشکاة المصابیح (۱/۱۷۲).

۲- مشکاة المصابیح (۱/۱۶۷).

۳- روایت بخاری و مسلم و ترمذی، جامع الأصول (۱۲/۵۹).

رسول خدا ﷺ برای آینده از امور فراوانی خبر داد، حذیفه بن یمان گفت: رسول خدا ﷺ در میان ما بر پا ایستاد و درباره‌ی تمام آنچه که از آن موقع تا اقامه‌ی قیامت اتفاق خواهد افتاد ما را با خبر ساخت، کسانی که حفظ کردند حفظ کردند، و کسانی که فراموش کردند فراموش کردند، و یاران من اینها را می‌دانند، و برخی را فراموش کرده‌ام وقتی که اتفاق می‌افتد و آن را می‌بینم به یاد می‌آیند همانگونه که انسان چهره‌ی کسی را از یاد می‌برد، وقتی که او را می‌بیند دوباره او را می‌شناسد (۱).

و نیز از جمله پیشگویی‌های ایشان خبر از فتنه‌ها و نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است که در کتابهای حدیث مفصل ذکر شده است.

#### تنه‌ی درخت از فراقش به ناله افتاد

در صحیح بخاری و غیره روایت شده که «در ابتدا رسول الله ﷺ برای ایراد خطبه‌ی جمعه در کنار تنه‌ی درخت خرمایی می‌ایستاد، وقتی که برایش منبر ساختند و بر روی آن خطبه خواند تنه‌ی درخت خرما به ناله افتاد، بطوری که همه می‌شنیدند، تا اینکه رسول خدا ﷺ بر روی آن دست مالید»، همچنین در روایتی دیگر از بخاری آمده است: «وقتی که منبر گذاشته شد شنیدیم که همچون شتر شیر ده تنه‌ی درخت می‌نالید، تا اینکه رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمد و دستش را روی آن گذاشت و دیگر ساکت شد» (۲).

#### خم شدن درخت و سلام کردن و سخن گفتنش با رسول خدا (۳)

از جابر روایت است که گفت: همراه رسول خدا ﷺ رفتیم تا به دره‌ی وسیعی رسیدیم، ایشان به قضای حاجت رفتند ولی چیزی نیافت که پشت آن مخفی شود

۱- روایت بخاری و مسلم و ابوداود، جامع الأصول (۵۹/۱۲).

۲- جامع الأصول (۶۸/۱۲).

۳- از کتاب «معجزات المصطفی» ص ۸۶.

و در کنار دره دو درخت را دید، رفت شاخه‌ی یکی از آنها را گرفت و فرمود: « انقادی علیّ باذن الله » یعنی به فرمان خدا برای من گردن کج باش، بنابراین مانند شتر افسار شده که با ایشان همراهی کرد تا در بین هر دو قرار گرفت، فرمود: « با فرمان خدا بر روی من خم شوید و با هم بییونید»، پس با هم پیوستند، راوی میگوید: نشسته بودم خودم فکر می‌کردم به طرفی برگشتم، وقتی سرم را برگردانیدم دیدم رسول خدا بسوی ما بر می‌گردد و درختها از هم جدا شدند و هرکدام روی ساقه‌ی خود ایستاد(۱).

و از یعلی بن مرّه ثقفی روایت است که گفت:

همراه رسول خدا ﷺ رفتیم تا در منزلی پیاده شدیم، رسول خدا خوابید، درختی آمد زمین را می‌شکافت و خم شد تا او را پوشاند سپس به جایش برگشت، وقتی که از خواب بیدار شد گزارش را به عرض ایشان رساندم، فرمود: این درختی است که از پروردگار اجازه گرفت که به پیامبر خدا سلام کند و خدا هم به او اجازه داد(۲).

انس بن مالک می‌فرماید: جبرئیل نزد رسول خدا ﷺ آمد در حالی که غمگین نشسته بود، و اهل مکه او را خون آلود کرده بودند، عرض کرد: ای رسول خدا آیا می‌خواهی نشانه و معجزه‌ای را به تو نشان دهم؟ فرمود: بله. به درختی که در پشت سرش قرار داشت نگاه کرد و گفت: این را صدا کن بیاید، رسول خدا آن را فراخواند، درخت آمد و جلو ایشان ایستاد، گفت: به او دستور بده برگردد، به درخت دستور داد برگردد، اطاعت کرد و برگشت. رسول الله فرمود: « حسبی حسبی » یعنی کافی است کافی است(۳).

همچنین از ابن عباس روایت است که فرمود: یک عرب بادیه نشین نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: چگونه بدانم که تو رسول خدا هستی؟ فرمود: « اگر این

۱- روایت مسلم.

۲- در شرح السنّه روایت شده، و امام احمد هم روایت کرده و سند آن ضعیف است، اما از حدیث جابر که دارمی (۱۰/۱) روایت کرده شاهد دارد، پس قصه صحیح است همانگونه که شیخ البانی در تعلیقه بر المشکاة (۱۸۸/۳) گفته است.

۳- دارمی روایت کرده و سند آن صحیح است همانگونه که در المشکاة (۱۸۸/۳) آمده است.

خوشه درخت خرما را به اینجا فراخوانم گواهی می‌دهد که من رسول خدا هستم»، سپس از خوشه خواست از درخت خرما پایین بیاید، پایین آمد تا در جلو او افتاد بعد فرمود برگرد، و به جای خود برگشت، و مرد بادیه نشین ایمان آورد (۱).

حق بن عبدالرحمن گفت: از پدرم شنیده ام می گفت: از مسروق پرسیدم: آن شب که جن قرآن و نماز رسول خدا را شنیدند و گوش کردند چگونه رسول خدا فهمید؟ گفت: پدرت - یعنی عبدالله بن مسعود - به من گفت: درختی در آنجا او را از وجود جن مطلع ساخت (۲).

و از ابن عمر روایت است که فرمود: در یکی از سفرهایی که در خدمت رسول خدا بودیم مردی بادیه نشین بطرف ما آمد، وقتی نزدیک شد رسول خدا فرمود: « آیا گواهی می دهی که هیچ معبود بحقی جز ذات الله موجود نیست و شریک ندارد، و اینکه محمد بنده و فرستاده‌ی اوست؟»، مرد گفت: چه کسی به آنچه گفתי گواهی می دهد؟ آن حضرت فرمود: این درخت بیابانی « سلمه »، سپس رسول الله درخت را فراخواند که در کنار دره بود، و کشان کشان زمین را می شکافت جلو آمد تا در مقابل رسول خدا ایستاد و سه مرتبه از او درخواست شهادت نمود درخت هم شهادت داد، سپس به جایش برگشت (۳).

### سلام کردن سنگ

جابر بن سمره گفت: رسول الله ﷺ فرمود:

« اِنِّیْ لِأَعْرِفُ حَجْرًا بِمَكَّةَ کَانَ یَسْلُمُ عَلَیَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ اِنِّیْ لِأَعْرِفُهُ الْاَنَ »؛

یعنی من سنگی را می شناسم در مکه که قبل از اینکه به پیامبری بر گزیده شوم به من سلام می کرد، و اکنون هم آن را می شناسم.

۱- ترمذی آن را روایت و تصحیح نموده.

۲- روایت متفق علی‌ه بخاری و مسلم.

۳- دارمی آن را روایت کرده و سند آن صحیح است همانگونه که ناصر الدین البانی در تحقیق خود بر مشکاة المصابیح (۱۸۹/۳) بیان کرده.

۴- روایت ترمذی و مسلم.

### شکایت شتر در پیشگاه او

یعلی بن مره ثقفی روایت می کند:

«ما جمعی از اصحاب همراه رسول الله ﷺ راه می رفتیم که با یک شتر آبکش برخوردیم، وقتی که رسول خدا ﷺ را دید غرغر کرد و از ته گلویش صدا درآورد و گردنش را خم کرد، رسول الله ﷺ در کنار شتر توقف کرد و فرمود: صاحب این شتر کیست؟ وقتی آمد فرمود: «این شتر را به من بفروش»، عرض کرد: ای رسول خدا به تو هدیه می دهم، ولی نمی فروشم چون این شتر خانواده ایست که غیر از آن وسیله‌ی امرار معاشی ندارند.

وقتی این را گفתי بدان از کار زیاد و کمبود علف و خوراک شکایت دارد، پس با او به نیکی رفتار کنید (۱).

و عبدالله بن جعفر گفت: روزی رسول خدا ﷺ مرا پشت سر خود سوار بر مرکبش کرد و پنهانی سخنی به من گفت که هرگز با کسی در میان نمی گذارم، و چیزی که برای رسول الله جهت استتار در قضای حاجت بیش از هر چیز محبوبتر و خوشایند تر بود دیوار یا انبوه درختان خرما بود، روزی وارد باغ یکی از انصار مدینه شد که شتری در آنجا بود و همینکه رسول خدا را دید اشک از چشمانش سرازیر شد و با صدایی ضعیف طلب شفقت و همدردی کرد، رسول خدا به او نزدیک شد و پشتش را از گردن تا کوهان مالش داد و شتر آرام گرفت، سپس فرمود: این شتر مال کیست؟ جوانی از انصار آمد و عرض کرد: ای رسول خدا مال من است، فرمود: «چرا در رابطه با این زبان بسته که خدا آن را به ملک و مال تو درآورده از خدا نمی ترسی؟ او نزد من شکایت می کند که گرسنه اش می کنی و بیش از حدّ توان از او کار می کنی» (۲).

۱- در شرح السنّة روایت شده، و نیز امام احمد روایت کرده و سندش ضعیف است اما شاهدی از حدیث جابر دارد که دارمی (۱۰/۱) روایت کرده، پس قصه صحیح است همانگونه که استادمان البانی در المشکاة (۱۸۸/۳) فرموده.

۲- این حدیث را ابوداود و حاکم و امام احمد و ابن عساکر روایت کرده اند و سند آن صحیح است و بر شرط مسلم است، به الاحادیث الصحیحی‌ه‌ی البانی (۲۸/۱) مراجعه کن.

## خوارق غیر انبیاء

### کرامت اولیاء الله

از جمله اصول اهل سنت و جماعت تصدیق و تأیید کرامت اولیاء<sup>(۱)</sup> و خوارق و انواع علوم و مکاشفات و قدرت و تأثیراتی است که خداوند بر دست آنها جاری می‌گرداند<sup>(۲)</sup>.

چند فرقه از مسلمین وجود کرامت اولیاء را انکار کرده اند، از جمله معتزله، حجت و استدلال ادعایشان این است که اگر صحیح باشد اولیاء الله دارای امور خارق العاده هستند آنها هم با انبیاء و پیامبران مشتهبه شده و دیگر معجزه بر حقیقت پیامبران دلیل نیست<sup>(۳)</sup>.

اما این مقوله مردود است، زیرا قرآن به برخی از کرامات اولیاء الله اشاره کرده، و در احادیث صحیح و نقل متواتر و غیر قابل انکار هم ذکر شده، و مردم نیر در هر دوره و زمان و سرزمینی نمونه هایی از کرامات اولیاء را مشاهده کرده اند.

شبهه‌ی فوق هم تنها در صورتی درست است که اولیاء الله همراه با اظهار کرامت و امر خارق العاده ادعای نبوت کنند، ولی چنین اتفاقی نخواهد افتاد، و چنانچه یکی از اولیاء الله ادعای نبوت و پیامبری کنند دیگر از جمله‌ی اولیاء نیست، بلکه مدعی دروغین پیامبری است<sup>(۴)</sup>، و امام احمد رحمه الله علیه کسانی که کرامت اولیاء را نفی کردند به انکار برخاست و ادعایشان را تصدیق نکرد و ایشان را گمراه می‌دانست<sup>(۵)</sup>.

۱- علمای توحید کرامت را اینگونه تعریف می‌کنند: امر خارق العاده ای که همراه و مقارن یا مقدم بر ادعای نبوت نیست و بر دست بنده ای جاری می‌شود که ظاهراً صالح و پایبند به شریعت پیامبری است که مکلف به پیروی از شریعت اوست، و علاوه بر این دارای اعتقاد صحیح و عمل شایسته باشد، ... (لوامع الأنوار البهیة ۲/۳۹۳).

۲- مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه ۱۵۶/۳.

۳- شرح العقیة الطحاویة ص ۵۶۳.

۴- منبع سابق.

۵- (لوامع الأنوار البهیة ۲/۳۹۳).

### حکمت از اهدای کرامت به ولی صالح چیست؟

خداوند جهت اکرام و بزرگداشت برخی از بندگان مؤمن و پرهیزکار و پایبند به شریعت به خاطر شایستگی و قوت ایمانشان امور خارق العاده می بخشد که گاهی نیازشان با آن برآورده می شود، مانند آب و خوراک و تأمین امنیت، و گاهی موجب تقویت دین خدا و اعلاى کلمه‌ی توحید می شود، یا احقاق حق و ابطال باطلی با آن صورت می گیرد (۱).

از جمله کراماتی که قرآن از آن خبر می دهد موضوع وجود میوه‌ی زمستانی در تابستان و میوه های تابستانی در زمستان نزد مریم است، آنجا که می فرماید:

﴿ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَنْمَرِمُ أَنَّ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾ ﴾ (آل عمران: ۳۷).

یعنی: هر زمان که زکریا وارد عبادتگاه او می شد، غذای (تمییز و زیادی) را در پیش او می یافت. (باری) به مریم گفت: این از کجا برای تو می آید؟! گفت: این از سوی خدا می آید. خداوند به هرکس که بخواهد بی حساب و بی شمار روزی می رساند.

سرگذشت اصحاب کهف که خداوند مدت سیزده و نه سال آنها را در خواب عمیق فرو برد، و در آن مدت طولانی جسم ایشان را از هر آسیبی محفوظ نگه داشت، آنگونه که در سوره‌ی کهف خاطر نشان شده از جمله کرامات اولیاست. و آنچه برای اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ اتفاق افتاده نمونه هایی از کرامت هستند.

۱- بسیاری از اهل کلام امور خارق العاده را جز برای انبیاء اثبات نمی کنند (شرح العقیة الطحاویة ص ۱۵۸).



**نورانی شدن چوبدستی**

از جمله این اصحاب اُسَید بن حُضیر، و عُبَّاد بن بشر نقل می کنند به خاطر نیازی به حضور رسول الله ﷺ شرفیاب شدند، بعد از سپری شدن مدتی از شب تاریک هر دو از حضور سرورمان خدا حافظی کرده و با عصایی چوبی راهی منزل شدند، اما عصای یکی از آنها از نور و روشنی آنچنانی برخوردار شد که در پرتو آن تا وقت جدایی هر دو از آن بهره گرفتند، و چون وقت جدا شدن رسید هر دو عصا نور افشانی کرده و هر کدام در پرتو نور عصای خود به منزل و نزد عیالش برگشت (روایت بخاری)<sup>(۱)</sup>.

**غذای مبارک**

ابوبکر صدیق رضی الله عنه سه مهمان از اهل صفه را همراه با خود به منزل برد، چون رسول خدا به مسلمانان دستور داده بود که از آنها به عنوان مهمان پذیرایی کنند، ابوبکر به نزد رسول خدا برگشت تا عیالش از آنها پذیرایی بعمل آورند، بعد از مدتی طولانی وقتیکه به منزل برگشت همسرش گفت: چرا زود پیش مهمانها برگشتی؟ گفت: مگر ایشان را شام نداده ای؟ گفت: آنها از صرف غذا امتناع کردند تا تو بر میگردی، ابوبکر خشمگین شد و سوگند یاد کرد که هرگز آن را میل نکند، سپس زنش هم به همانصورت قسم یاد کرد، و میهمانان نیز سوگند یاد کردند که غذا را میل نکنند، ابوبکر گفت: این کار از شیطان است، پس دستور داد غذا بیاورند و همه شروع کردند به خوردن، ولی هر لقمه ای که بر می داشتند در زیر آن با بیش از آن مقدار جایش پُر می شد، به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس! این چیست؟ گفت: قسم به روشنی چشمم الآن سه برابر اوّل است، همه سیر شدند و بقیه را نزد رسول خدا فرستاد و یادآور شد که او هم از آن میل نمود <sup>(۲)</sup>.

۱- مشکاة المصابیح (۱۹۷/۳).

۲- متفق علیه بخاری و مسلم، مشکاة المصابیح (۱۹۸/۳).

این اکرام و احترام خدا بود به ابوبکر صدیق رضی الله عنه زیرا که دارای فضل و تقوا بود و بعد از سوگند بر اینکه غذا را میل نکند در خشم افراط نکرد، و بینی شیطان را به خاک مالید، و خداوند هم او را مورد احترام و تکریم قرار داد.

### سفینه و شیر

سفینه که برده‌ی آزاد شده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود در سرزمین روم سپاه مسلمین را گم کرد و اسیر شد، سپس فرار کرد و به جستجوی سپاه اسلام پرداخت، ناگهان با شیر درنده‌ای برخورد، گفت: ای ابا الحارث (کنیه‌ی شیر) من مولای رسول خدا هستم، سرگذشتم چنین و چنان است، شیر دنبش را تکان داد تا در کنارش قرار گرفت و رفتند، هر جا صدایی می شنید بطرفش مایل می شد، سپس به کنار سفینه بر می گشت تا به لشکر اسلام رسید، بعد شیر برگشت (۱).

### فریاد مدینه در شام طنین انداخت

و این عمر بن خطاب است که لشکری را به فرماندهی مردی به نام ساریه اعزام می کند و زمانی که در مدینه خطبه می خواند ناگاه فریاد بر آورد و گفت: «یا ساریه الجبل» یعنی ای ساریه مواظب سمت کوه باش، بعد از مدتی فرستاده‌ی سپاه اسلام از راه رسید و عرض کرد: ای امیر المؤمنین با دشمن درگیر شدیم و ما را در هم کوبیدند، ولی ناگهان صدایی طنین انداز شد که گفت: «یا ساریه الجبل» بر کوه تکیه زدیم و خداوند متعال آنها را شکست داد (۲).

۱- تبریزی در شرح مشکاة المصابیح می گوید: در شرح السنّة روایت شده و محقق می گوید: حاکم شبیه این را روایت کرده و گفته بر شرط مسلم صحیح است، و امام ذهبی هم موافقت نموده، و همی‌نطور است که گفته اند (مشکاة المصابیح ۳/۱۹۹).

۲- تبریزی می گوید: بی‌هقی این را در دلائل النبوة روایت کرده و محقق المشکاة می گوید: ابن عساکر با سند حسن شبیه همی‌ن را روایت کرده است.

## مجموعه‌ای از کرامت‌های اولیاء

شیخ الاسلام ابن تیمیه غیر از موارد فوق مجموعه‌ای از کرامت‌های اولیاء را یادآور شده که ما به ذکر برخی از آنها اکتفاء می‌کنیم (۱):

حیب بن عدی در مکه‌ی مکرمه در دست مشرکین اسیر بود و در زندان انگور می‌خورد در حالی که در تمام مکه انگور وجود نداشت.

أمّ ایمن بدون هیچ آب و غذایی، با زبان روزه، و تنها راهی سفر هجرت به مدینه شد، در راه از شدت تشنگی داشت می‌مرد، موقع افطار فرارسید در بالای سر خود صدایی احساس کرد و سر به آسمان بر آورد و دید سطلی بالای سرش معلّق است، سطل را گرفت و تا سیراب شد از آن آشامید، دیگر تا آخر عمرش هرگز احساس تشنگی نکرد.

براء بن مالک هرگاه دعا می‌کرد و بر خدا سوگند یاد میکرد خواسته و دعایش بر آورده میشد، و هرگاه در جهاد آتش جنگ زبانه می‌کشید، و مسلمین تحت فشار قرار می‌گرفتند، می‌گفتند: ای برء بر پروردگارت سوگند یاد کن که ما را یاری کند و بر آنها پیروز شویم و دستهایشان را ببندیم، سپس دعا می‌کرد، و دشمن شکست می‌خورد، در روز جنگ قادسیه گفت: پروردگارا قسمت میدهم آنها را اسیر کنیم و مرا اولین شهید این معرکه گردانی، پیروز شدند و برء شهید شد.

خالد بن ولید قلعه‌ی نفوذ ناپذیری را به محاصره درآورد، گفتند: تسلیم نمی‌شویم تا زهر نیاشامی، زهر را نوشید و زبانی به او نرسید.

وقتی که « زبیره » به خاطر اسلام مورد شکنجه قرار گرفت و جز استقامت بر اسلام چیز دیگری را نپذیرفت و چشمانش را از دست داد، مشرکین گفتند: لات و عزّی او را نابینا کردند، گفت: نه به خدا سوگند آنها نمی‌توانند مرا نابینا کنند، بلا فاصله خداوند بینایی را به چشمانش برگرداند.

حسن بصری رحمه الله از دست حجّاج بن یوسف ناپدید شد، شش دفعه وارد اتاقش شدند و او دعا می کرد، او را ندیدند و نیافتند، و علیه یکی از خوارج که او را آزار داد دعا کرد، بلا فاصله بر زمین افتاد و به هلاکت رسید.

و هنگامی که اویس قرنی وفات یافت در میان لباسهایش کفن هایی پیدا کردند که قبلاً وجود نداشتند، و چون در صدد حفر قبرش بر آمدند درون صخره ای قبر حفر شده و دارای لحد یافتند و بعد از پوشیدن آن کفنها بر تن ایشان او را در آن قبر دفن کردند.

### استقامت بر ایمان بزرگترین کرامت است

داشتن کرامت دلیل بر برتری آن شخص بر غیر خود نیست، زیرا گاهی خداوند متعال جهت تقویت ایمان به اشخاص ایمان ضعیف کرامت می دهد، تا ایمانشان را تقویت نماید، و نیازشان را بر آورده سازد، و کسانی هستند که از کرامت الهی برخوردار نیستند ولی ایمانشان از آنها کاملتر و از ولایت بزرگتری بهره مند هستند، از این رو بی نیاز از کرامت هدیه ای است که خدا به غیر ایشان اهداء نموده، بنابراین امور خارق العاده در میان تابعین بیش از صحابه وجود داشته، و نباید انسان چشم به راه کرامت و بهرمندی از خارق العاده باشد و همیشه فکرش را بدان مشغول گرداند، و بعّلت اینکه کرامت و امور خارق العاده ای به او بخشیده نشده غمگین باشد، واقعاً أبو علی جوزجانی چقدر راستگو بود آنجا که می گوید: «کن طالباً للاستقامة لا طالباً للكرامة...» یعنی استقامت و پابر جایی طلب کن و در پی کرامت و امور خارق العاده مباش، نفس تو بر طلب کرامت سرشته شده، اما پروردگارت استقامت و ثابت قدمی را از تو می خواهد، برخی از کسانی که گفته اش را خوب فهمیده اند گفته اند: یک اصل بزرگ در این موضوع است، و رازی است که بسیاری از اهل سلوک و طلب از حقیقت آن غافلند<sup>(۱)</sup>.

۱- مجموع الفتاوی شیخ الاسلام (۳۲۰/۱۱).

## خوارق و امور شیطانی<sup>۱</sup>

بسیاری از مردم گمراه شده و گمان می کنند امور خارق العاده توسط هر کس اعمال شود او از اولیاءالله و صالحین محسوب می شود، مانند خیلی از افرادی که در هوا پرواز، یا بر روی آب راه، و امثال این کارها را انجام می دهند، در حالی که این افراد فاجرتترین و گناه کارترین مردمند، و حتی گاهی ادعای نبوت میکنند، مانند مروان دمشقی که در زمان عبدالملک بن مروان در شام قیام کرد و ادعای پیامبری نمود، و کارهای خارق العاده ای از خود بروز داد؛ چون گاهی پاهایش را با زنجیر می بستند ولی رها میشد، او را با اسلحه می زدند ولی در او اثر نمی کرد، و سنگ مرمر را با دست لمس میکرد شروع به تسبیح گفتن می کرد، و مردان پیاده و سواره در هوا به مردم نشان می داد و می گفت: اینها فرشته هستند، اینها و امثال آن کار شیاطین هستند، ازاین رو هرگاه برخی از افراد در وقت ظهور آن احوال شیطانی حاضر می شدند و ذکر خدا می کردند و «آیة الكرسي» یا قسمتی دیگر از قرآن را قرائت می کردند این احوال خارق العاده باطل می شد، و همین حارث دمشقی و مدعی پیامبری و کذاب وقتی که ازسوی مسلمانان دستگیر شد تا او را به قتل برسانند با رمح ضربه ای به او زدند ولی رمح در بدنش نفوذ نکرد، عبد الملک گفت: تو بسم الله نگفتی، پس قاتل با نام خدا ضربه اش را بر او وارد ساخت و از پای در آمد و به هلاکت رسید<sup>(۲)</sup>.

همچنین دجال مسیح با اظهار امور خارق العاده هر بیننده ای را سرسام و حیرت زده می کند، با این حال ادعای خدایی می کند.

از این رو خارق العاده بر اولیاء بودن دلالت نمی کند، زیرا خداوند کرامت را به سبب ایمان و پرهیزکاری و استقامت بر اطاعت از دستورات الهی به بنده اش می بخشد، ولی زمانی که بعثت کفر و شرک و طغیان و ظلم و فسق کسی امور خارق العاده انجام می دهد احوال شیطانی است نه کرامت رحمانی.

۱- برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب ما (عالم الجنّ و الشّیطانیین) مراجعه کن.

۲- به مجموع الفتاوی (۲۸۴/۱۱-۲۸۵) مراجعه کن.

## دوم: بشارت امت‌های سابق

خداوند متعال می فرماید:

﴿ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُمُ اللَّهُمُّ عَلِمَتُوا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ (شعراء: ۱۹۷)

یعنی: آیا همین نشانه برای (ایمان آوردن) ایشان کافی نیست که علمای بنی اسرائیل (به خوبی) از آن آگاهند؟!.

این آیه بیان یکی از دلایل روشن راستی و صداقت پیامبر ﷺ و حقانیت دین و شریعت او آگاهی و علم علمای بنی اسرائیل است نسبت به او که در کتابها و مراجع دینی ایشان مکتوب و محفوظ است، همانگونه که می فرماید:

﴿ وَإِنَّهُ لَفِي زُجُرِ الْأُولَئِينَ ﴾ (شعراء: ۱۹۶)

یعنی: (وصف) این قرآن در کتابهای پیشینیان (از قبیل تورات و انجیل) موجود است.

## قرآن از بشارت پیامبران سابق به محمد ﷺ خبر می دهد

این قرآن از جانب پروردگار دانا و خبیر مطلق نازل شده به ما خبر ذکر محمد و امت او در کتابهای آسمانی سابق موجود است و پیامبران پیشین آمدنش را بشارت داده اند، همانگونه که جمعی از مفسرین قرآن از آیهی ذیل چنین استنباط می کنند که خداوند متعال از کلیه پیامبران عهد و پیمان گرفته که اگر محمد ﷺ در زمان حیات او برگزیده شد قاطعانه به او ایمان بیاورند، و جهت پیروی از شریعت و رسالت او شریعت خود را رها کنند، بنا براین ذکر او نزد همه پیامبران پیشین موجود بوده، آیه چنین می فرماید:

﴿ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴾ (آل عمران: ۸۱).

یعنی: (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از (یکایک) پیغمبران (و پیروان آنان) گرفت که چون کتاب و فرزانیگی به شما دهم و پس از آن

پیغمبری آید و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (و بدیشان) گفت: آیا (بدین موضوع) اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم (و فرمان را پذیرائیم. خداوند بدیشان) گفت: پس (برخی بر برخی از خود) گواه باشید و من هم با شما از زمره گواهانم.

### دعوت ابراهیم علیه السلام

از عرباض بن ساریه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « نام من زمانی نزد خدا به عنوان خاتم النبیین مکتوب بود که هنوز آدم با گل و لای ترکیب بود، و به شما خبر خواهم داد که ابتدای کار من از کجا شروع شد، از ابتدای دعوت ابراهیم و بشارت و مژدگانی عیسی و رؤیای مادرم که قبل از به دنیا آوردنم در خواب دید نوری از او به دنیا می آید که قصرهای شام را روشنی بخشید، همه اینها آمدنم را بشارت داده اند»<sup>(۱)</sup>.

همچنین خداوند متعال خبر می دهد که چون ابراهیم خلیل الرحمن و پسرش اسماعیل مشغول بنای کعبه بیت الله الحرام بودند دعای کردند، و دعایشان در این آیه بیان شده که می فرماید:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾  
 رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ  
 الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
 وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۲۹﴾﴾ (بقره: ۱۲۷-۱۲۹).

یعنی: و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند (و در اثنای آن دست دعا به سوی خدا برداشته و می‌گفتند): ای پروردگار ما! (این عمل را) از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا (به گفتار و نیات

۱- در شرح السنّة روایت شده، مشکاة المصابیح تبریزی ۱۲۷/۳، و شیخ ناصر الدّین البانی می‌گوید: حدیث صحیح است.

ما هستی. ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر منخلص و منقاد (فرمان) تو باشیم، و از فرزندان ما ملت و جماعتی پدید آور که تسلیم (فرمان) تو باشند، و طرز عبادات خویش را (در کعبه و اطراف آن) به ما نشان بده و (اگر نسیان و لغزشی از ما سر زد) بر ما بیخشای (و در توبه را بر رویمان باز گذار)، بی گمان تو بس توبه پذیر و مهربانی. ای پروردگار ما! در میان آنان (که از دودمان ما و منقاد فرمان تویند) پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان فرو خواند و کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار شریعت و مقاصد آن) را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید، بی گمان تو عزیزی و حکیمی (و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمتی است).

خداوند دعای ابراهیم خلیل و پسرش اسماعیل را پذیرفت و محمد ﷺ نتیجه‌ی آن دعای مستجاب بود. تورات موجود هم علی رغم آن همه تحریف و تغییری که در آن صورت گرفته هنوز حاوی بخشی از این بشارت است، در آنجا می گوید: خداوند دعای ابراهیم را در رابطه با اسماعیل قبول کرد، در (سفر تکوین اصحاب هیفدهم ستون (۲۰) میگوید: «اما در مورد اسماعیل قبول کردم، اینک او را فزونی و ثمره می دهم، و دودمانش را بسیار می افزایم، دوازده رئیس از او به دنیا می آید، و او را امت بسیار بزرگی می گردانم».

این نصّ در (تورات سامریه) با الفاظی شبیه به آنچه اینجا ثبت کرده ایم وارد شده، و ترجمه‌ی تحریفی عبری این عبارت چنین است: « اما در باره‌ی اسماعیل شنیدم و پذیرفتم، اینک او را برکت و فزونی بخشیدم با «مادماد»<sup>(۱)</sup>. و ابن القیم خاطر نشان ساخته که برخی از نسخه های قدیمی تورات این نصّ را آنگونه ذکر کرده اند که ما اینجا یادآور شدیم.

این بشارت از چند جهت بر پیامبران ﷺ دلالت می کند:

۱- نبوة محمد من الشکّ الی الیقین ص ۲۵۰، و محمد نبی الاسلام ص ۳.



اول: این امت بزرگ حتماً نزد خدا مسلمان هستند، چون چنین امتی از نسل و دودمان اسماعیل جز بعد از بعثت پیامبر اسلام، و نشر و توسعه‌ی مسلمین در مشرق و مغرب بوجود نیامد.

دوم: این عبارت عبری «مأدمأد» با صراحت کامل نام پیامبر اسلام را بیان کرده، مترجمین این واژه را ترجمه تحریفی کرده اند به « بسیار بسیار»، ولی واقعیت امر این است که کلمه « محمّد » است تلفظ عبری آن « مؤدمؤد » است که به تلفظ عربی نزدیک است.

سوم: جمله‌ی « دوازده رئیس از او به دنیا می آید » با فرموده‌ی رسول خدا مطابق است که می فرماید: دوازده خلیفه و جانشین رهبری امور این امت را بر عهده خواهند گرفت که همه از قریش هستند.

### بشارت موسی علیه السلام

از زمان قدیم خبر یقینی آمدن پیامبر امّی و درس ناخوانده توسط موسی علیه السلام به قوم بنی اسرائیل رسیده، مبعوث شدن و صفات و ویژگیها و روش رسالت آسمانی او، و چگونگی و خصوصیات امت او، و آنان را به کار نیک دستور می دهد و از کار زشت باز می دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال و ناپاکها را بر آنان حرام و بند و زنجیر را از دست و پا و گردن هر کس از بنی اسرائیل که به او ایمان می آورند به در می آورد، که خدا می دانست بسبب گناه و نافرمانیها آن بند و زنجیرها سخت احکام بر آنها فرض می گردد، و هنگامی که به آن پیامبر بزرگوار ایمان آوردند سختگیریها را از آنها بر می دارد، همچنین پیروان این پیامبر خاتم پرهیزکارند، و زکات اموالشان را می پردازند، و به آیات خدا ایمان و یقین دارند، و می دانستند کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند، و وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام دارد و همسان نور مایه هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارانند.

خداوند متعال فرمود:

﴿ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدَّنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيَ أُصِيبُ بِهِ  
 مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ  
 هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي  
 التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ  
 عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ  
 وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ ﴾

(اعراف: ۱۵۶ و ۱۵۷).

یعنی: (خدا به موسی) فرمود: عذاب خود را به هرکس که (گناه کند و توبه نکند و خود) بخوادم میرسانم، و رحمت من هم همه چیز را در برگرفته (و در این سرای شامل کافر و مؤمن می‌گردد، اما در آن سرای) آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات (کتابهای آسمانی و نشانه‌های گسترده جهانی) ایمان بیاورند. (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امی (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد بند و زنجیر (احکام طاقت‌فرسای همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ایشان به در می‌آورد (و از غل استعمار و استثمارشان می‌رهاند). پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایه هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارانند.

### بقیه‌ی بشارات تورات

بقیه‌ی بشارات تورات به بعثت پیامبر خاتم محمد ﷺ چنین است: در سفر الاصحاح (۱۸) ستون ۱۸-۱۹ آمده است: خداوند به موسی فرمود: «برای بنی

اسرائیل پیامبری را از وسط برادرانشان برمی‌گزینم مثل تو، و کلام خود را بر زبان او قرار می‌دهم، به آنچه او را توصیه نموده‌ام سخن می‌گویند، و از انسانی که این کلام را نشنود که به نام من بدان سخن می‌گوید خواستارم که بشنود».

دلالت این عبارت تورات بر بشارت به پیامبر ما بدین صورت است که بیان می‌کند او از پسران اسماعیل است که برادر بنی اسرائیل می‌باشد، چون اسحاق جد، و اسماعیل و اسحاق برادر همدیگر بودند، سپس او در وسط نسب عرب بود، و اینکه می‌گوید: «مثل توست» یعنی مثل تو دارای شریعت الهی است، و محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا کلامش را بر زبانش گذاشت، درس ناخوانده و بی‌سواد بود و هرگز از روی کتاب و نوشته چیزی نخواند، بلکه خداوند کلام خود را به او وحی و الهام می‌کرد و بعد از حفظ آن تلاوتش می‌کرد، پیامبر فرستاده شده بسوی تمام مردم جهان است، و از بنی اسرائیل درخواست شده که از او پیروی، شریعتشان را جهت پیروی همه جانبه از شریعت او ترک کنند، هر کس اطاعت نکند خداوند عذابش می‌دهد، «انسانی که کلامی را نشنود که او به نام خدا بدان سخن می‌گوید مورد بازخواست خدا قرار می‌گیرد».

از جمله دلایلی که به ما می‌فهماند بشارت باقیمانده‌ی بشارت بزرگی است که خداوند به موسی وحی فرمود، و قرآن کریم از آن سخن می‌گوید این است که بشارت در جایگاه معین وارد شد، و هنگامی که موسی هفتاد مرد را از میان قوم خود (به نمایندگی از سوی آنان) برای میعادگاه خداوند برگزید، و چون درخواست دیدن خدا را مطرح کردند در آنجا زمین لرزه‌ای درگرفت، و موسی به دعا و نیایش پرداخت و از خدا خواست آنها را زنده گرداند که بر اثر زمین لرزه از بین رفتند، از این رو خداوند مردان نماینده‌ی بنی اسرائیل به میعادگاه را بعد از توسل و نیایش موسی دوباره زنده کرد و آیه فرمود: «عذاب خود را به هر کس که (گناه کند و توبه نکند و خود) بخواهم میرسانم، و رحمت من هم همه‌چیز را در بر گرفته (و در این سرای شامل کافر و مؤمن می‌گردد، اما در آن سرای) آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات (کتابهای آسمانی) ایمان بیاورند. (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که

پیروی می‌کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امّی وصف او را در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند و.....».

اگر به تورات سفر خروج مراجعه کنید مشاهده خواهید کرد که خدا این بشارت را به موسی وحی فرمود بعد از آنکه به میعادگاه رفت، و تورات از چیزی نزدیک به همین زمین لرزه خبر می‌دهد آنجا که می‌گوید: « صداهایی به گوش همه رسید و صدای بوق شنیدند، وقتی به کوه نگاه کردند دیدند همه را دود فراگرفته، همه آن را نگاه کردند و پراکنده گشتند، و بعد از آن ایستادند.... » (سفر الخروج الاصحاح (۲۰) از تورات سامریه).

### بشارت عیسی علیه السلام

خداوند متعال در قرآن مژده‌ی پیامبران که عیسی مسیح آمدنش را بشارت داد، بیان می‌کند

﴿ وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾ ﴾ (صف: ۶).

یعنی: و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم. اما هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلائل متقن، به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است.

احمد که در آیه‌ی فوق از زبان عیسی ذکر گردیده یکی از نامهای پیامبر بزرگوارمان است، همانگونه که در صحیح بخاری ثبت است جُبیر بن معطم روایت می‌کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید می‌فرمود: « إِنَّ لِي أَسْمَاءَ، أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْكُفْرَ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَيَّ قَدَمِي وَأَنَا الْعَاقِبُ »<sup>۱</sup>.

۱- مسلم هم شبیه این را روایت کرده، تفسیر ابن کثیر ۶/۶۴۶.

یعنی: من چند نام دارم، من محمد هستم، احمد هستم، ماحی یعنی کسی که خداوند کفر را به وسیله او من محو و نابود میکند، حاشر هستم چون مردم بعد از من حشر می گردند، و من عاقب و خاتم پیامبران هستم.

دو مثل تورات و انجیل

خداوند در تورات و انجیل دو مثل برای محمد و اصحابش بیان می دارد:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَجٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَتَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزَّاعِقَ لِيُغِظَ بِهمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ ﴾ (فتح: ۲۹).

یعنی: محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می بینی. آنان همواره فضل خدای را می جویند و رضای او را می طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی ایستند، و همواره جوانه می زنند، و جوانه‌ها پرورش می یابند و بارور می شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می دهد.

### بشارتهای تورات

توراتی که امروزه در دسترس مردم قرار دارد، بدلیل اختلاف و ناهمگونی که در موارد متعددی نسخه ها و چاپهای گوناگونشان با هم دارند. تحریف شده و دگرگون یافته است.

تورات سه نسخه ی: عبری، یونانی و سامری دارد، هر فرقه ای ادعای صحت نسخه ی خویش را دارند و بس، علاوه بر اختلافات واضحی که بین توراتها و ترجمه هایشان موجود است. این تحریف و دگرگونیها موجب از بین رفتن بخش عمده ای از بشارتها شده بطوری که هیچ نشانه و اثری از آن باقی نماند، ولی با این وجود هم بشارتهای فراوان در آنها باقی است بطوریکه بر هیچ ژرف اندیشی پوشیده نبوده، و در صورتیکه بدون تعصب و پیروی از هواهای نفسانی با سیره و زندگی رسول خدا مطابقت شود روشن می گردد.

### نام رسول خدا با صراحت در تورات ذکر شده است

برخی از اشارات تورات به نام محمد تصریح نموده اند که برخی از علمای مسلمان به این حقیقت پی برده اند، ولی تحریفهای پیوسته ای که بر این کتاب صورت می گیرد آن نصوص را از میان برداشته، مانند این عبارت که در (سفر اشعیا)<sup>(۱)</sup> ذکر شده: « من فرمان تو را محمد قرار می دهم، ای محمد، ای تقدیس کننده پروردگار، اسم تو از ابد موجود است»، و این جمله ی اخیر با حدیث فوق الذکر موافق است که فرمود: « من پیامبر بودم درحالی که هنوز آدم در ترکیبات خاک بود»<sup>(۲)</sup>.

همچنین در (تورات عبری، اصحاح سوّم از سفر حبقوق)<sup>(۳)</sup> آمده است: « زمین را از ستایش احمد سرشار کردم، گردن ملتها را به تصرف او در می آورم». و در نسخه ی قدیمی چاپ سال ۱۸۴۸م، و یکی دیگر از نسخه های بیروت چاپ ۱۸۸۴م، و نسخه های قدیم دیگر مشاهده میشود در سفر حبقوق همین عبارت با صراحت و وضوح کامل می گوید: « مسلماً بها و ارزش محمد آسمان را روشن و منور ساخته، و زمین را ستایش و ذکر نیک او پر کرده،.....صدایت در

۱- کتاب الجواب الصحیح ص ۳/۳۲۶.

۲- محمد نبی الاسلام ص ۱۸.

۳- کتاب الجواب الصحیح ص ۳/۳۱۳.

جویبار ها و دریا ها طنین انداز است، ای محمد نزدیک شو، واقعاً کوهها چون تورا دیدند لرزیدند.»

### ذکر پیامبر ﷺ با اوصافی که تنها متعلق به اوست

گاهی در تورات محل بعثت رسول خدا ذکر می شود، همانگونه که در (سفر التثنیه اصحاح سی و سه) آمده است: «پروردگار از جانب سینا روی آورد و ساعیر را روشنی بخشید، و کوه فاران متجلی و روشن شد.»

سینا همان جایی است که خدا با موسی سخن گفت، و ساعیر محل وحی خدا به عیسی، و فاران کوههای مکه است که از آنجا خدا به محمد ﷺ الهام فرستاد، به دلیل نصوص تورات. و خداوند نام این اماکن مقدسه را در این آیه جمع آوری کرده که می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ ۱ وَطُورِ سَيْنِينَ ۲ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۳﴾ (تین: ۱-۳).

یعنی: سوگند به انجیر و زیتون! و سوگند به طور سینین! و سوگند به این شهر امین (مکه)!.

همچنین تورات مکانی را که در آنجا به رسول خدا وحی وحی شد تعیین کرده و در (سفر اشعیا، اصحاح (۲۱)) آمده است: «وحیی در جهت بلاد عرب در وعر است»، حال آنکه آغاز وحی در سر زمینهای عرب در وعر در غار حراء شروع شد.

در اینجا تورات به هجرت رسول خدا ﷺ اشاره و جهت و سمتی که بدان هجرت نمود بیان شده: «ای ساکنان سرزمین تیماء جهت ملاقات با تشنه ها آب بیاورید، و به فراریان نان بدهید که درمقابل شمشیر فراری شده اند، در مقابل شمشیر کشیده شده، و در برابر کمان کشیده شده، و جنگ شدید.»

تیماء از نواحی مدینه منوره است، و چنانچه با دقت به این نص نگریست واضح است که از هجرت رسول خدا سخن می گوید.

همچنین دنباله‌ی متن سابق چنین است: «این را اینگونه سرورم به من گفت، در مدت سالی همچون سال اجیر که مجد قیدار را به فنا و نابودی می کشد، و

بقیه‌ی کمانهای قهرمانان بنی قیدار کم می شوند، چون پروردگار خدای اسرائیل سخن گفت».

این نص تورات از جنگ بدر سخن میگوید، چون بعد از یک سال مانند سال اجیر از تاریخ واقعه‌ی جنگ بدر اتفاق افتاد، و مجد و سروری قیدار که فرزندان اسماعیل بودند به فنا و نابودی کشیده شد، و بنی قیدار اهل مکه هستند، که بعد از جنگ بدر کمانداران قریش کم شدند.

#### *اشاره به یکی از نشانه‌های بارز محل هجرت رسول خدا*

برخی از عبارتها و نصوص تورات به مکان هجرت رسول خدا ﷺ اشاره دارد، همان‌گونه که در (سفر أشعیا اصحاح (۴۲)) آمده است: «مردم و شهرهایشان صدایش را بلند می‌کنند، شهر محل سکونتش قیدار است، تا ساکنان سالع بر سر کوهها به زمزمه و ستایش پروردگار پردازند».

قیدار یکی از فرزندان اسماعیل است همان‌گونه که در (سفر تکوین، اصحاح (۲۵) شماره ۱۳) آمده است.

و سالع کوه ترک خورده ای است در مدینه.

و زمزمه اذان است که پیوسته هر روز پنج بار فضا را میشکافد، و نیز تکبیر و تحمیدهای عیدها و سحرگاه و شامگاهان است که از دهان و لب‌های پاک اهل مدینه‌ی منوره در جنب کوه سلع به فضا برمی‌خیزد.

#### *اشاره‌ی تورات به اموری که توسط رسول خدا اجرا شد*

نصوص تورات به نشر و گسترش دعوت پیامبر اسلام و برخی از فعالیت‌های ایشان اشاره کرده، در (سفر حبقوق اصحاح سوّم) آمده است: «الله از تیمان آمد و قدوس از کوههای فاران، شهرت جلال و عظمت او آسمانها را در بر گرفت، و زمین مملو از تسبیح وی، و دستش درخشان و شعاعهایی همچون نور دارد، و آنجا قدرتش نورافشانی میکند، در جلو او وبا رفت، و تب و لرز از نزدیک پاهایش خارج شد، توقف کرد و زمین را مقایسه کرد، نگاه کرد و ملت‌ها را به لرزه در آورد، و کوههای



زمانه (دولتهای بزرگ و امپراتورها) را خرد کرد، و صخره های آبی (دولتهای کوچک) را خاموش کرد».

این بشارت از پیروزی بزرگی که نصیب رسول خدا ﷺ و پیروانش شد، و از توسعه و گسترش دعوت او در همه نقاط جهان خبر می دهد، همانگونه که به خرد شدن کوههای بزرگ زمانه که منظور کشورهای بزرگ است، و خاموش شدن صخره های آبی یا تپه که منظور دولتهای کوچک است اشاره می کند، و تمامی اینها تحقق یافتند، این بشارت به دو مسأله اشارت دارد که هر کس با سیره و سنت رسول خدا آشنایی کافی داشته باشد آن را درک می کند، آن دو عبارت است از: درخششی همچون نور ازدسته های او، و رفتن وبا در جلو او و بیرون رفتن تب در اطراف پاهایش.

#### درخشش نوری که از دستهایش نورافکنی می کند

نص تورات می گوید: « تَلَأُوْ شِعَاعِ نُوْرٍ اَز دَسْتِ اَوْ پَرْتُو اَفْکَنی مِی کَنَد، و اَنجَا قَدَرْتَش نُوْر و رُوْشَنی مِی دَهْد، » سپس می گوید: « تَوْقَف کَرْد و زَمِیْن رَا مَقْیَاسَه کَرْد، نِگَاه کَرْد و مَلْتَهَا رَا بَه لَرزَه دَر اَوْرَد... »، آنچه که من از این نص درک می کنم این عبارت تورات از حادثه ای سخن می گوید که در جنگ خندق اتفاق افتاد، آنگاه که صحابه ی بزرگوار در اثنای حفر خندق از شکستن و حفر سنگ بزرگی عاجز و ناتوان شدند و رسول خدا ﷺ جلو رفت و با وارد ساختن ضربه ای بزرگ بر آن یک سومش را جدا کرد و نور از آن خارج شد، پس رسول خدا تکبیر گفت و بدنبال او صحابه با صدای بلند تکبیر گفتند، بعد ضربه ی دوّم و سوّم را بدان وارد نمود، و رسول خدا ﷺ فرمود: در پرتو شعاع نور اوّل قصرهای شام، و با نور دوّم قصرهای فارس و نور سوّم دروازه های صنعاء را روشن کردند و همه را دیدم.

نسائی و امام احمد با سند حسن از حدیث برآء بن عازب روایت کرده اند که گفت: هنگامی که رسول الله ﷺ فرمان داد خندق را حفر نماییم، درون خندق با صخره ی بزرگی برخورد نمودیم که با کلنگ و ابزارهای کار نمی توانستیم آن را

بشکنیم، از راهچاره درمانده و نزد رسول خدا شکوا کردیم، ایشان آمدند و کلنگی را به دست گرفتند و فرمود: «بسم الله» و با ضربه ای یک سوّم سنگ را جدا ساخت و فرمود: «الله اکبر کلیدهای شام به من اهداء گردید، و در این لحظه قصرهای سرخس را می بینم» سپس ضربه دوّم را زد و یک سوّم دیگر را قطع نمود و فرمود: «الله اکبر، کلیدهای فارس هم به من اهداء گردید، به خدا سوگند اکنون قصر سفید مدائن را می بینم»، سپس فرمود: «بسم الله وبقیه ی سنگ را خرد کرد و فرمود: الله اکبر کلیدهای یمن به من اهداء گردید، به خدا سوگند در این لحظه از اینجا دروازه های یمن را می بینم (۱)».

و در روایت طبرانی آمده است: «به سنگ بزرگ زد و جرقه ای از آن برخاست، تکبیر گفت و مسلمین هم تکبیر گفتند، همچنین در آن روایت ذکر شده که برق اوّل قصرهای شام را برایش روشن کرد، و فرمود: جبرئیل مرا گفت که امت بر آن محلها سیطره خواهند یافت...» (۲).

در این نصّ تورات تأمل کن و باری دیگر در آن بیندیش: «درخشش شعاعی همچون نور از دست او، و اینجا قدرت او روشن شد،... توقف کرد و زمین را مقایسه مرد و نگاه کرد...».

سپس در حدیث فوق تأمل کن، آیا این واقعه تعبیر این بشارت تورات نیست؟!.

### رفتن وبا و خارج شدن تب

این بشارت می گوید: «بیماری وبا در جلو او می رود، و تب و لرز از نزد پاهایش خارج میگردد»، به خدا سوگند این بشارت صریح است و تأویل بردار نیست، چون قبل از قدوم رسول خدا به مدینه، بیماریهای تب آور آنجا از شهرت خاصی برخوردار بود، همانگونه که ابن عباس در حدیثی روایت می کند: رسول خدا و اصحاب جهت انجام غمراهی معروف به غمراهی قضاء وارد مکه شدند مشرکین

۱- فتح الباری ۷ / ۳۹۷.

۲- منبع سابق.

گفتند: « گروهی نزد شما آمدند که تب و لزر مدینه آنها را ضعیف و ناتوان کرده » روایت بخاری (۱).

اولین بار که رسول خدا ﷺ و اصحاب به مدینه وارد شدند به این بیماریهای تب آور مبتلا شدند، و رسول خدا ﷺ دعا کرد و از پروردگار خواست که بیماری تب آور را از میان بر دارد.

عائشه رضی الله عنها روایت می کند که وقتی رسول خدا و اصحاب گرامی او به مدینه هجرت نمودند ابوبکر و بلال بیمار شدند، فرمود: نزد آنها رفتم و از ایشان احوالپرسی کردم و گفتم: پدر چطوری؟ ای بلال حالت چطور است؟ (۲)، هرگاه که ابوبکر تب می گرفت می گفت:

کلّ امریء مُصَبِّحٍ فی أهله والموت أدنی من شراک نعله

یعنی: هر انسانی حتی اگر همراه خانواده اش هم باشد، مرگ از بند کفشانش به او نزدیکتر است.

و هرگاه تب بلال آرام می شد سرش را بلند می کرد و می گفت:

ألا لیّت شعری هل ابیّت لیلة  
و هل أردن یوماً میاه مجنة  
بوادٍ و حولی اذخر و جلیل  
و هل یبدون لی شامة و طفیل

یعنی ای کاش می دانستم آیا شبی دیگر را در دره ای سپری میکنم که اذخر و طفیل در کنارم باشند؟

یا آیا روزی دیگر وارد آبهای مجنه می شوم، و آیا باری دیگر شامه و طفیل را می بینم؟

عائشه فرمود: نزد رسول الله رفتم و قضیه را به عرض ایشان رساندم، فرمود:

« اللهم حبّب الینا المدینة کحبنا مکة أو أشد، و صححها، و بارک لنا فی صاعها ومدّها، و انقل حماها فاجعلها فی جحفة » (۳).

۱- فتح الباری ۳ / ۴۶۹.

۲- این واقعه قبل از نازل شدن آیهای حجاب بود.

۳- روایت بخاری، فتح الباری ۷ / ۲۶۲.

یعنی خدایا مدینه را برای ما دوست همچون مکه یا بیشتر برای ما دوست داشتنی کن، و آن را سالم و تندرست گردان، و در پیمان‌های آن برکت و فزونی بخش، و بیماریهای تب دارش را به جحفه منتقل گردان.

و امام بخاری در روایت آخر کتاب حج افزوده که فرمود: «خدایا نفرین کن عتبه و ربیعه و شیبه و ربیعه و امیه بن خلف را، همانگونه که مرا بسوی سرزمین وبا بیرون راندند»<sup>۱</sup>.

بنابراین یثرب محل بیماری های تب آور بود، و شاید کمتر کسی بود که وارد آنجا شود و مبتلا به بیماری عفونی نگردد، اما خداوند دعای پیامبرش را اجابت فرمود و بیماریهای عفونی را از آنجا منتقل نمود، و سلامتی و تندرستی را جایگزین کرد، طاعون و دیگر بیماریهای واگیر عفونی را از مدینه منع نمود، همانگونه که در حدیث امام احمد در مسند از ابی عسیب مولای رسول الله ﷺ نقل می کند که فرمود:

«أتانی جبریل بالحمی و الطاعون، فأمسکت الحمی بالمدینة و أرسلت الطاعون الشام»<sup>(۲)</sup>.

یعنی جبرئیل با تب و طاعون نزد من آمد، بیماری تب آور را در مدینه نگه داشتم و طاعون را به شام فرستادم.

شاید نگه داشتن بیماری تب آور در مدینه در ابتدا بوده باشد، سپس دستور داد به جحفه ارسال گردد، یا اینکه منظور از نگه داشتن تب در مدینه بمعنی اطراف مدینه است که جحفه در نزدیکی مدینه واقع شده. خلاصه خیلی واضح و روشن است که این بشارت به همان صورت که تورات خبر داد به وقوع پیوست.

۱- فتح الباری ۷ / ۲۶۳.

۲- مسند امام احمد (۵ / ۸۱).

## بشارتهای جامع

گاهی بشارتها جامع و دربرگیرنده‌ی ذکر مجموعه‌ی ای از صفات رسول خدا هستند، مانند الهام خدا به او، اخبار امت و پیروزی نازل شده از آسمان، امداد فرشتگان، و موهبت‌های دیگر الهی از قبیل عروج به آسمان و غیره. از جمله‌ی این بشارتها بشارت دانیال است.

دانیال<sup>(۱)</sup> یهود را تهدید نموده و امت محمد را برایشان توصیف می‌نماید و می‌فرماید: «خداوند آنها را بر شما مسلط می‌گرداند و در میانشان پیامبری بر می‌انگیزد، و کتابی را بر آنها نازل می‌کند، و گردن شما را در دست آنها قرار می‌دهد (برده‌ی آنها می‌شودید)، شما را به حق به ذلت و خواری می‌کشاند، و مردان قیدار بصورت مجموعه‌هایی خارج می‌گردند، فرشتگان سوار بر اسبهای سفید همراه آنها هستند، پس شما را محاصره می‌کنند، و فرجام شما آتش خواهد بود، پناه بر خدا می‌بریم از آتش».

قیدار پسران اسماعیل بودند، و در زمین پخش شدند و بر سرزمین شام و جزیره و مصر و عراق سیطره یافتند، و روایات متواتر و غیر قابل تردیدی روایت شده که فرشته بر اسبهای سفید فرود می‌آیند همانگونه که در جنگ بدر و احزاب نازل شدند، و دانیال به اسم محمد تصریح نموده و می‌گوید: «ای محمد کمانهایت را بر خواهی کشید و تیرها به فرمان تو سیراب می‌شوند».

همچنین دانیال می‌گوید: «از خداوند درخواست کردم، و در پیشگاهش تضرع نمودم که برایم بیان کند چه بر سر بنی اسرائیل خواهد آورد، آیا از آنها توبه و بازگشت می‌پذیرد، و ملک را به ایشان بر می‌گرداند، و پیامبرانش را در میانشان مبعوث می‌گرداند، یا اینها به غیر ایشان می‌دهد؟ پس مُلک و قدرت در صورت جوانی زیبارو نردم نمایان گشت و گفت: سلام بر تو ای دانیال، خداوند می‌فرماید: همانا بنی اسرائیل مرا به خشم آوردند، و مرا نافرمانی کردند، و غیر از من خدایانی دیگر پرستش کردند، و بعد از علم و آگاهی به جهل و نادانی برگشتند، و بعد از راستگویی دروغگو شدند، پس بُخت النّصر بر ایشان یورش برد و مردانشان را به

۱- الجواب الصحیح (۳/ ۳۳۱، ۳/۴).

قتل رساند و عائله هایشان را به بردگی کشید، و مساجدشان را منهدم ساخت، و کتابهایشان را به آتش کشید، و کسان دیگر هم با آنها چنین کارهایی کردند، و من از آنها ناراضیم، و گناهانشان را نمی بخشایم، و همیشه در ناخشنودی و خشم من باقی می ماند، تا وقتی که مسیح پسر مریم عذرای بتول را روانه میکنم، و مهر لعنت و خشم را بر آنها می زنم، و برای همیشه ملعون، و ذلت و خواری بر آنهاست تا پیامبری از پسران اسماعیل را بر می گزینم که هاجر آمدنش را بشارت داده، و فرشتگانم را با بشارت به بعثتش نزد او فرستادم، و بسوی آن پیامبر وحی، نامها را به او می آموزم، و با تقوی و پرهیزکاریش آراسته و مزین می گردانم، و نیکی را شعارش قرار می دهم، و باطن و نهانش را پرهیزکاری و گفتارش را صدق و راستی، و سرشتش را وفا، و سیرت و روش زندگیش را میانه روی، و راه راست سنت او قرار می دهم، کتابی را به او اختصاص می دهم که تصدیق کنندهی کتابهای آسمانی پیشین است، و ناسخ برخی از محتویات آن کتابهاست، او را نزد خویش عروج می دهم، از آسمانی به آسمانی بلایش می آورم تا به درجات عالی میرسد، سپس نزدیکش کرده و به او سلام، و وحی می نمایم، سپس او را با خوشحالی و شادی و سرور بسوی بندگانم می فرستم، درحالی که همه آنچه را به او سپرده ایم محفوظ نگه داشته و از یاد نمی برد، و در اخبارش راستگو و درستکار است، و با گفتار نرم و شیرین و با موعظه‌ی زیبا مردم را بسوی توحید و یکتا پرستی فرا می خواند، نه درشت خو و نه خشن است، و نه در بازار سر و صدا راه می اندازد، و با هر کس که به وی روی آورد مهربان است، و قوم خویش را بسوی توحید و پرستش خالصانه من دعوت می کند، و آیات و نشانه هایم را به آنان اعلام، و تکذیبش می کنند، و در صدد آزار و اذیتش بر می آیند».

ابن تیمیه می فرماید: «سپس دانیال داستان رسول خدا ﷺ را از روی آنچه فرشته بر او دیکته کرده بود تا آخر این امت، و تا انقضای دنیا ادامه می دهد».

سپس می گوید: «این بشارت اکنون نزد یهود و نصاری است و آن را قرائت می کنند، و می گویند: هنوز صاحب این اوصاف ظهور نکرده».

## بشارتی از انجیل

و در انجیل متی اصحاح (۱۱) شماره (۱۴) آمده است: « اگر می خواهید قبول کنید این ایلیا مزعم است که می آید، کسی دارای گوش شنواست بشنود ».

رسول الله ﷺ به ما خبر داده که بین او و عیسی مسیح پیامبری دیگر نیامده، پس ایلیایی که عیسی بدان بشارت داده جز پیامبر اسلام نیست، و ایلیا طبق حساب حروف ابجد که یهودیان بسیار بدان علاقمند هستند برابر است با کلمه‌ی محمد.

و در صحاح (۱۴) شماره (۱۵) آمده است: « اگر مرا دوست دارید وصایای مرا نگه دارید، و من «معزی» دیگری را از پدر می خواهم تا برای همیشه همراه شما باشد»، و در لغات اجنبی « بارکلیتوس » آمده است که واژه‌ی بارکلیتوس یونانی کلمه‌ی تحریف شده‌ی « أحمد » است که از نامهای رسول الله ﷺ می باشد.<sup>۱</sup>

و در اصحاح یوحنا (۱۵) شماره (۲۶) آمده است: « هرگاه آن معزی آمد من او را می فرستم و از سوی پدر روح الحق سربرآرد به نزد شما می فرستم، او برای من گواهی می دهد»، بدان علت آمده است که پیامبر اسلام ﷺ به نبوت و رسالت عیسی مسیح شهادت می دهد، و روح الحق کنایه از پیامبر اسلام است، ولی این معنای وارد شده از ترجمه های جدید دقیق و درست نیستند، چون اصل این ترجمه ها از انجیلهای یونانی است که نوشته‌ی « بیرکلیتوس » هستند، اما در ترجمه های عربی چاپ سال چاپ ۱۸۲۱، ۱۸۳۱ و ۱۸۴۴ لندن « فارقلیط » آمده است که بیش از همه به عبارت یونانی مورد اشاره (أ) نزدیکتر است، اما ترجمه‌ی آن واژه ها به « معزی » در چاپهای جدید همان تحریفی است که خداوند در سوره‌ی نساء اهل کتاب را بدان مورد نکوهش قرار داده و می فرماید:

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَنفِرْنَا خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ  
وَلَكِن لَّمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء: ۴۶)

۱- محمد نبی الاسلام ص ۳۶.

۲- منبع سابق ص ۳۸.

یعنی: برخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند. ملاحظه می‌شود که اینجا قبل از جمله‌ی وارده در شماره (۲۶) این اصحاب در چاپهای جدید افتاده، ولی در چاپهای قدیم انجیل این جمله با صراحت آمده است: « اگر المنحنایی که خدا بسوی شما می‌فرستد آمد » و معنی المنحنما با زبان سریانی تحریف شده‌ی « محمد » (۱).

### بشارتهای دیگر انجیل (۲)

در (انجیل متی) اصحاب بیست و یکم آمده است: « ۴۲ یسوع به آنها گفت: آیا هرگز در کتابها نخوانده اید: سنگی که بنایان هوذا دور انداختند از جانب پروردگار گوشه و زاویه شد، این در چشم ما عجیب است. ۴۳ از این رو به شما می‌گویم: ملک و سلطنت خدا از شما گرفته می‌شود و به امتی داده می‌شود که کار سودآورش را انجام می‌دهد. ۴۴ هر کس از آن سنگ بیفتد له می‌شود، و هر کس آن سنگ بر او سقوط کند له و خردش می‌کند.»

این سنگ کسی جز رسول خدا محمد ﷺ نیست، در (صحیحین بخاری و مسلم) از ابوهریره و جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

« إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ لَبْنَةٍ مِنْ زَاوِيَةِ فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وَضَعْتَ هَذِهِ اللَّبْنَةَ؟ قَالَ فَأَنَا اللَّبْنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ.»

یعنی: نبی اکرم ﷺ فرمود: مثال من و سایر پیامبران مانند مردی است که ساختمانی را با بهترین شکل بسازد و کامل کند مگر جای یک خشت که آنرا خالی بگذارد، مردم وارد آن ساختمان می‌شوند و تعجب می‌کنند و می‌گویند: ای کاش! جای این خشت خالی نمی‌بود.

۱- منبع سابق ص ۳۹، شیخ الاسلام به تحقیق و پژوهش روایاتی پرداخته که عیسی آمدن پیامبر اسلام را بشارت داده، به کتاب الجواب الصحیح (۶/۴) مراجعه کن.

۲- نبوة محمد من الشک الی الیقین ص ۲۹۷.



ابن القیم فرمود: (۱) « در گفته‌ی عیسی مسیح در بشارتی دیگر تأمل کن: آیا نمی بینی سنگی که بناها او را به آخر انداختند تبدیل به گوشه‌ی ساختمان شد، چگونه با فرموده‌ی پیامبر ﷺ مطابقت دارد که می فرماید:

« إِنَّ مَثَلِي وَمِثْلَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي كَمِثْلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَتَمَّهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ مِنْهَا، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وَضَعْتَ هَذِهِ اللَّبْنَةَ؟ فَكُنْتُ أَنَا تِلْكَ اللَّبْنَةُ. »

یعنی: « مثال من، و سایر پیامبران قبل از من مانند مردی است که خانه ای زیبا و کامل بسازد، مگر اینکه در گوشه ای جای یک خشت را خالی بگذارد، مردم اطراف آن را دور بزنند و با تعجب بگویند: چرا این یک خشت را نگذاشته ای؟ » رسول گرامی فرمود: « من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم. و در این بشارت به فرموده‌ی مسیح تأمل کن: « همانا این از نگاه ما عجیب است. » و نیز در این جمله تأمل کن: «... ملکوت و سلطنت خدا از شما گرفته می شود و به امت دیگری داده می شود » بین چگونه با این آیه مطابقت دارد:

﴿ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿۱۰۵﴾ ﴾

(انبیاء: ۱۰۵)

یعنی: ما علاوه بر قرآن، در تمام کتب (انبیاء پیشین) نوشته‌ایم که بی گمان (سراسر روی) زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (و آن را به دست خواهند گرفت).  
و نیز با آیه‌ی:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الْأَبْرَارَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۵۵﴾ ﴾ (نور: ۵۵).

یعنی: خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و

حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند)».

و در اصحاح هشتم انجیل متی شبیه همین عبارت آمده است:  
 « ۱۱ به شما می گویم: واقعاً خیلی ها از مشرق ها و مغرب ها خواهند آمد و همراه ابراهیم، اسحاق، یعقوب بر سلطنت آسمانها تکیه می زنند، اما اهل آن سلطنتها بسوی ستمگران خارجی دور انداخته می شوند، و در آنجا تنها گریه و چکاچک شمشیر و نیزه به گوش میرسد.»

این بشارت به ظهور امت اسلام اشاره دارد که از مشرقها و مغربها می آیند و همنشین کسانی خواهد بود که خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است، آن مقربانی که او همدیشان خواهد بود، عبارتند) از پیغمبران راست روان، شهیدان و شایستگان و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!

و در (الفاروق) آمده است: « ای مسیحی! اگر انصاف به خرج می دهی حکم کن به اینکه کسانی که از مشرقها و مغربهای زمین می آیند امت محمدی هستند، چون در آن موقع شما حاضر بودید و خطاب او با شما بود، و مسیح سلام الله علیه از قومی خبر می دهد که در زمان آینده می آیند، و شما را با جمله‌ی (اما اهل آن سلطنتها...) شما را جدا کرد (۱)».

شبیه همین عبارت هم در (انجیل یوحنا) در اصحاح چهارم آمده است:  
 « ۲۰ - ۲۴ یسوع به او گفت: ای زن مرا باور کن که زمان و لحظه ای فرا می رسد که نه در این کوه و نه در اورشلیم برای خدا سجده نمی برید.»

این نص هم به ظهور دین جدید اشاره دارد که مرکز آن از اورشلیم به جایی دیگر متحوّل خواهد شد، و نیز به تحوّل قبله از بیت المقدس به کعبه‌ی معظمه اشاره می کند که قبله‌ی صاحبان دین جدید است و این آیه آن را تصدیق می کند:

﴿ قَدْ زَرَى تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ  
الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ  
رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾ ﴾ (بقره: ۱۴۴).

یعنی: ما روگرداندن تو را گاهگاهی به سوی آسمان می بینیم (و پیام آرزوی قلبی تو را جهت نزول وحی در مورد تغییر قبله دریافت می داریم) پس تو را به سوی قبله ای متوجه می سازیم که از آن خوشنود خواهی شد، و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن، و (ای مؤمنان!) در هر جا که بودید روهای خویشان را (به هنگام نماز) به جانب آن کنید. کسانی که کتاب بدیشان داده شده است (یعنی یهودیان و مسیحیان) نیک می دانند که چنین گرایشی (به جانب مسجدالحرام) حق است و به فرمان پروردگارتان می باشد (ولی با وجود این از فتنه انگیزی دست بر نمی دارند) و خدا از آنچه می کنند بی خبر نیست.

مسلمانان در ابتدا نمازهایشان را بسوی بیت المقدس ادا می کردند، بعدا آیهی واجب شدن رو کردن به بیت الله شریف مکه ای مکرمه نازل شد.

### از انجیل لوقا<sup>(۱)</sup>

صاحب کتاب (الانجیل و الصلیب) خاطر نشان ساخته که در (انجیل لوقا) ۲:۱۴ چنین آمده است: « الحمد لله فی الاعالی و علی الأرض اسلام و لناس أحمد ». یعنی: خداوند را سپاس در بلندیها و در روی زمین اسلام هست و مردم احمد را دارند.

مترجمین آن را در انجیل چنین معنی کرده اند:

« الحمد لله فی الاعالی و علی الأرض السلام و للناس المسرة ».

یعنی: خداوند را سپاس در بلندیها و در روی زمین سلامتی هست و مردم خوشحالند.

بنظر نویسندهی کتاب ترجمه ای درست چیزی است که او ذکر کرده.

نویسنده می گوید: اینجا دو کلمه در لغت اصلی وارد شده که هیچ کس معنی کاملشان را نفهمیده، از این رو این دو کلمه آنگونه که لازم است در ترجمه‌ی قدیمی از سریانی ترجمه نشده اند.

این دو کلمه عبارتند از:

أیرینی - که ترجمه می کنند: سلامت.

و آیودکیا- که آن را به: حُسن رضایت ترجمه می کنند

کلمه‌ی نخست که اکنون موضوع بحث و گفتگوی ماست (أیرینی) است که به (سلامت) و (مسالمت) و (سلام) ترجمه اش کرده اند.

به نظر مؤلف ترجمه‌ی درست آن (اسلام) است، سپس در صفحه‌ی ۴۰ می‌گوید: « معلوم است که واژه‌ی (اسلام) حاوی معناهای وسیع است، و واژه‌های (سلم و سلام، صلح و مسالمت و امنیت و راحتی) را در بر دارد، و معنای زائد، و تفسیرهای بیشتر و فراگیرتر و قویتر را از نظر ماده و معنی در ضمن دارد، اما اینکه فرشته بگویند: « علی الأرض سلام » صحیح نیست بمعنی صلح عام و مسالمت معنی شود، همه جهان هستی بویژه بخش زنده‌ی آن، و خصوصاً نوع بشری موجود بر این کره‌ی خاکی (خانه‌ی کوچک ماست) به اقتضای سنتهای طبیعی و نوامیس اجتماعی تسلیم و گردن کج حوادث و فجایع ناگوارند، مانند اختلافات و کشمکشها...، محال است که انسان روی زمین زندگی مسالمت آمیز و همراه با صلح و آشتی داشته باشد.»

سپس با گفته‌ی مسیح شاهد می آورد که فرمود: « آمده ام تا بر زمین آتشی برافروزم، چه اراده می کنم اگر سوختم؟ آیا گمان می کنید من آمده ام تا در زمین سلامتی بدهم، نه هرگز، بلکه تقسیم شدن و جدا کردن و تفرقه می بخشم» (لوقا ۱۲: ۴۹-۵۳).

بنابراین، این ترجمه با رسالت و گفته‌های مسیح مطابقت ندارد، بلکه درست و صواب «و علی الأرض اسلام» است.

همانگونه که به نظر وی (آیادوکیا) بمعنی (أحمد) است نه (مسمره یا حُسن رضایت) آنگونه که کشیش ها آن را ترجمه می کنند، در زبان یونانی (حُسن رضایت) را (آیادوکیا) گفته نمی شود، بلکه (ثلیما) میگویند.

و نیز میگوید: واژه‌ی (دو کوه) بمعنی (حمد و اشتها و شوق و رغبت و علاقه و بیان فکر) است، و صفات مشتق از این فعل (دوکسا) عبارتند از (حمد و محمود و ممدوح و نفیس و مرغوب و مجید و مشتهی) هستند. و با مثالهای متعدّد از زبان یونانی شاهد می آورد، و گفت: آنها (محمدیتو) را در (أشعیا ۱۱: ۶۴) به (اندوکسایمون) ترجمه می کنند، و صفاتی همچون محمّد، أحمد، أمجد، ممدوح، محتشم، و دارای شوکت) را به (ایندکسوس) ترجمه می کنند.

و با آیت پژوهش ارزشمند استدلال کرده بر اینکه ترجمه‌ی درست و واقعی (لوقا) (احمد و محمد) است نه (مسرّه و خوشحالی)، بنابراین ترجمه‌ی صحیح عبارت انجیل این است:

« الحمد لله فی الأعالی و علی الأرض اسلام و للناس أحمد »

یعنی: خداوند را سپاس در بلندیها و در روی زمین اسلام هست و مردم احمد را دارند<sup>(۱)</sup>.

### بشارتهای انجیل برنابا

این انجیل سرشار است از بشارتهای صریح به محمّد مصطفی ﷺ، از جمله در (ص ۱۶۱): «خداوند فرمود: ای محمّد صبر و بردباری پیشه کن...»، (ص ۱۶۲) «اسم مبارک او محمد است...»، (ص ۱۶۲): «یا الله پیامبرت را برای ما بفرست، ای محمّد سریع برای نجات جهان بیا.»

۱- به کتاب (الانجیل و الصلایب) نوشته‌ی عبدالأحد داود ۳۴-۳۵.

### نظری در مورد انجیل برنابا

بدون شک این انجیل یکی از اناجیل معروف قدیمی است، و ذکر آن در کتابهای قرن دوم و سوم میلادی آمده است و دیگر بعد از آن تاریخ، نامی از آن برده نشد تا اینکه در اوایل قرن هیجدهم نسخه ای از آن یافت شد و تا کنون هم در کتابخانه‌ی بلاط (فینا) است.

هنگامی که این کتاب منتشر گردید غوغای بزرگی در مراکز علم و دین اروپا برپا شد، و دو بار با زبان عربی ترجمه و چاپ، که چاپ دوم را (دار القلم کویت) بر عهده گرفت.

اینجانب به آن کتاب دسترسی پیدا کردم و ژرف به مطالعه‌ی آن پرداختم، و نسبت به آن دیدگاهی بدست آوردم که کمتر کسی از آن مطلع شده، بر این باور شدم که این کتاب اگر چه دارای یک اصل است، ولی دست مسلمانی در آن دخالت ننموده و مطالبی را در آن وارد ساخته که از خارج آورده شده، و آنچه مرا واداشت چنین دیدگاهی نسبت به آن پیدا کنم این است که تعلیقه‌های عربی بر هامش کتاب اصلی موجود دیده می‌شود بر نسخه‌ی (فینا) وجود ندارد، البته ما تصدیق می‌کنیم که انجیل به پیامبر بشارت داده، ولی ما خیلی بعید می‌دانیم آن همه اغراق‌گویی‌هایی که این انجیل رسول خدا را بدان توصیف کرده، و خرافاتی بعد از بعثت رسول خدا ﷺ در بین مسلمین شیوع یافته به رسول خدا نسبت داده‌اند، در بین اهل کتاب (یهود و نصاری) شایع بوده باشد، مثلاً در این انجیل می‌بینیم که خدا همه چیز را به پیامبرش محمد داد، و همه چیز را به خاطر او آفرید، و قبل از هر چیز او را آفرید، (ص ۹۱، ۹۳، ۱۱۰) و در (ص ۱۱۱) کلام پیامبر را نقل می‌کند و می‌گوید:

« پروردگارا به یاد آور آنگاه که مرا آفریدی گفتم تو خواستی جهان و بهشت و فرشتگان را بیافرینی بخاطر اینکه من دوست دارم، تا تو را با مدح من بستایند، من بنده‌ی تو هستم.»

و در (ص ۱۶۱): صبر کن ای محمد بخاطر تو می‌خواهم بهشت و جهان و جمع کثیری از خلائق را که به تو اهداء می‌کنم بیافرینم...».

و در (ص ۲۶۶)، « این کسی است که خدا بخاطر او همه چیز را آفرید ». و در (۱۵۲) می گوید: « از این رو وقتی که خدا رسولش را قبل از هر چیز آفرید...».

بدون تردید این گفته ها ناصحیح هستند، و با شریعت حقی که در دسترس ما قرار دارد متضاد و در تناقض است، زیرا خداوند متعال انسان، جن و فرشتگان را جهت عبادت و بندگی خود آفرید:

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ ﴾ (ذاریات: ۵۶).

یعنی: من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. و نخستین آفریده‌ی خدا قلم است همانگونه که در حدیث آمده است: «أول ما خلق الله القلم»، و این گفته هایی که ذکر شد غلو و اغراق گوییهای است در بین مسلمانان شیوع یافته، مانند حدیث موضوع و جعلی:

«لولاک لما خلقت الأفلاک»<sup>۱</sup> یعنی: اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.

و حدیث «كنت أول النبیّن فی الخلق و آخرهم فی البعث»: اولین پیامبری هستم که آفریده شده و آخرین پیامبر مبعوث هستم (کتاب الفوائد المجموعه شوکانی ص ۳۲۶).

و حدیث: « لقد خلقت الدنیا و أهلها لأعرفهم کرامتک علی و مترلتک عندی، و لولاک یا محمد ما خلقت الدنیا»<sup>(۲)</sup>.

یعنی: دنیا و اهل آن را خلق کردم تا بزرگواری و مقام تو را نزد خود به آنها معرفی کنم.

و در همین مرجع ص ۳۳۷ آمده که می گوید: « خلقنی الله من نوری و خلق أبا بکر من نوری».

یعنی: خدا مرا از نور خود آفرید، و ابوبکر را از نور من آفرید.

۱- سلسله الأحادیث الضعیفة و الموضوعة شماره حدیث ۲۸۲.

۲- تزیه الشریعة المرفوعة عن الأحادیث الضعیفة و الموضوعة ص ۳۲۵.

وقتی مطالب نقل شده از انجیل برنابا را با این روایات ضعیف و ساختگی مقایسه کنید، می فهمید شخصی که این اوصاف را داخل آن کرده امثال این روایات دروغین در ذهنش آشیانه ساخته است.

امور دیگری هست که با دروغ و بهتان به پیامبر خدا نسبت داده شده، و مخالف حقیقتی است که در دست ماست، از جمله در (ص ۲۰۹) آمده است: «جهنم به خاطر حضور رسول خدا ﷺ لرزید و در مدتی که ایشان جهت مشاهده‌ی آن حضور داشتند بدون کیفر و مجازات مکث کرد»، این صریحا با قرآن مخالف است که می فرماید:

﴿لَا يَفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾ (زحرف: ۷۵).

یعنی: عذابشان کاسته نمی‌گردد و سبک نمی‌شود، و آنان در میان عذاب، اندوهناک و نومید و خاموش می‌مانند.

همچنین از جمله روایات جعلی روایتی است که در این کتاب به زبان عیسی در (ص ۹۲) آمده است: «من لیاقت ندارم بند کفشهای رسول الله را بازکنم!»، و در (ص ۹۶) و (ص ۱۶۰) شبیه همین را نیز نقل کرده در حالی که خیلی بعید بنظر می‌رسد چنین گفتاری از پیامبری اولوالعزم صادر شود.

ولی با این وجود همین انجیل حاوی مطالبی است که حضرت محمد ﷺ را مورد تحقیر و اهانت قرار داده، مثلاً در (ص ۱۰۸) ایشان را به اینکه در آینده دیوانه و سبک مغز خواهد بود! توصیف می‌کند، و در (ص ۱۰۵) می‌گوید: خداوند در روز قیامت حافظه را از محمد خواهد گرفت.

## بشارات کتابهای دیگر جهان (۱)

«مولانا عبد الحق قدریاتی» کتابی به زبان انگلیسی به رشته‌ی تحریر در آورده و آن را «محمد در اسفار جهانی» نام نهاده، و با معلوماتی که از زبانهای فارسی، هندی، عبری، عربی و برخی از زبانهای اروپایی داشته به مقارنه و ذکر تناقضات آن



پرداخته است، و به ذکر تورات و انجیل اکفاء نکرده، بلکه از دیگر کتابهای فارس، هند و بابلی قدیم هم برای تحقیق و پژوهش خود استفاده نموده است، و تا حدود زیادی در گفته ها و نظراتش موفق بوده، بطوری که شواهدی را مطرح میکند که در سطح قویترین سخنان همه انسانهای متدین است.

استاد عبدالحق می گوید: نام پیامبر عربی «احمد» با واژه‌ی عربی در کتاب براهمائیة «samavida» ساماویدا در ستون ششم و هشتم جلد دوم با این عبارت آمده است: «احمد شریعت را از پروردگارش دریافت کرد که سرشار است از حکمت، و از آن نور اقتباس می گردد همانگونه که از خورشید اقتباس می شود...» و به نظر نویسنده در کتابهای براهمائیة در موارد متعددی محمد با اوصاف و ویژگیهایش ذکر شده، یعنی با ستودن فراوان و نیک نامی و نام آوری که یکی از نامهای وصفی او سشرافا «sushrava» که نام آن در کتاب: «Atharpha vida» «أثارفا فیدیا» آمده است.

همچنین با کتابهای نام زرتشیان که به کتابهای مجوسیه مشهورند چنین کاری را کرده، و از کتاب (زند آوستا) «Zand Avesta» نبوت پیامبری را استخراج کرده که به «رحمة للعالمین» «Soeshyant» توصیف شده و یکی از دشمنان او با نام فارسی قدیم «پدر شعله» «Angra Mainyu» در برابر او قد علم کرده، و آن پیامبر مردم را به پرستش یک خدا دعوت می کند که هیچ همتا و شبیهی ندارد، و نیز ابتدا و انتها و همدم و همسر و پدر و مادر و پسر و دختر و مسکن و جسد و شکل و رنگ و بو ندارد، و عبارت فارسی قدیم بدین صورت است: «هیچ چیز باو ندارد، جز آغاز و انباز و دشمن و مانند و یار و پدر و مادر و زن و فرزند و حای سوی و تن آسا و تنانی و رنگ و بوی است».

و این صفات فوق مجموعه ای از اوصافی هستند که در اسلام خداوند متعال بدانها توصیف می گردند: أحد، صمد، هیچ شبیه و مانندی ندارد، نزاده، و زاده نشده است، و کسی همتا و همگون او نمی باشد، و همسر و فرزندی بر نگرفته است.

علاوه بر این استنباط فراوان از کتابهای زرتشتیان کرده که از دعوت حق پیامبر موعود خبر می دهد، و به بادیه‌ی عرب اشاره، و برخی از آن استنباطها بدون تصرّف در معنای آن به زبان انگلیسی ترجمه شده اند بدین مفهوم: « وقتی که امت زرتشت دینشان را دور افکندند دچار انحطاط و فروپاشی شدند و مردی در سرزمین عرب قیام می کند، که پیروانش دولت فارس را شکست می دهند خود خواهان فارس را به زانو درمی آورند، و بعد از آتش پرستی در آتشکده ها روی خود را بسوی کعبه ای بر می گردانند که ابراهیم آن را از بتها پاک کرد، و دیگر به پیروان پیامبر رحمت جهانیان، و سرور و آقایان فارس و مداین و طوس و بلخ می شوند که این اماکن مقدسه‌ی زرتشتیان و کسانی است که همجواریشان هستند، و پیامبرشان دارای فصاحت است و با معجزات سخن می گوید»<sup>(۱)</sup>.

### شایع بودن بشارتها قبل از بعثت

قبل از بعثت رسول گرامی اسلام این بشارتها منتشر و شایع بودند، و اهل کتاب در آن موقع آنها را مخفی نمی کردند، بلکه به نشر و گسترش و تبلیغ آنها می پرداختند و ادعا می کردند که وقت بعثت پیامبری که آن بشارتها در باره‌ی او در کتابهای آسمانی ذکر شده از او پیروی خواهند کرد و به دینش می گروند، همانگونه که مسلمانان برخی از آن بشارتها را برای ما نگه داشته اند، و یاری کنندگان اهل مدینه اخبار و بشارتهای قبل از بعثت یهودیان مدینه را برای ما نقل می کنند، همچنانکه برخی از اهل کتاب رسول خدا را در دوران کودکی شناخته اند، و برخی از آن بشارتها سودمند شده اند و ایمان آورده اند و به اسلام گرویده اند.

۱- از کتاب «Mohammed in World Scriptures» به نقل از کتاب «مطلع النور» عباس محمود عقاد

### صفت پیامبر اسلام در تورات

امام بخاری در صحیح خود از عطاء بن یسار روایت کرده که فرمود: با عبدالله بن عمر بن عاص دیدار کردم و ایشان را گفتم: از صفات رسول خدا ﷺ در تورات برایم بگو، آری به خدا سوگند او با برخی از صفت‌هایی که در قرآن آمده است وصف شده:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ (احزاب: ۴۵).

یعنی: ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم‌دهنده فرستادیم. و «پناهگاه افراد بیسواد هستی، تو بنده و فرستاده‌ی من هستی، تو را متوکل نام گذاشته‌ام، او خشن و درشت‌خو، و اهل سر و صدا کردن در بازار نیست، و بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه عفو و گذشت دارد، و خداوند جان او را نمی‌گیرد تا ملت منحرف و کج را با او اصلاح نکند، بدینصورت که بگویند لا اله الا الله، و چشمهای کور را بوسیله او بینا، و گوشهای کر را شنوا، و قلبهای قفل شده را باز میگرداند»<sup>(۱)</sup>.

و نیز دارمی روایتی شبیه این را از عطاء و او از ابن سلام نقل نموده<sup>(۲)</sup> و از کعب که یکی از علمای یهودی بود به پیامبر ایمان آورد روایت شده که گفت: «در تورات می‌خوانیم: محمد رسول خدا و بنده‌ی برگزیده‌ی من، نه درشت‌خو و نه خشن، و نه در بازارها فریاد و سر و صدا راه می‌اندازد، و نه بدی را با بدی مورد انتقام قرار می‌دهد، بلکه گذشت و چشم‌پوشی دارد، زادگاهش مکه، و محل هجرتش طیبه (مدینه) و سلطنت و ملکش درشام است، و ستایشگران هستند، آنانکه در رفاهیت و شادکامی و در تنگدستی و بیماری و در هر مقام و جایی خدا را سپاس و ستایش کنند، در همه بلندیا تکبیر می‌گویند، مراقب خورشید هستند (تا اوقات نمازهایشان را معلوم کنند) هرگاه وقت نماز رسید آن را برپا می‌دارند، پشت یکدیگر را می‌گیرند، و دست و پایشان را در وضو گرفتن می‌شویند، منادی آنها در فضای آسمان ندا سر می‌دهد، صف آنها در جهاد و صف نمازشان یکسان

۱- روایت بخاری، (مشکاة المصابیح ۱۲۵/۳).

۲- (مشکاة المصابیح ۱۲۵/۳).

است، شبانگاه مانند زنبور عسل زمزمه می کنند»، تبریزی میگوید: این لفظ المصابیح است، و دارمی آن را با تفاوت کمی روایت کرده<sup>(۱)</sup>.

## این بشارت در کجای تورات است

این بشارت در توراتی که امروزه بین یهود و نصاری منتشر است موجود نیست، پس اگر منظور از تورات، تورات معین است یهودیان این بشارت را مخفی کرده اند، و جز اسقفها کسی از این پنهانکاری اطلاع ندارد<sup>(۲)</sup>، ولی گاهی منظور از

۱- (مشکاة المصابیح ۱۲۹/۳).

۲- چیزی که برای ما آشکار است این است که تا زمان پیامبر ﷺ نسخه های تحریف نشده از تورات و انجیل موجود بوده بدلیل فرموده‌ی خداوند: ﴿وَلِيَحْكُمُ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ﴾ (مائدة: ۴۷).

یعنی: باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است. ونیز می فرماید:

﴿وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ﴾ (مائدة: ۴۳). یعنی: شگفتا چگونه تو را به داوری می خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (به ویژه درباره زنا به روشنی) آمده است؟.

و می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (مائدة: ۶۸). یعنی: ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پابند) نخواهید بود، مگر آن که (ادعا را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است برپا دارید (و در زندگی پیاده و اجرا نمائید).

بنابراین اینجا نسخه های متعدّد تحریف شده و برخی از نسخه های دست نخورده وجود داشته، ولی یهود آنها را پنهان کرده اند، و شاید برخی از آن نسخه ها تاکنون هم نزد علمای یهود و نصاری مخفی باقی مانده باشد، و نویسنده‌ی کتاب «محمد نبی الاسلام» در ص (۴۶) به نقل از مجله‌ی «ایکونومست» بریتانی یادآور شده که اولین کاری که کاندیدی اداره‌ی مرکزی کلیسای کاتولویکی انجام می دهد این است که سوگند مقدس یاد کند بر اینکه هر معلوماتی در رابطه با ثروت کلیسا و درآمدهای آن، به علاوه مملکات و ثروتها و ذخایر واتیکان که از بالاترین رقم دارایی‌های جهان به حساب می آیند، قسم می خورد هر اطلاعاتی در این باره کسب کند و تحت نظر و دیدش قرار گیرد کتمان کند.

واژه‌ی تورات کتاب موسی نیست، بلکه مراد کتاب نازل شده از جانب خداوند متعال بر موسی است، همانگونه که گاهی بر کتاب های نازل شده نام قرآن اطلاق می شود، چنانچه در حدیث صحیح آمده است: « خَفَّفَ عَلَي دَاوُدَ الْقُرْآنَ، فَكَانَ مَا بَيْنَ اَنْ يَسْرُجُ دَابَّةً اِلَى اَنْ يَرْكَبَهَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ » یعنی: خداوند متعال خواندن کتاب آسمانی را برای داود سبک و آسان کرده بود، و در فاصله زین کردن مرکب تا سوار شدن بر آن قرآن را قرائت می کرد. منظور از قرآن اینجا قرآناو است که زبور بود. و در بعضی بشارتها که در مورد این امت اسلام آمده: «أَنَاجِيْلَهُمْ فِي صُدُورِهِمْ » یعنی کتاب آسمانشان را در سینه نگه می دارند که قرآن است، بنابراین این اخبار نزد آنها در نبوت اشعیا موجود بود، همانگونه که در آن آمده است: « آن بنده ام که بدو خوشحالم، بر او وحی نازل می کنم، و عدالت مرا در میان ملتها آشکار می کند، و آنها را به توصیه هایی سفارش می کند، (با قهقهه) نمی خندد، و صدایش در بازارها شنیده نمی شود، چشمهای کور و گوشهای ناشنوا را می گشاید، و قلبهای قفل شده را زنده می کند، چیزهایی را به او می دهم که به هیچ کسی نمی دهم، با ستایش جدید خدا را ستایش می کند، از دورترین جای زمین می آید، مردم و ساکنان بیابان را سرور و خوشحالی می بخشد، روی همه بلندیها به تکبیر و تهلیل می پردازند، نه سست می شود و نه مغلوب می گردد، و هواهای نفسانی او را منحرف نمی کنند، و صالحان و انسانهای صالح را هرگز خوار نمی کند که بصورت مجموعه ای کوچک و اندک در اطرافش هستند، بلکه راستگوبان را تقویت میکند و تکیه گاه فروتنان است و او نوری است که هرگز خاموش نمی شود، نشانه و اثر سلطنت و مقام والای او بر روی شانه های اوست»<sup>(۱)</sup>.

بدون تردید عبارت و جملات « ثروت ها و ذخایر » کتابخانه‌ی بزرگ و کتابهای دینی مسیحی را هم شامل می شود که چنانچه جهت پژوهش و تحقیق علمی آزاد در اختیار عموم قرار گیرد، پرتوهای روشن بر دوره های مجهول تاریخ مسیحیت فرمهای تاریک اوّل تابیده می شود.

۱- الجواب الکافی ابن تیمیة (۳/۲۸۱).

### خبر ابن الهیبان

از جمله مطالب مهمی که کتابهای سنت از علمای قبل از اسلام برای ما ثبت و ضبط کرده اند این داستان است که مردی یهودی معروف به ابن الهیبان چند سال قبل از اسلام به مدینه سفر کرد، و میهمان یهودیان بنی قریظه شد و نزد ایشان اقامت گزید، راوی داستان می گویند: هرگز در میان انسانهایی که اهل نماز نیستند مردی بهتر از او را ندیده ام، می گوید: سپس چند روزی نزد ما استراحت کرد، و چون باران نمی بارید و گرفتار قحطی شدیم از او درخواست دعای باران کردیم، اما گفت: نه به خدا سوگند تا صدقه ندهید درخواست باران نمی کنم، گفتیم چقدر بپردازیم؟ گفت: یک صاع خرما، یا دو مدّ جو، گفت: صدقه دادیم، بعد همراه ما راهی طلب باران به مزرعه رفتیم، و برایمان طلب باران کرد، به خدا سوگند هنوز جایش را ترک نکرده بود که ابر آمد و بارش شروع شد، و نه دو و سه بار چندین بار این کار را تکرار کرد.

راوی گفت: سپس در بستر مرگ قرار گرفت، وقتی که یقین حاصل کرد پایان کار است گفت: ای جماعت یهود، به نظر شما چه چیز مرا از سر زمین باده و باده گساری به سر زمین گرسنگی و قحطی کشانیده؟ گفت: گفتیم: خدا بهتر می داند.

گفت: هدف من از آمدنم به این شهر تنها این است که در انتظار ظهور پیامبری هستم که زمان ظهور و بعثتش فرارسید، این شهر هجرتگاه اوست، امیدوار بودم که خدا او را مبعوث گرداند و پیرو او شوم، حال که زمانش فرارسیده ای جمع یهود بکشید کسی در ایمان آوردن به او از شما سبقت نگیرد، زیرا او با خونریزی و اسارت و بردگی فرزندان مخالفان مبعوث می گردد، پس این امر شما را از ایمان آوردن به او منع نکند. جمعی از جوانان یهود بنی قریظه وصیت ابن الهیبان بهره مند شدند که عبارت بودند از: ثعلبه بن سعیه، اسید بن عبید، و اسید بن سعیه، چون هنگامی که رسول خدا ﷺ بنی قریظه را محاصره کرد، این چند نفر جوان که هنوز نوجوان بودند گفتند: ای بنی قریظه، به خدا سوگند این همان پیامبری است که ابن الهیبان سفارش کرد، گفتند: او نیست، گفتند: چرا، صفات او را دارد، سپس

از قلعه پایین آمدند و اسلام آوردند و خون و جان و اموال خویش را در امان نگه داشتند<sup>(۱)</sup>.

ابونعیم در دلائل النبوة با سند خود از محمد بن سلمه روایت می کند: در قبیله ی بنی عبد الاشهل جز یک نفر یهودی به نام یوشع کسی نبود، او پسر بیچه ای بود شنیدم می گفت: زمان ظهور پیامبری از سمت این شهر نزدیک شده، و با دست بسوی بیت الله کعبه اشاره کرد، هرکس به او رسید باید تصدیقش کند، گفت: سپس خداوند در میان ما او را برگزید و اسلام آوردیم، ولی یهود کفر ورزیدند و کفرشان تنها به خاطر دشمنانگی و ناخوشنودی از این که خداوند از روی فضل و مرحمت پروردگاریش بر هر که بخواهد از بندگانش نازل می کند بود<sup>(۲)</sup>.

### بهره مندی عبدالله بن سلام از علم

عبدالله بن سلام رئیس و دانشمند و پسر رئیس و دانشمند ترین افراد یهودیان بود، خود می گوید: وقتی که خبر ظهور رسول خدا را شنیدم، و صفات و ویژگیها و نام و هیئت و قیافه و زمان ظهورش را می شناختم، چون در انتظار ظهورش بسر می بردیم، به محض شنیدن خبر در منطقه ی قباء شاد و مسرور شدم و سکوت کردم تا وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت فرمود، وقتی که ایشان در قباء نزد قبیله ی بنی عمرو بن عوف پیاده شد، مردی خبر قدمش را وقتی آورد که در نخلستان خویش بر بالای درختی مشغول کار بودم، و عمه ام به نام خالده دختر حارث در زیر درخت بود، وقتی که خبر را شنیدم همان جا تکبیر گفتم، عمه ام گفت: اگر خبر ظهور موسی پسر عمران را می شنیدی بیش از این از خود واکنش نشان نمی دادی، گفتم: ای عمه به خدا سوگند او هم برادر موسی است، و بر دین او و با دین و شریعت او مبعوث شده.

۱- البدایة والنهایة ۱ / ۳۱۰.

۲- البدایة والنهایة ۱ / ۳۹.

عمه گفت: آیا او همان پیامبر است که در آخر الزمان مبعوث می شود؟ گفتم: آری، گفت: که اینطور...<sup>(۱)</sup>.

و امام بخاری روایت می کند که عبدالله بن سلام نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد، و از ایشان درخواست نمود قبل از اینکه یهودیان از اسلام او مطلع شوند نزد یهودیان بفرستد و در باره عبدالله سؤال کند، رسول خدا دنبال آنها فرستاد، وقتی آمدند فرمود: « ای یهودیان! وای بر شما، از خدا بترسید، قسم به خدایی که جز او هیچ خدایی حق نیست شما می دانید من فرستاده‌ی خدا هستم، و آنچه آورده و بدان مبعوث شده ام حق است، پس اسلام بیاورید»، گفتند: ما نمی دانیم، فرمود: عبدالله بن سلام در میان شما چه جایگاهی دارد؟ گفتند: او سرور و پسر سرور ماست، و داناترین ما و فرزند داناترین ماست، رسول خدا ﷺ فرمود: « رأی شما چیست اگر او اسلام آورده باشد؟»، گفتند: حاشا لله، او هرگز ایمان نمی آورد، فرمود: « ای ابن سلام بیا بیرون پیش اینها»، عبدالله وارد شد و گفت: از خدایی پروا کنید که هیچ خدای به حقی جز او نیست، و قطعاً شما می دانید که این رسول خداست، و همراه شریعت حق مبعوث گردیده، گفتند: دروغ گفتی، و رسول خدا آنها را بیرون راند<sup>(۲)</sup>.

### گواهی غلام یهودی

انس بن مالک روایت کرده که غلامی یهودی خادم رسول خدا ﷺ بود، وقتی که در بستر بیماری افتاد رسول خدا به عیادتش رفت، در آن موقع پدرش در بالای سرش مشغول قرائت تورات بود، رسول خدا ﷺ فرمود: « ای یهودی شما را به خدایی سوگند میدهم که تورات را بر موسی نازل کرد، مگر در تورات صفات و محل ظهور من را ندیده و نشنیده ای؟» گفت: نه.

۱- سیره ابن اسحاق، (البدایة ۳/۲۱۱).

۲- (البدایة ۳/۲۱۱).



جوان گفت: بله ای رسول خدا، ما در تورات صفات و محل ظهور تو را یافته ایم و می دانیم، و من شهادت می دهم به اینکه جز ذات الله هیچ خدای بر حقی وجود ندارد، و تو فرستاده‌ی خدا هستی<sup>(۱)</sup>.

### کیاست و زیرکی راهب

رسول خدا ﷺ هنوز نوجوان کوچکی بود که همراه با عمویش ابوطالب برای بازرگانی به طرف شام سفر کرد، یکی از راهبان در راه او را شناخت، ابوموسی روایت کرده که ابوطالب بسوی شام سفر کرد و رسول خدا و جمعی از بزرگان قریش همسفر او بودند، در محلی که نزدیک عبادتگاه راهبی بود فرود آمدند تا اطاق کنند، ولی برخلاف همیشه راهب از کلبه اش بیرون آمد و نزد آنها رفت، و در حالی که مشغول بار گشودن بودند، راهب درمیانشان به جستجو پرداخت تا اینکه جلو رفت و دست محمد ﷺ را گرفت و گفت: این سرورجهانیان است، فرستاده‌ی ربّ العالمین است، خداوند او را جهت رحمت به جهانیان مبعوث می کند.

بزرگان قریش گفتند: شما از کجا میفهمی؟ گفت: وقتی که شما بر این گردنهی کوه مشرف شدید هر درخت و سنگی آنجا بود برایش سجده کردند، که آنها جز برای پیامبر سجده نمی برند، و من او را با مهر نبوتش می شناسم که در زیر غضروف شانه اش قرار دارد و مانند سیب است، سپس بر گشت و برایشان غذا آورد، وقتی که غذا را آورد، دید که محمد را چوپان شترها کرده اند، گفت: دنبالش بفرسید تا بیاید، وقتی آمد لکه ابری را مشاهده نمود که در راه بر او سایه افکنده بود، وقتی که به جماعت نزدیک شد همه سایه‌ی درخت را گرفته بودند، و چون

نشست سایه‌ی درخت بسوی او مایل شد، راهب گفت: ببینید چگونه سایه‌ی درخت بطرفش مایل شد (۱).

### آگاهی علمای یهود از موعد ظهور پیامبر اسلام

علمای یهود از روی نشانه‌ها از نزدیک شدن موعد ظهور رسول خدا مطلع بودند، و ابو زرعه با سند صحیح از اسامه بن زید، و او هم از پدرش زید بن حارثه روایت کرده که رسول خدا ﷺ قبل از بعثت با زید بن عمرو بن نفیل دیدار و ملاقات کرد و از جمله سخنانی که زید با رسول خدا در میان گذاشت این بود که گفت: در طلب دین حق توحید به گشت و گذار پرداختم و یکی از علمای شام به من گفت: تو از دینی سؤال می‌کنی که جز یک استاد در جزیره‌ی عرب کسی را سراغ ندارم که بر چنین دینی باشد و خدا را عبادت کند.

زید بن عمر گفت: راه سفر بسوی او را در پیش گرفتم، وقتی که برایش شرح حال کردم گفت: همه‌ی کسانی که تو دیده‌ای در گمراهی بسر می‌برند، تو از کجا آمده‌ای؟

گفتم: اهل بیت الله و اهل سرزمین خار و بیابانم.

گفت: مسلماً در شهر شما پیامبری ظهور کرده، یا ظهور می‌کند، و ستاره اش ظاهر شده، پس برگرد و او را تصدیق کن و از او پیروی کن، برگشتم ولی بعد از آن چیزی احساس نکردم (۲).

زید قبل از بعثت اینگونه سرگذشت سفر کسب علمش را برای رسول خدا بیان کرد، ولی نمی‌دانست که او آن پیامبری است که ستاره اش طلوع کرده، و چند سال قبل از بعثت از دنیا رفت.

۱- ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته: حدیث حسن غریب است، به کتاب (مشکاة المصابیح ۱۸۷/۳) مراجعه کن، و ناصر الدین البانی در تعلیقه بر این حدیث در مشکاة نوشته: رجال آن صحیح است همانگونه که در مقاله‌ی که در مجله‌ی «التمدن الاسلامی» منتشر کرد بیان کرده.

۲- الجواب الصحیح (۲۸۵/۳).

قبلاً ذکر خبر ابن الهییمان گذشت که از شام به مدینه سفر کرد، و چون وفاتش نزدیک شد به یهودیان گفت: «تنها توقع ظهور پیامبری که زمان بعثتش فرارسیده مرا به این هجرت واداشت».

و در صحیح بخاری آمده است که هرقل نجوم گر بود و به نظاره‌ی ستارگان می پرداخت، تا اینکه شبی به آسمان نگریست و گفت: پادشاه ختنه شدگان ظهور کرد.

### سوم: دقت نظر در احوال انبیاء

هرگاه در صدد آگاهی از کُنه و ماهیت کسی بر آمدی تا صداقت و امانتش را بیازمایی، به خطوط چهره اش می نگری، و به بررسی کردار و گفتارش می پردازی، و حرکات و سکناش را زیر نظر می گیری و از او مراقبت می کنی، و تنها شناخت کسانی مشکل است که جز سریع و گذرا نمی توانی با آنها رفتار و برخورد داشته باشی، یا کسانی که ماهیت و حقیقت خویش را مخفی نگه می دارند، و در گفتار و رفتار و کردار خود را به زحمت و تکلف انداخته تا طبیعت و سرشتشان آشکار نگردد.

پیامبران از ابتدای زندگی با مردم و اقوام خود در تماس و معامله و همدم و همنشین و هم عشرت بودند، و برای مردم فرصت کافی جهت بررسی و پژوهش ژرف و شناخت کامل در مورد ایشان فراهم بوده است، از آن جهت قریش قبل از بعثت رسول خدا ﷺ را با صداقت و امانت داری توصیف و نامگذاری کردند خیلی خوب می دانستند که دارای این صفات و ویژگیهای والاست، و در ابتدای دعوت به آنها گفت: آیا اگر به شما خبر دهم که در پشت این درّه لشکری برای یورش به شما در کمین است حرفم را تصدیق می کنید؟ گفتند: آری، چون هرگز از تو دروغ نشنیده ایم (۱).

و قرآن نیز به این نوع استدلال اشاره کرده و می فرماید:

﴿ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّنْ

قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾ (یونس: ۱۶).

یعنی: بگو: اگر خدای می خواست (قرآنی بر من نازل نمی کرد و من) آن را بر شما نمی خواندم (و آن را به کسی از شما نمی رساندم، و خدا توسط من) شما را از آن آگاه نمی کرد. (به هر حال من تنها مبلغ قرآنم نه مؤلف آن، و در این باره اختیاری از خود ندارم. سالهائی در میان شما بسر برده ام و از این نوع سخنان چیزی نگفته ام و) عمری پیش از این با شما بوده ام (و صدق و امانت خود را نشان داده ام. از بررسی گذشته و حال می توانید بفهمید که آنچه برای شما می خوانم وحی آسمانی است). آیا (مطلبی به این روشنی را) نمی فهمید؟.

معدن نفیس خود بر خود گواه است، و شکل و رنگ و بو و طعم میوه خوب و ممتاز بودنش را تأیید می کند، و چراغ روشن و درخشان و پر نور از دور هویدا است:

﴿ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُورٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ

الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ

لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾ (نور: ۳۵)

یعنی: نور خدا، به چلچراغی می ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حباب درخشانی که انگار ستاره فروزان است، و این چراغ (با روغنی) افروخته شود (که) از درخت پربرکت زیتونی (به دست آید) که نه شرقی و نه غربی است (بلکه تک درختی است در سرزمین باز و بلندی که از هر سو آفتاب بدان می تابد. به گونه ای روغنش پالوده و خالص است) انگار روغن آن بدون تماس با آتش دارد شعله ور می شود. نوری است بر فراز نوری! (نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زیتون، همه جا را نورباران کرده اند. به همین منوال هم نور تشریحی وحی و نور تکوینی هدایت و نور عقلانی معرفت پرده های شک و شبهه را از جلو دیدگان همگان به کنار زده، و جمال ایزد ذوالجلال را بر در و دیوار وجود به تجلی انداخته اند. اما این چشم بینا و دل آگاه است که می تواند ببیند و

دریابد). خدا هر که را بخواهد به نور خود رهنمود می‌کند (و شمعک نور خرد را به چلچراغ نور آحد می‌رساند و سراپا فروزانش می‌گرداند).

برخی از مردم جهت استدلال بر راستی و صداقت پیامبر به هیچ دلیلی متوسل نشدند، چون شخصیت و زندگی و راه و روش ایشان بزرگترین دلیل است، مانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه، همین که رسول خدا او را به اسلام دعوت نمود تردید به دل راه نداد. و عبدالله بن سلام هم یک بار به سیمای رسول نگاه کرد تا بداند این چهره‌ی صادق است یا دروغگو و کاذب. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، و عبدالله بن سلام به همراه افرادی دیگر خارج شدند تا چهره اش را ببینند، گفت: «وقتی که چهره اش را مشاهده کردم فهمیدم که این سیمای دروغگو نیست»<sup>(۱)</sup>.

خدیجه ای که رسول خدا را به عنوان همسر خود می‌شناخت، و قبل از اینکه او را به عنوان یک پیغمبر بشناسد از نزدیک با او معاشرت داشت، و هیچ تردیدی نداشت در اینکه خدا هرگز او را خوار و رسوا نمی‌کند، و زبانی به او نمی‌رسد، چون سنت خدا در مورد امثال پیامبر صلی الله علیه و آله این است که گرامی و شریف و والامقام باشند، از این رو اولین باری که در غار حراء وحی به سراغ رسول خدا آمد و با نگرانی به خانه برگشت و به خدیجه گفت: برای خود نگران و بیمناک هستم، خدیجه بلافاصله گفت: «نه، به خدا سوگند هرگز خدا تو را خوار و رسوا نمی‌کند، تو با خویشان رابطه‌ی خویشاوندی برقرار می‌کنی، و درماندگان را یاری، و بینوایان را کمک می‌نمایی، و از میهمان پذیرایی به عمل می‌آوری، و از حق پشتیبانی می‌کنی»<sup>(۲)</sup>.

## هرقل و ابوسفیان

هرقل پادشاه روم جهت تحقیق و بررسی احوال و صفات و ویژگیهای پیامبران عقل و شعورش را به کار انداخت، و به این حقیقت پی برد که محمد فرستاده‌ی

۱- امام احمد در المسند و ابن ماجه و ترمذی هر دو در سنن خود روایت کرده او و ترمذی گفته صحیح است، (البدایة ۲۱۰/۳).

۲- صحیح بخاری (فتح الباری ۲۲/۱).

خداست، ولی به جهت بخل ورزی به سلطنت و مقام پادشاهی به او ایمان نیاورد و تسلیم حق نشد.

رسول خدا ﷺ برای همه پادشاهان زمان خود نامه فرستاد و آنها را به اسلام دعوت نمود، و هرقل پادشاه روم از جمله آن پادشاهان بود که به اسلام دعوت شد، و هنگامی که نامه‌ی رسول الله به هرقل رسید در صدد یافتن افراد عرب جهت پرس و جو بر آمد، در آن هنگام ابوسفیان همراه با جمعی از قریش جهت تجارت به شام سفر کرده بودند، از این رو آنها را جهت پرس و جو در مورد احوال رسول خدا نزد هرقل بردند، شروع به سؤال کردن از ابوسفیان کرد و باقی افراد دستور داد تا در صورتیکه خلاف واقعیت جواب داد تکذیبش کنند، ولی با سکوت خود در برابر جوابهای ابوسفیان گفته هایش را تأیید می کردند.

و اینک مصاحبه ای که بین هرقل و ابوسفیان صورت گرفت.

ابوسفیان می گوید:

اوّل هرقل از نسبش پرسید؟

گفتم: او در میان ما از نسب بالایی برخوردار است.

گفت: آیا غیر از او کسی دیگر از میان شما ادعای نبوت کرده؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا اشراف و بزرگان از او پیروی می کنند یا فقراء و مستضعفان؟

گفتم: مستضعفان.

گفت: آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا پیروانش روز به روز افزایش می یابند یا کم می شوند؟

گفتم: افزایش می یابند.

گفت: آیا کسی که دینش را برگزیده بعلت نفرت از آن و ناپسند شمردنش

دوباره منحرف می شود؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا او نزد شما متهم به دروغگویی هست؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا پیمان شکنی می کند؟

گفتم: نه، و ما در حال حاضر با وی پیمان صلحی بسته ایم، و نمی دانیم چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می گوید: جز جمله‌ی فوق نمی توانستم چیز دیگری علیه او بگویم.

هرقل پرسید: آیا شما با او درگیر جنگ شده اید؟

گفتم: آری.

گفت: نتایج جنگ چگونه بوده است؟

گفتم: گاهی او پیروز بود و گاهی ما.

گفت: پیامبر و دستور او به شما چیست؟

گفتم: می گوید: تنها خدا را پرستش کنید، و کسی را شریک او قرار ندهید، و از اعمال و عقاید پدران و نیاکانتان دست بردارید، علاوه بر این ما را به برپاداشتن نماز، راستگویی، صله‌ی رحم و عفت و پاکدامنی امر می کند.

ابوسفیان می گوید: بعد از این هرقل به مترجم خود گفت: به او بگو من از نسب او پرسیدم، تو او را از لحاظ نسب از خودت برتر معرفی کردی، آری، هر پیامبری که مبعوث شده در میان قوم خویش از بالاترین نسب برخوردار بوده است. پرسیدم: آیا قبل از او در میان شما کسی ادعای نبوت کرده؟ پاسخ منفی دادی، اگر کسی قبل از ایشان در میان شما ادعای نبوت کرده بود حدس می زدم او از مدعی قبلی تقلید می کند.

از تو پرسیدم: آیا کسی از نیاکان و اجداد او پادشاه بوده؟ گفتم: نه، اگر چنین می بود می توانستم بگویم مدعی میراث پدران خویش است.

و پرسیدم: آیا او را به دروغگویی متهم می کردید و عادت دروغ دارد؟ جواب دادی خیر، یقین کردم که اگر کسی با مردم دروغ نگوید، قطعاً در باره‌ی الله دروغ نمی گوید.

هرقل گفت: از تو سؤال کردم که پیروانش از ضعیفاء و مستضعفان هستند یا از مستکبران؟ گفتم: از ضعیفاء، آری پیروان انبیاء قبلی هم از آن قشر بودند، و سؤال

کردم: آیا پیروان او رو به افزایش اند یا کاهش؟ گفתי که روز به روز افزایش می یابند، آری ایمان همینطور است تا کامل می شود رو به افزایش است. و از تو سؤال کردم: آیا کسی از پیروانش از روی ناخوشایندی از دینش، منحرف می شود؟ گفתי نه، قطعاً ایمان هم وقتی که در قلب قرار گرفت دیگر از آن جدا نمی شود.

هرقل گفت: همچنین از تو سؤال کردم که آیا عهد شکنی می کند؟ جواب منفی دادی، آری هیچ پیامبری عهد و پیمان شکن نبوده است. و از تو سؤال کردم: شما را به چه چیز فرا میخواند؟ گفתי مرا به یکتاپرستی الله دعوت می کند، و از شرک و بت پرستی باز می دارد، و به نماز و راستگویی و درستکاری و پاکدامنی دعوت می کند.

ابو سفیان می گوید: هرقل در پایان مصاحبه گفت: اگر آنچه جواب دادی درست و حق و حقیقت باشد روزی فرا می رسد که همین جای پای مرا تصرف خواهد کرد، و مسلماً من می دانستم چنین پیغمبری ظهور خواهد کرد، ولی نمی دانستم در میان شما ظهور می کند، و اگر می دانستم که می توانم به ملاقاتش بروم از همین الآن امور لازم را ترتیب می دادم، اگر بتوانم به او برسم قطعاً پای مبارکش را خواهم شست» (۱).

### زاهد پیامبران نسبت به دنیای مادی

یکی دیگر از دلایل روشن که بر صداقت و حقانیت پیامبران در اثنای تحقیق و بررسی سیره و رفتار و روش زندگی ایشان حاصل می شود این است که نسبت به دنیا و زرق و برق و لذت‌های زود گذر، آن از همه مردم پارسا تر و بی علاقه ترند، و در قبال دعوت حقیقی که به مردم ابلاغ می کنند دستمزد و مالی را از مردم مطالبه نمی کنند، و بدون چشمداشت هیچ اجر و پاداش و تشکر از هیچ خیر و نیکی دریغ نمی کنند، این نخستین پیامبر خداست که خطاب به قوم خویش می فرماید:

۱- روایت بخاری در صحیح، کتاب بدء الوحی، و فتح الباری (۱/ ۳۱).



﴿وَيَقُولُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَإِنِ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ

مُلْتَفُوا رَبِّيُمْ وَلَكِنِّي أَرْكُزُ قَوْمًا جَاهِلُونَ ﴿٢٩﴾ (هود: ۲۹).

یعنی: ای قوم من! من در برابر آن، (یعنی تبلیغ رسالت پروردگارم) از شما (پول و مزد و ثروت و) مالی نمی‌خواهم، چرا که مزد من جز بر عهده خدا نیست. و این هم آخرین پیامبر خدا که خداوند همان فرمان را به او می‌دهد:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رِبِيهٖ سَبِيْلًا ﴿٥٧﴾﴾ (فرقان: ۵۷).

یعنی: بگو: من در برابر ابلاغ این آئین هیچ گونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم. تنها پاداش من این است که کسی - اگر خواست راه به سوی پروردگارش در پیش گیرد (و در مسیری که منتهی به رضا و رحمت و پاداش فراوان یزدان است گام بردارد).

همچنین خداوند متعال در سوره‌ی شعراء بخشی از سرگذشت نوح، هود، صالح، لوط و شعیب را بیان فرموده، و هر کدام از آنها خطاب به قوم خود می‌گفتند:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنِ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾﴾ (شعرا: ۱۰۹).

یعنی: من در مقابل این دعوت هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم. مزد من جز بر پروردگار جهانیان نیست.

### چهارم: دعوت پیامبران

دقت نظر در دعوت پیامبران مجال مناسبی را برای تحقیق در مورد صداقت آنها فراهم می آورد، زیرا آنها راه و روش و برنامه ای کامل انسان ساز جهت اصلاح جامعه ارائه می دهند، و چنین دین و برنامه ای که از جانب خدا بر آنها نازل می شود، از تمامی کمالات برخوردار بوده، و خالی از هر نقص و عیب می باشد، و با فطرت و سرشت انسان، و با سنتهای جهان هستی ناسازگاری ندارد، قرآن هم ما را متوجه این استدلال نموده، و می فرماید:

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ عِزِّ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ آخِذًا كَثِيرًا ﴾ (نساء: ۸۲).

یعنی: آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واریسی نمی کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می کردند.

بنابراین ائتلاف معانی و احکامی که شریعت و برنامه‌ی پیامبران در بر دارد، و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است (بدون وجود تناقضات و اختلافات)، دلیل روشن و قاطعی بر صداقت آنها و نزولش از سوی خداوند می باشد.

همچنین تأمل و توجه به مقاصد و اهدافی که پیامبران مردم را بسوی آن فرا میخوانند، و فضائل و ارزشهایی که برایش تبلیغ و تشویق می کنند، و مردم را جهت پایبندی بدان دعوت می نمایند، همه و همه از بزرگترین دلایل قاطع بر صدق و راستی آنهاست، همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا

كَبِيرًا ﴾ (اسراء: ۹).

یعنی: این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است، و به مؤمنانی که (برابر دستورات آن)

کارهای شایسته و پسندیده می‌کنند، مژده می‌دهد که برای آنان (در سرای دیگر) پاداش بزرگی (به نام بهشت) است.

دانشمندان پیرامون کمال و فراگیری دین، و بیان حکمت تشریح الهی، و تبیین قواعد و ضوابط و پایه و اصولی که ساختمان این دین را آنچنان استحکامی بخشیده که اگر مردم به کرات بدان بنگرند و در آن بیندیشند نمی‌توانند عیب و نقصی در آن یافته و تألیفاتی را همچون آن به رشته‌ی تحریر در آورند.

خداوند متعال با عقل و ادراک تشخیص خوب و بد، و زشت و زیبا، انسان را از سایر موجودات ممتاز گردانیده، ولی با این وجود اقتضای رحمت بی‌انتهایش چنین است که بدون اقامه حجّت، و ابلاغ رسالت با ارسال رسول، کسی را بر انجام و برگزیدن زشت و بدی، و ترک خوبی و نیکی عذاب نمی‌دهد.

از یک عرب بیابانی پرسیدند: چگونه فهمیدی که محمد رسول خداست؟ گفت: به چیزی امر نمیکرد که عقل بگوید: ای کاش از آن باز می‌داشت، و از چیزی مردم را باز نمی‌داشت که عقل بگوید: ای کاش بدان امر می‌کرد (۱).

استدلال این بادیه نشین بسیار معقول است، چون شریعت و برنامه ای که پیامبران بدان مبعوث شده اند اگر با دید منصفانه بدان بنگرند متوجه می‌شوند ممکن نیست این آراء و و اندیشه‌ی بشر باشد.

### دعوت پیامبر ما محمد ﷺ

چنانچه کسی با دقت نظر و تأمل به دعوت پیامبر اسلام ﷺ بنگرد، و از آن عبرت بگیرد و بدان ایمان نیاورد، قطعاً گرفتار بدترین غرور و خودخواهی و خودبزرگ بینی است، زیرا انس و جنّ از مقابله و رقابت با کلامی چون قرآن در مانده و عاجزند، که حاوی اخبار گذشته و آینده، و علوم مختلف است، هر منصفی در برابرش متواضع و گردن کج سر نوازش و تعظیم را فرو می‌آورد، و مدّتی مدید به ستایش و تمجید پرورگار می‌پردازد.

این کتاب، و آن همه علوم و دانشی که از دست مردی درس ناخوانده که یک روز هم در عمر خود قلم در دست نگرفت، و هرگز کتاب نخواند همانگونه که خداوند می فرماید:

﴿ وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآتَابِ الْمُبِطُونَ ﴿٤٨﴾ ﴾

(عنکبوت: ۴۸).

یعنی: تو پیش از قرآن، کتابی نمی خواندی، و با دست راست خود چیزی نمی نوشتی که اگر چنین می شد (و تو مطالعه کتب می کردی و چیزی می نوشتی و بالاخره سواد می داشتی) باطلگرایان به شک و تردید می افتادند (و می گفتند: این قرآن حاصل مطالعه شخصی و یادداشتهای فردی تو است).

آری انسانی که در چنین شرایطی زیسته، امری آسان و عادی نیست در مدت یک روز تبدیل به معلم همه ی بشریت گردد، و به تمام مردم علم بیاموزد، به نقد و تصحیح دانش گذشتگان پردازد، و تغییر و تحریفاتشان را بیان کند.

آری، این برهان در درون و اندیشه ی اهل مکه در جنب و جوش است، آنها قبلاً محمد را خوب شناخته، و می دانند که هرگز به مکتب نرفت، از این رو ایمان نیاوردن آنها جز بهانه تراشی و دسیسه سازی و انکار حق بعد از شناخت حقایق آن چیزی نبود:

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكَذِبُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بَيَاتٍ اللَّهُ يَجْحَدُونَ ﴾

(انعام: ۳۳).

یعنی: (ای پیغمبر!) ما می دانیم که آنچه (کفار مکه) می گویند تو را غمگین می سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می نمایند.

سفاهت و سبک مغزی قریش به جایی رسید که به ترویج این ادعا پرداختند که گویا محمد آن علم و دانش را از یک آهنگر رومی آموخته، و این افترا بی بیش نبود، زیرا:

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي ۗ

وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿۱۰۳﴾ (نحل: ۱۰۳).

یعنی: زبان کسی که (آموزش قرآن را) به او نسبت می دهند، گنگ و غیر عربی است، و این (قرآن) به زبان عربی گویا و روشنی است (که حتی شما عربها هم در فصاحت و جزالت آن حیران و از ساختن و ارائه کردن یک سوره اش ناتوان و درمانده اید).

### پنجم: پشتیبانی خدا از پیامبران

یکی دیگر از دلایل صدق و حقانیت انبیاء و رسولان الهی یاری رساندن خدا به آنها، و حفظ و نگهداریشان از جانب حق، زیرا دروغ نسبت به خدا جزو محالات بوده، و به دروغ ادعای پیامبری داشته، و مورد تأییدات و پشتیبانی خدا قرار گیرد، و فرشتگانش را جهت تثبیت و تقویت و حمایت او اعزام نماید، اگر کسی با افتراء و دروغ مدعی شود که از جانب یکی از پادشاهان روی زمین فرستاده شده، و پادشاه از قضیه مطلع گردد، در صورتی که به او ظفر یابد با شدیدترین مجازات با او برخورد خواهد کرد، چگونه شایسته است خالق دانا و حکیم مطلق هستی ببیند و بشنود مردی بر او دروغ ببندد، و با دروغ مدعی فرستاده اوست، و به نام او حرام و حلال را تشریح، و کسانی را با کشتن مجازات، و ادعا مجری بودن فرمان خدا و با خواست و رضایت او عمل می کند، با وجود همه اینها نه تنها مورد مجازات الهی قرار نگیرد، بلکه او را مورد تأیید و حمایت و پشتیبانی قرار دهد، چنین چیزی هرگز ممکن نبوده و نخواهد بود، و به فرض وقوع چنین امری از یک دروغگوی شیاد، در کارش رشد یابد، و چند روزی شوکت و قدرتی پوشالی بدست آورد، مدت طولانی دوام نمی آورد، خدا اسرارش را برملا، و پردهی اسرارش را پاره کرده و کسی را بر او مسلط می گرداند که عبرت آموز دیگرانش گرداند، همانگونه قبلاً با مُسیلمه‌ی کذاب و سجاح و اسود عنسی که مدعیان دروغین نبوت بودند چنین کرد (۱).

خداوند متعال اینگونه استدلال کرده و می فرماید:

﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ۗ

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۱۶﴾ (نحل: ۱۱۶).

۱- به شرح عقیده‌ی طحاوی ص ۱۶۵-۱۶۷ مراجعه کن، همانگونه که ابن القیم در کتاب هدایة الحیاری به چیزی شبیه این استدلال نموده، به الجامع (ص ۵۶۲) مراجعه کن.

یعنی: (خداوند حلال و حرام را برایتان مشخص کرده است) و به خاطر چیزی که تنها (از مغز شما تراوش کرده و) بر زبانتان می‌رود، به دروغ مگوئید: این حلال است و آن حرام، و در نتیجه بر خدا دروغ بندید. کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌گردند.

بنا براین خداوند بر اینها حکم کرده که هرگز رستگار نمی‌شوند. همچنین فرمود:

﴿وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾﴾

(حاقه: ۴۴-۴۶).

یعنی: اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست. ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم. پس اگر رسول خدا چیزی را به نام خدا می‌گفت که نگفته باشد قطعاً او را هلاک می‌کرد.

این برهان بر دل مردم تأثیر بسزایی دارد، زیرا عرب وقتی که شاهد شکوفایی و پیروزی روز افزونی اسلام بودند، آن را تصدیق نموده و ایمان آوردند، و دسته دسته و گروه گروه به دین اسلام گرویدند:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾﴾

﴿٢﴾ (نصر: ۲۰۱)

یعنی: هنگامی که یاری خدا و پیروزی (و فتح مکه) فرا می‌رسد، و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند (و به اسلام ایمان می‌آورند).

## یک شبهه و پاسخ آن

یکی از شبهه‌های بی اساس تکذیب کنندگان رسالت محمد مصطفی ﷺ این است که: چرا فرعون و نمرود و چنگیزخان و دیگر پادشاهان کافر و طاغوت قدیم و جدید پیروز بودند، و خداوند سریع و در مدت کوتاه شوکت و قدرت آنها را نابود نکرد؟

پاسخ این شبهه آشکاراست، اولاً هیچکدام از اینها مدّعی نبوت و رسالت الهی نبودند، و عباراتی همچون: (خدا فرمان داده از ما اطاعت کنید، یا هر کس از ما اطاعت کند وارد بهشت می شود، و هر کس نافرمانی ما کند جایگاهش در دوزخ است) نداشته اند، بر خلاف کسی که ادّعا کند فرستاده‌ی خداست سپس خود و پیروانش مورد حمایت و پشتیبانی خدا باشد، و فرجام نیک را نصیب آنها گرداند، چنین کسی جز پیامبر صادق و بر حق نیست، و چنانچه در ادعایش دروغگو باشد، قطعاً مورد انتقام خدا قرار خواهد گرفت، و نسلش را ریشه‌کن می کند، و در این مورد کافی است از حال مُسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی و سجاح عبرت‌بگیری، و نیز مسیح دجال وقتی که ظهور می کند بر خدا دروغ می بندد و ادعای خدایی می کند، ولی خداوند متعال سرش را پاره مینماید، و ماهیتش برای هر صاحب بصیرتی آشکار می گرداند، طوری که در بین دو چشمش «کافر» نوشته شده، و مردی است دارای یک چشم، و تنها کسانی از درک و شناخت حقیقت او بی بهره خواهند بود که از نور ایمان نصیبی ندارند.



## فصل هشتم

### فضل و برتری مقام والای نبوت

#### انبیاء از تمام مردم برترند

خداوند خود آفریننده‌ی مخلوقات است، همانگونه که برخی را بر برخی برتری داده، ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (قصص: ۶۸).

یعنی: پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند، و هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، و مردمان (پس از صدور فرمان خدا درباره چیزی و کسی) حق انتخاب و اختیار ندارند. خداوند بسی منزّه‌تر و بالاتر از آن است که چیزی را انباز او کنند. آنطور که خدا در روی زمین مکه را برگزید، و آنجا را محل خانه قدیمی و گرامی خود قرار داد که از چنان حرمتی برخوردار است اگر کسی وارد آن شود در امان است، و قلب مردم را بسوی آن متمایل و علاقمند کرد، و بر مردم در صورت داشتن توان مالی و جسمی حج را واجب نمود، و شکار و قطع درختانش را تحریم، و پاداش انجام عمل صالح در آن را چندین برابر اعلام فرمود، و قصد و اراده‌ی ظلم و ستم کردن در آنجا را سزاوار مجازات شدید و عذاب دردمند قرار داد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِن عَذَابِ الْعَذَابِ﴾ (حج: ۲۵).

یعنی: همچنین کسانی که با توسل به ظلم (از حد اعتدال خارج می‌شوند و) در آن سرزمین مرتکب خلاف می‌گردند، عذاب دردناکی بدیشان می‌چشانیم. و در میان دوازده ماه سال خداوند متعال رمضان را برگزید، و شب قدر را در میان همه شبها انتخاب، و در میان روزهای هفته روز جمعه را بر روزهای دیگر برتری داد، همانگونه که در میان فرشتگان این تفاوت مقام وجود دارد، و فرشتگانی

که حامل رسالت الهی بسوی پیامبران هستند، نسبت به بقیه‌ی فرشتگان برتری دارند، به همانصورت در میان بشر انبیاء را برتری بخشید، و آنها برترین و فاضل‌ترین بندگان خدا هستند، و همچنین آنها در مراتب متفاوتی هستند و برترین انبیاء پیامبرانند.

﴿ اللَّهُ يَمْطِئُ مِنَ الْمَلَأِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّكَ اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴾ (۷۵)

(حج: ۷۵).

یعنی: خداوند از میان فرشتگان پیام‌آورانی (همچون جبرئیل) را برمی‌گزیند (و به سوی انبیاء گسیل می‌دارد) و هم از میان انسانها پیغمبرانی (همچون موسی و عیسی و محمد) را (برمی‌گزیند و به سوی مردم می‌فرستد، و از کار همه آنان باخبر است) چرا که خداوند شنوا و بینا است.

امت اسلام بر اینکه هر کدام از انبیاء (۱) بر تمام غیر انبیاء برتری دارند، از صدیقین و شهداء و صالحین گرفته تا بقیه مردم اجماع دارند.

این آیه‌ی قرآن هم با صراحت تمام دلالت می‌کند بر فضیلت و برتری انبیاء:

﴿ وَنَاكَ حُجَّتْنَا ءَاتَيْنَهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ

عَلِيمٌ ﴾ (۸۳) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن

ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴾ (۸۶)

(انعام: ۸۳-۸۶).

یعنی: اینها دلائل ما بود که آنها را به ابراهیم عطاء کردیم (تا) در برابر قوم خود (به کارشان گیرد، و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما داند. او با همین دلائل کوتی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنت ما است که با علم و حکمت) هر کس را بخواهیم او را درجاتی بالا می‌بریم. (ای پیغمبر!) پروردگار تو حکیم (است و هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد و به جای خود می‌کند، و) آگاه است (و می‌داند چه کسی مستحق رفعت است و چه کسی مستوجب ذلت). ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء

نمودیم (و افتخار این دو تن هم تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه مانند پدرشان) آن دو را (به سوی حقیقت و خوبی) رهنمود کردیم. بیشتر نیز نوح را (دستگیری و به سوی حق و نیکی) ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح (هم کسانی همچون) داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را (قبلاً هدایت و ارشاد کردیم) و همان گونه (که ابراهیم و همه این پیغمبران را پاداش دادیم) محسنان را (نیز بدانچه مستحق باشند) پاداش می‌دهیم.

و زکریا، یحیی، عیسی، و الیاس را (نیز هدایت دادیم و) همه آنان از زمره صالحان (و بندگان شایسته ما) بودند. و اسماعیل، الیسع، یونس، و لوط را (نیز رهنمود کردیم) و هر کدام (از اینان) را بر جهانیان (زمان خود) برتری دادیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی أفضل من ابي بكر».

یعنی بعد از انبیاء و پیامبران خورشید نه بر کسی تابیده و از کسی غروب کرده برتر از ابوبکر باشد.

نکته ای که از این حدیث استنباط می‌شود این است که انبیاء و رسولان الهی برترین خلق هستند، و بعد از آنها ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - برترین بشر است. و نیز در حدیث دیگری که معنی آن به این حدیث نزدیک است که در مورد ابوبکر و عمر می‌فرماید:

« هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين و الآخريين، الا النبیین و المرسلین ».

یعنی این دو سرور و آقای همه پیران بهشتند جز انبیاء و پیامبران. خداوند متعال بندگان خوشبختش را در چهار صنف رتبه بندی کرده و می‌فرماید:

﴿ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴾ (نساء: ۶۹).

یعنی: و کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم) برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی

خواهد بود که (مقربان درگاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و) مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند از پیغمبران و راستروان (و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگان که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!

پس اولین و بالاترین این رتبه‌ها انبیاء‌اند، سپس صدیقین، سپس شهداء، بعد صالحین.

### اتفاقی بودن محال است

برخی گمان می‌کنند در نبوت اتفاق و تصادف جایگاهی دارد، و برخی انبیاء بدون استحقاق و شایستگی پیامبر شده، پناه بر خدا از این افتراء، خداوند دانای حکیم، و خبیر مطلق، با توجه به معدن انسانها و قلب و نهان آنها، برترین و بهترین و کامل‌ترینشان را برای احراز این مقام والا برگزیده، و چقدر زیبا و به حق فرمود:

﴿ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾ ﴾

(انعام: ۱۲۴).

یعنی: خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

مقتضای علم و حکمت خدا این است که مقام نبوت را تنها به کسانی ببخشد که آمادگی و قدرت و توان حمل آن را داشته باشند<sup>(۱)</sup>، و با کمی تأمل در سیره‌ی

۱- اعتقاد مؤمنان هدایت یافته از قرآن و سنت بر این است که پیامبران برترین و کاملترین مخلوقند، و خداوند دانای حکیم آنها را برگزیده تا نماینده‌ی او بسوی انسانها باشند، ولی لازم به یادآوری است که باید فضایل و صفات والایی را که بخشی از سرشت و طبیعت ایشان است از آنچه با وحی الهی

انبیاء و رسولان الهی می فهمیم که دارای بهترین و پاکترین قلب، عمیقترین دانش، و بیشترین حضور ذهن، و سخت ترین تحمل، و رقیق ترین طبع هستند، پس جای تعجب نیست که خدا ایشان را به پیامبری برگزید تا امانتدار وحی و رسالت آسمانی باشند، و دینش را بر پا دارند، بنابراین ایشان در جایگاه چنان رفیع و برافراشته ای قرار دارند که همه از رسیدن به قلّه‌ی آن عاجزند.

### تفضیل و برتری دادن ائمه بر انبیاء

فرقه ای از کسانی که با تزویر خود را به اسلام نسبت میدهند با اجماع فوق الذکر به مخالفت برخاسته اند، از جمله شیعیان اثنی عشریه، یکی از علمای طراز اول معاصرشان می گوید: «از جمله بدیهیات مذهب ما این است که ائمه از جایگاه چنان رفیعی برخوردارند که نه فرشته‌ی مقرب، و نه نبی مرسل بدان راه نمی برد»<sup>۱</sup>. و نیز در همان کتاب می گوید: «از ائمه روایت شده که فرموده اند: ما با خدا

دریافت می کنند از جدا در نظر گرفت، زیرا آنچه با وحی دریافته اند خودشان از آن خبری نداشته اند، و از زرنگی و هوشیاریشان حائر آن نشده، و لذا خداوند متعال می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ مُسْتَقِيمٌ﴾ الشوری: ۵۲

یعنی: همان گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ام، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ام (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلها است . پیش از وحی) تو که نمی دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است. این آیه ردّی است علیه کسانی که با بزرگ و بی نظیروخواندن و تعظیم و نابغه و عبقری انگاشتن رسول خدا، و نسبت دادن همه چیز، حتی علوم شرع که خود حامل آن از جانب خداست به نبوغ و استعداد او، گمان می کنند کار خوبی انجام داده اند، ولی در واقع این یک حیلّه و دسیسه‌ی مکارانه است که از طریق آن می خواهند وحی الهی را انکار کنند، و تمام علوم الهی و شرعی را به عبقریّت و نبوغ رسول خدا نسبت دهند، (و او را مانند سایر نامداران سیاسی، مخترعین و... معرفی کنند تا نه بخشی از خدا به میان آید و نه حلال و حرامی در کار مطرح باشد)، ولی ما در ردّ آنها نه یأوه می سراییم و نه خصایص و مزایای رسول خدا را انکار می کنیم، بلکه باطلشان را باطل می کنیم و جنبه‌ی حق را تثبیت می کنیم، و می گوییم: محمد (صلی الله علیه و سلم) فقط نابغه و عبقری نیست، بلکه علاوه بر آن پیامبر خداست.

۱- کتاب حکومت اسلامی خمینی رهبر انقلاب شیعه‌ی ایران ص ۵۲.

حالاتی داریم که نه فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسل بدان نمی رسند، ولی فاطمه‌ی زهراء هم چنین مقام و منزلتی داشت»<sup>(۱)</sup>.

۱- خمینی در مورد ائمه آنقدر غلو و اغراق کرده که آنها را بالاتر از مقام بشر و در مقام الوهیت و خدا بودن قرار داد، همانگونه که در کتاب حکومت اسلامی: ص ۵۲ می‌گوید: «قطعاً امام دارای مقام محمود و درجه‌ی والا، و خلافت تکوینی است که همه ذرات این جهان هستی در برابر آن ولایت و سیطره آن فروتن هستند» ولی نمی فهمم آن خلافت تکوینی که همه ذرات هستی در برابرش متواضع است جز آن قسمت که خدا به خود نسبت داده و می فرماید:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (س: ۸۲)

یعنی: هر گاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود.

همچنین در کتاب فوق می‌گوید: «ائمه قبل از این جهان نور بودند، سپس خداوند آنها را به عرش حلقه زد و مقام و منزلتی به ایشان بخشید که جز خدا کسی نمی‌دادند».

در این غلو و یاوه سرایی بیندیش که همه مخالفت صریح با قرآن و سنت!

قبل از چاپ و نشر این موضوع با مطالعه مطبوعات و رسانه‌های که سخنان خمینی را ثبت کرده بودند دیدم مطالبی را به مناسبت میلاد مهدی غایبی که شیعه ادعا می‌کنند بیش از هزار است خود را از دید مردم مخفی کرده و هنوز هم زنده است و بعداً برمی‌گردد تا جهان را پر از عدالت کند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده.

این سخنان خمینی چینی می‌رساند که همه پیامبران که پیامبر اسلام هم یکی از آنهاست در اصلاح بشریت و اجرای عدالت ناکارآمد بوده و شکست خوردند، و تنها کسی که موفق به این کار شده و برنده‌ی میدان خواهد بود مهدی منتظر است، و او یگانه شخصیتی است که این امر را تحقق می‌بخشد. او در مقاله‌ای که نشریه‌ی «الرأی العالم» کویتهی که در تایخ (۱۹۸۰/۶/۳۰) منتشر شد می‌گوید: «تمام انبیاء جهت پایه‌ریزی عدالت در کل جهان مبعوث شدند، اما هیچکدام موفق نشدند، و حتی خاتم الانبیاء که برای اصلاح بشریت و اجرای عدالت مبعوث گردید در زمان خود هم موفق نشد، .... و تنها شخصی که در این باره برنده خواهد شد و در تمام جهان عدالت را بر پا می‌کند، و انحرافات را راست می‌کند مهدی منتظر است».

نه والله این حرف نه حق و نه راست است، و هیچ‌کسی به اندازه محمد المصطفی (صلی الله علیه و سلم) در تحقق عدالت موفق نبوده و نخواهد بود. همچنین خمینی در تأکید بر این معنی می‌گوید: «مسلماً امام مهدی علیه السلام برای تحقق عدالت در کل جهان وارد عمل خواهد شد، و در کاری که همه انبیاء بسبب موانعی که بر سر راه داشتند در تحقق آن شکست خوردند او در اجرای موفق و برنده خواهد بود...»، از این رو به نظر خمینی عید ولادت مهدی بزرگترین عید کل بشریت است، یعنی از عید فطر و قربان هم بزرگتر است، و از عید میلاد رسول الله هم بزرگتر است، از آن جهت: «که عید مهدی به نسبت مسلمین عید بزرگ به حساب می‌آید بزرگتر از عید تولد رسول خدا چون عید میلاد مهدی برای تمام بشریت عید است، زیرا او همه بشریت را رهنمود خواهد کرد»

آلوسی - رحمه الله - در کتاب « مختصر تحفه، ص ۱۰۰ » در رابطه با تبیین گفته‌ی شیعه در این باره می‌گوید: « اجماع امامیه بر این است که علی از همه پیامبران جز آنهایی که اولو العزم هستند برتر است، ولی از رسول خدا بزرگتر و بالاتر نیست، اما برخی از شیعیان مانند ابن مطهر حلّی و غیره در مورد سایر اولو العزم توقّف کرده اند، و برخی دیگر معتقدند که مساوی با سایر اولو العزم است. این مخالف روایاتی است که از ائمه وارد شده، همانگونه که کلینی از هشام احول و او هم از زید بن علی روایت کرده اند که گفت: انبیاء از ائمه برترند، و هر کس غیر این را بگوید گمراه و سرگشته است، و نیز ابن بابونه از صادق روایت می‌کند که با نص صریح فرمود: انبیاء نزد خدا از علی محبوب ترند.»

آلوسی - رحمه الله - با استدلال به دلایل معقول و منقول، و با تضعیف نصوصی که بدان استدلال کرده اند به ردّ مقوله‌ی شیعه پرداخته، چون رجال آن روایات مورد اعتماد ایشان ضعیفند، و نیز مخالف و معارض دیگر نصوص موجود در کتابهای شیعه است. این نقد و بررسی آلوسی برای هر کس که در پی شناخت حق باشد، و بخواهد از آن پیروی کند بسیار شفاف می‌باشد.

علاوه بر اینها مقوله‌ی برتری ائمه بر انبیاء در کتابهای شیعه بسیار آشفته و متردّد است، زیرا علی موسی بهبهانی در کتاب خود « مصباح الهدایة ص ۶۱-۶۲ » در اثبات ولایت (۱) می‌گوید: مرتبه‌ی امامت از نبوت بالاترست.

از این رو هر کس امامت یک امام یا همه ائمه‌ی شیعه را انکار کند حکم کافر بودنش را صادر کرده اند، ابن بابویه قمی که نزد شیعه ملقب به صدوق است می‌گوید:

---

در خاتمه بحث تفضیل و برتری مهدی بر همه انبیاء می‌گوید: « من نمی‌توانم او را رهبر نامگذاری کنم، چون او بالاتر و بلندتر و بزرگتر از رهبر است، و نیز نمی‌توانم او را مرد اول بنامم چون بعد از او دوم مرد وجود ندارد، لذا با هیچ تعیری جز مهدی موعود نامش بیان نمی‌شود». ولی ما بعد از خواندن مطالبی که در کتاب حکومت اسلامی خوانده ایم دیگر از هیچکدام از حرفهای این مرد تعجب نمی‌کنیم. لا حول و لا قوّة الا بالله.

۱- این نصوص را همراه با منابع آن از کتاب «الامامة» دکتر علی احمد سالوس ص ۱۹ بر گفته‌ایم.

« اعتقاد ما بر این است کسی که امامت علی بن ابوطالب و دیگر ائمه بعد از او را انکار کند مانند آن است که نبوت کل پیامبران را انکار کرده باشد، و اعتقاد مان در مورد کسی که امامت علی را قبول داشته باشد ولی یکی از ائمه بعد از او را انکار کند این است که او همچون کسی است که نبوت و پیامبری همه پیامبران را قبول داشته باشد ولی نبوت محمد ﷺ را انکار نماید(۱)».

و شیخ مفید (تشیع) می گوید:

«اتفاق نظر امامیه بر این است که هر کس امامت یکی از ائمه را انکار کند، و فرض بودن اطاعت از آنها را قبول نداشته باشد، مستحق ماندن همیشگی در آتش دوزخ است» (بحار الأنوار مجلسی ۳۹۰/۲۳)، و مجلسی گفته‌ی شیخ مفید را جهت تأیید رأی خود ذکر می کند.

و برخی دیگر هم بر این باورند که انکار امامت از انکار نبوت بدترست، حلی که نزد جعفری ها ملقب به علامه است می گوید: «امامت لطف عامی است و نبوت لطف خاص است، چون خالی بودن زمان از وجود پیامبر زنده ممکن است، ولی بدون امام ممکن نیست، پس انکار کردن لطف عام از انکار لطف خاص بدترست» (کتاب الالین در مورد امامت امیر المؤمنین، نوشته‌ی حسن بن یوسف مطهر حلی ۳/۱).

یکی از علمای شیعه در تعقیب این رأی می گوید: « بلی اینطور است که او می گوید»، و اضافه می کند: « صدوق هم در رابطه با منکر امامت اشاره کرده به اینکه او از سه بد بدترست، و از صادق روایت کرده که گفت: ناصبی از یهودی بدترست، گفتند: چطورای فرزند رسول الله؟ گفت: چون یهودی نبوت را انکار کرده که لطف خاص است، ولی ناصبی لطف امامت را انکار کرده اند که عام است» (نگاه کن به حاشیه کتاب بسیار سود بخش «یوم الحشر» جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری ص ۴۳).



## خاتم اولیاء و انبیاء (۱)

برخی از صوفیه بر این اعتقادند که ولایت بر نبوت برتر است، و به گمان ایشان خاتم الأولیاء از خاتم الأنبیاء بالاترست، از جمله حکیم ترمذی و ابن عربی قائل به «وحدت وجود» بر این یاوه‌ی باطلند، و اعتقادشان باطل و دروغ است، نه در قرآن و نه در سنت مبحثی مبنی بر اینکه خاتم اولیاء وجود دارد و یا اینکه بر انبیاء برتری داشته باشد یافت نمی‌شود، و هیچ کدام از علمایانی که شایسته اند الگو و مقتدا باشند در این باره سخنی به میان نیاورده اند.

اصل غلط از اینجا سر بر آورده که با توجه به خاتم الأنبیاء بودن محمد ﷺ و با توجه به اینکه از همه پیامبران برتر و بالاترست گفته اند: او برترین پیامبران است، ولی این استدلال باطل است، زیرا محور برتری بر تقدیم و تأخیر نیست، و در حدیث صحیح رسول خدا ﷺ آمده است که برترین افراد این امت اصحاب اند که همراه و همدم ایشان بودند، و اگر مسلمانی به اندازه‌ی کوه أخذ طلا در راه خدا ببخشد به اندازه‌ی یک مدّ یا نصف مدّیکه هر کدام از اصحاب بخشیده اند پاداش دریافت نمی‌کند. همچنین با روایت ثابت آمده است که فرمود:

« خیر القرون قرنی، ثمّ الذین یلوهم، ثمّ الذین یلوهم » یعنی: بهترین افراد این امت کسانی هستند که در این قرن مسلمانند، بعد کسانی که بدنبال آنها می‌آیند، سپس یک قرن بعد از آنها.

و در علوم هم علمای متقدمین از نبوغی برخوردارند که متأخرین همان رشته‌ها نمی‌توانند از آنها سبقت بگیرند، مانند «سیبویه» عالم نحو، و این معیار تنها در مورد علوم پویا درست است که متأخرین علم متقدمین را کامل می‌کنند، اما در مورد نبوت و رسالت فرق دارد، چرا که نبوت و علوم آن بخششی الهی، و هدیه‌ای ربّانی است که با کسب و تلاش زیاد بدست نمی‌آید. طرح این مقوله در نتیجه‌ی شرمی‌گشود، زیرا هر که نسبت به خود گمان نیک برد، و هر که قصد شرارتی با این امت داشت ادعا می‌کند که او خاتم الأولیاست، و علم و دانش خویش را بدون

۱- برای بررسی این مسأله به: لوامع الأنوار البهیة ۳۰۰/۲، و مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ۲۲/۲، ۲۲۱/۱۱، ۳۶۳ مراجعه کن.

واسطه از خدا دریافت می کند که این گمراهی بسی بزرگ است، و هیچ کسی از این امت حق ندارد ادعا کند که با هیچ پیامبر یا نبی در فضیلت و برتری یکسان است چه رسد به اینکه ادعای برتری کند. و هیچ کدام از مدعیان ولایت و اهل صلاح بودن حق ندارند مخالف با راه و روش رسول الله ﷺ عبادت کند.

### مراتب و درجات انبیاء و رسولان

خداوند از تفضیل و برتری برخی از پیامبران بر برخی دیگر خبر داده و می فرماید:

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۝۵۵﴾

(اسراء: ۵۵).

یعنی: ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم، و (از جمله) به داود زبور عطاء نموده‌ایم (و او را بدان افتخار بخشیده و بالاتر از بعضی انبیاء قرار داده‌ایم. به تو نیز قرآن ارمغان کرده و خاتم و سرآمد همه پیغمبرانت ساخته‌ایم).  
اجماع امت اسلام بر این است که مقام رسول از مقام نبی بالاترست، و رسولان هم در بین خود درجات متفاوت دارند و برخی دارای برترین نسبت به سایرین هستند همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿تِلْكَ أَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ ۗ مَن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ ۖ وَآتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنِ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۝۲۵۳﴾ (بقره: ۲۵۳).

یعنی: این پیغمبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خداوند با برخی از آنان سخن گفت، و بعضی را درجاتی برتر داد، و به عیسی پسر مریم معجزاتی دادیم و او را با روح القدس (یعنی جبرئیل) تقویت و تأیید نمودیم.

### پیامبران اولوالعزم از همه برترند

برترین رسولان و انبیاء پنج نفرند که همه رسول و اولوالعزم اند: محمد، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السّلام)، همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿ فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلِّغْ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٣٥﴾ ﴾ (احقاف: ۳۵).

یعنی: پس (در برابر اذیت و آزار کافران) شکیبائی کن، آن گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختیها) شکیبائی کرده اند، و برای (عذاب) آنان شتاب ممکن. همچنین خداوند متعال در چند مورد قرآن از آنها نام برده مانند:

﴿ شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾ ﴾ (شوری: ۱۳).

یعنی: خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم (به همه آنان سفارش کرده ایم که اصول) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید.

و می فرماید:

﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾ ﴾ (احزاب: ۷).

یعنی: (یادآور شو) هنگامی را که از پیغمبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم. (آری!) از آنان پیمان محکم و استواری گرفتیم (که در ادای مسؤولیت تبلیغ رسالت، و دعوت مردم به خداشناسی و یکتاپرستی کوتاهی نکنند).

### تفاضل و برتری پیامبران در چیست؟

کسی که در دو آیه‌ی فوق تأمل کند می‌بیند که برتری برخی از پیامبران از جانب خداوند متعال با دریافت بخشش و موهبتی است که به دیگران نداده، یا با رفع درجات بیش از دیگران، یا کوشش و تلاش جدی در عبادت و بندگی، دعوت بسوی خدا، برپاداشتن مأموریت موکول شده به اوست.

مثلاً داود علیه السلام با اعطای زبور از جانب خدا برتری یافت:

﴿وَرَبِّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبورًا ﴿۵۵﴾﴾

(اسراء: ۵۵)

یعنی: ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم، و (از جمله) به داود زبور عطاء نموده‌ایم (و او را بدان افتخار بخشیده و بالاتر از بعضی انبیاء قرار داده‌ایم. به تو نیز قرآن ارمغان کرده و خاتم و سرآمد همه پیغمبران ساخته‌ایم). و تورات را به موسی اهداء کرد همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾﴾ (بقره: ۵۳).

یعنی: و (به یاد آورید) آن گاه را که به موسی کتاب (تورات) عطاء کردیم که جدائی انداز (حق و باطل، و حلال و حرام) است، تا این که راه یابید (به نور آن، و با اندیشه ژرف، هدایت را از ضلالت باز شناسید).

و این کتاب همان تورات است، چون می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّورَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ آسَلُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ۚ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُوا ۚ وَلَا تَسْتَرْوُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾﴾

(مائده: ۴۴)

یعنی: ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق)

و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود.

و نیز برای عیسی انجیل فرو فرستاد، همانگونه که فرمود:

﴿ وَقَفَيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِعَيْسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ  
وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ ﴾ (مائده: ٤٦).

برتری آدم به این است که ابوالبشر است و خداوند او را با دست خود آفرید، و از روح خود در او دمید، و به فرشتگان امر فرمود که برایش سجده برند. و نیز فضیلت نوح به این علت است که اولین رسول خدا بسوی اهل زمین است، و خداوند او را «عبداً شکور» یعنی بنده‌ی سپاسگذار نامید. و فضل ابراهیم به این است که خلیل الله است و نیز خداوند او را امام و پیشوای مردم قرار داد:

﴿ وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ  
عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾ ﴾ (بقره: ١٢٤).

یعنی: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد.

و فرمود:

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ  
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾ ﴾ (نساء: ١٢٥).

یعنی: آئین چه کسی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد و از آئین راستین ابراهیم پیروی کند که مخلص و حقّ جو بود (و وحدت دینی مسلمانان و یهودیان و مسیحیان در او به هم می‌رسد) و خداوند ابراهیم را به دوستی گرفته است (و با خلیل نامیدن او افتخارش بخشیده است).

و خداوند موسی را با رسالت آسمانی و با کلام خود برتری بخشید و می‌فرماید:

﴿ قَالَ يَمْوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلِمَاتِي فَخُذْ مَا آتَيْنَاكَ وَكُن مِّنَ  
الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ ﴾ (اعراف: ١٤٤).

یعنی: خدا گفت: ای موسی! من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم (با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان داری) برگزیدم.

همچنین خداوند موسی را برگزید، همانگونه که می فرماید:

﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ (طه: ۴۱).

یعنی: و تو را برای (وحی خود و حمل رسالت) خویش برگزیدم.

و برتری عیسی به این بود که رسول خدا بود که واژه‌ی خداست و خداوند او را به مریم القاء کرد و از روح خدا به کالبدش دمیده شد، و در گهواره با مردم سخن گفت، آنجا که می فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلِبُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌُ وَحْدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ (نساء: ۱۷۱).

یعنی: بیگمان عیسی مسیح پسر مریم، فرستاده خدا است (و او یکی از پیغمبران است، و پسر خدا نیست آن گونه که شما می‌پندارید) و او واژه خدا (یعنی پدیده فرمان: کُنْ) است که خدا آن را به مریم رساند (و بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند) و او دارای روحی است (که) از سوی خدا (به کالبدش دمیده شده است)

از جهت دیگری هم گاهی پیامبران دارای مقام و منزلت برتر بر دیگران هستند، مثلاً برخی از آنها علاوه بر مأموریت نبوت پادشاه بودند، و برخی بنده و پیامبر هستند، «پس پیامبری که از جانب مردم تکذیب می شدند، و نه از ایشان پیروی می شد و نه مورد اطاعت و فرمانبرداری بودند تنها انبیاء بودند نه پادشاه، ولی در صورتی که فرمانهایش آنگونه که خود می خواست اطاعت می شد او نبی و پادشاه است، مانند سلیمان که خداوند خطاب به او فرمود:

﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (ص: ۳۹).

یعنی: (ما بدو وحی کردیم که) این (چیزهایی که به تو داده‌ایم) عطاء ما است، پس (به هر کس که می‌خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می‌خواهی) بازدار، بدون هیچ گونه حساب و کتابی (که در برابر دادن یا ندادن، از تو کشیده شود).

بنابراین نبی پادشاه قسیم بنده‌ی رسول است، همانگونه که به رسول خدا ﷺ گفته شد: «انتخاب کن، یا بنده‌ی رسول باش یا پادشاه رسول» و حال بنده‌ی رسول از حال نبی پادشاه بهتر است، مانند حال پیامبر اسلام ﷺ که بنده‌ی ای بود رسول و از جانب خدا مورد حمایت قرار گرفته و از او پیروی و اطاعت میشد، و لذا به مقدار تمام اجر و پاداش همه پیروانش اجر و پاداش دارد، و مردم از نفع او بهره مند هستند و نسبت به ایشان رحمت و مهربانی دارند و او هم به حال آنها مهربان است، ولی نبوت همراه با پادشاهی را بر نگزید تا از مقامش کاسته نشود، چون در آن صورت از ریاست و مقام و اموال استمتاع می‌کرد و از نصیب آخرتش کم می‌شد.

از این جهت عبد رسول نزد خدا از نبی پادشاه برتر است، لذا نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم نزد خدا از سلیمان و داود و یوسف برترند (۱) (۲).

۱- مجموع فتاوی این تیمی‌ه.

۲- انبیاء و رسولان الهی همانگونه که گفته شد از جانب خدا در مراتب و درجات مختلفی برخوردارند، ولی برخی از مردم چیزهایی را به آنها نسبت می‌دهد خارج از دایره‌ی راستی و حقیقت به گمان اینکه این کار تعظیم و بزرگداشت آنهاست، از جمله خیلی از مسلمانان نا آگاه رسول الله ﷺ را می‌خوانند و می‌گویند: ای اولی‌ین خلق خدا، یا ای نور عرش الله، در حال که این مقوله حاوی مجموعه‌ی ای از گمراهی هاست، اول: خواندن و فریاد کردن از رسول خدا که تنها شایسته‌ی خداست به فریاد خوانده شود.

دوم: طرح ادعای اینکه رسول خدا از نور آفریده شده، همچنین از نور خلق شده، در حالی که جز چند روایت باطل و بی اساس هیچ دلیلی بر این قضیه نیست، زیرا نخستین مخلوق خدا قلم است که تقدیرات همه چیز با آن نوشته می‌شود، و رسول خدا انسانی است مانند بقیه‌ی انسانها، و آفریده شدن او بعد از دی‌گران هیچ زیبایی به مقام او نمی‌رساند، چرا که درجات و فضائل مردم به اعتبار منبع و اصل نیست، چون گاهی مؤمن از کافر متولد شده و گاهی به عکس، مانند پسر نوح که کافر بود، و ابراهیم هم از آزر، و آدم از خاک، وقتی که خداوند او را تسویه ساخت و روح را در او دمید، فرشتگان را به به نشانه‌ی فضل و برتری آدم بر آنها به سجده واداشت، زیرا نامها را به آدم آموخت و آدم را با دست خود آفرید.

### فضل و برتری محمد رسول الله ﷺ

در روز جزا وقتی که خداوند اولین و آخرین انسانها را زنده می گرداند، محمد المصطفی ﷺ، و سرور بنی آدم لوای حمد و ستایش خدا را در دست دارد، و انبیاء و پیامبران در آن روز در زیر پرچم او قرار میگیرند، رسول الله ﷺ می فرماید: «أنا سيد ولد آدم يوم القيامة، و لافخر، و بیدی لواء الحمد و لا فخر، و ما من نبی یومئذ آدم فمن سواه إلا تحت لوائی، انا أول شافع، و أول مُشَفَّعٍ و لا فخر»<sup>(۱)</sup>.

یعنی: (رسول خدا فرمود) من در روز قیامت سرور فرزندان آدم هستم و فخر فروشی نمی کنم، و لوای حمد و ستایش پروردگار در دست من است، و همه ی پیامبران در زیر لوای من محشورند، اولین شفاعت کننده که اجازه ی شفاعت هم دریافت می کند منم.

هنگامی که مردم در محشر تحت فشار سخت و طاقت فرسا قرار می گیرند، به رسولان بزرگ روی آورده از ایشان طلب شفاعت می کنند، پیامبران یکی یکی در خواست مردم را رد کرده و همه در جواب مردم میگویند: پیش پیامبر دیگری بروید، تا نوبت به عیسی مسیح میرسد، او می فرماید: «نزد محمد بروید که گناهان اوّل و آخرش مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفته».

این فضل و سروری و مقام والای رسول الله ﷺ در آن روز عظیم است، و این به خاطر صفات متعالی و اخلاق وارسته و تلاش و مجاهدت برای خدا، و برخاستن در اجرای فرمان او است که خود و امت و دعوتش را فضائی بخشیده، از جمله خداوند او را هم مانند ابراهیم به خلیل خود برگزید، همانگونه که در صحیح مسلم ابو عوانه روایت میکند که رسول الله ﷺ فرمود:

«ان الله اتخذني خلیلاً كما اتخذ ابراهیم خلیلاً»<sup>(۲)</sup>.

یعنی: خداوند مرا نیز همچون ابراهیم به خلیل خود برگزید.

امتیاز دیگر رسول الله ﷺ بر سایرین قرآن عظیم است که هدیه ی بی نظیر خداست به آن سرور گرامی و به کسی دیگر داده نشده:

۱- روایت احمد و ابن ماجه و الترمذی، صحیح الجامع الصغیر (۲/۲۱).

۲- تحقیق الطحاوی، شرح الطحاوی، ص ۱۷۵.



﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ (حجر: ۸۷).

یعنی: (ای پیغمبر!) ما هفت (آیه) به تو داده‌ایم که (سوره فاتحه را تشکیل می‌دهند و در هر نمازی) تکرار می‌گردند (و از منزلت خاصی برخوردارند و وسیله دعا و ثنا و طلب هدایت از خدایند) و همه قرآن بزرگ را به تو عطاء نموده‌ایم (که معجزه جاویدان یزدان و مایه تاب و توان مسلمان است).

علاوه بر قرآن رسول الله ﷺ از شش ویژگی دیگر بهره مند است که به کسی دیگر داده نشده، همانگونه که در حدیث آمده است:

« فَضَّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بَسْتٌ: أُعْطِيَتْ جَوَامِعُ الْكَلِمِ، وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَ أُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ، وَ جَعَلْتُ لِي الْأَرْضَ طَهْرًا وَ مَسْجِدًا، وَ أُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَ خْتِمَ بِي التَّبَيُّونُ<sup>۱</sup>. »

یعنی: با شش ویژگی بر انبیاء برتری دارم:

اول: جوامع الكلم به او داده شده، یعنی سخنان کوتاه با معنای فراوان.  
دوم: خداوند رُعب و ترس و وحشتی سهمگین را نسبت به رسول خدا و پیروانش در قلب مخالفان و دشمنانش القاء می‌کند بطوریکه در برابرش یاری مقاومت ندارند.

سوم: غنائم جنگی کفار تنها برای رسول الله ﷺ حلال است، و پیامبران قبل از او همه غنائم را در جایی جمع می‌کردند و به فرمان خدا از آسمان آتشی فرود می‌آمد و آن را تبدیل به خاکستر می‌کرد.

چهارم: زمین برای او و امتش وسیله‌ی طهارت و پاکی و محل نماز شد، و هر مسلمانی وقت نمازش فرا رسید می‌تواند وضو بگیرد و نمازش را برپا دارد، و در صورتی که آب موجود نباشد تیمم می‌کند، و درمسجد محل سکونت، یا منزل، یا بیابان نمازش را برپا می‌دارد.

پنجم: محمد المصطفی برای همه نسلها و نژاد و قومیتها، از عرب و غیر عرب، سفید و سیاه، و زرد و سرخ<sup>(۱)</sup> مبعوث شده است، هم آنهایی که در زمان بعثت او بودند، و هم کسانی که تا پایان دنیا و برپایی قیامت به دنیا می‌آیند:

۱- روایت مسلم و ترمذی، صحیح الجامع (۲/۲۱).

﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾ (اعراف: ۱۵۸).

یعنی: ای پیغمبر! (به مردم) بگو: من فرستاده خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. و نیز او را بسوی انسان و پریان مبعوث کرد، و گروهی از جن بعد از استماع قرآن، و ایمان آوردن به آنچه از جانب حق نازل گردید نزد قومشان برگشتند و آنها را به ایمان فراخواندند و گفتند:

﴿ يَنْقُومَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ، يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجْرِمَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْعَذِيبِ ﴿٣١﴾ وَمَنْ لَا يُجِيبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٢﴾ (احقاف: ۳۱-۳۲).

یعنی: ای قوم ما! سخنان فراخواننده الهی را بپذیرید، و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را بیامرزد و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد. ششم: خاتم پیامبران بدین معنا که بعد از او هیچ پیامبری نخواهد آمد چنانچه خداوند متعال میفرماید:

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾ (احزاب: ۴۰).

۱- ( جواهر لعل نهر ) در کتابش مدعی شده که محمد مخصوص قوم عرب است، و این مقوله ای است قبلاً توسط نصاری صلیبی قدیم و جدید مطرح گردید و پاسخ به آن شبهه بطور مفصل از سوی شیخ الاسلام ابن تیمیه داده شد، و برای رد این افتراء همین مقدار کافی است که ما تناقض گویی آنها را بیان کنیم بدینصورت که همینکه آنها به نبوت و رسالت او اقرار می کند مقتضی آن است که احترش را تصدق کنند، و از جمله پیام و اخبار او این است که بسوی همه مردم مبعوث شده، پس ابتدا به پیامبری او ایمان و باور دارند، سپس تکذیبش می کنند، و می گویند: او تنها بسوی عرب مبعوث شده، بنابر این ادعایشان تناقضگویی آشکاری است، و واضح است که تنها به قصد توجیه و بهانه تراشی برای کفرشان تلاش می کنند.

یعنی: محمد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده (تا ازدواج با زینب برای او حرام باشد) و بلکه فرستاده خدا و آخرین پیغمبران است (و رابطه او با شما رابطه نبوت و رهبری است). و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست.

وقتی که پیامبر خاتم الأنبياء است پس خاتم المرسلین میباشد، چون هر رسولی نبی است. و معنی خاتم الأنبياء و مرسلین این است که هرگز بعد از او رسولی مبعوث نخواهد شد که شریعتش را تغییر دهد،<sup>(۱)</sup> و چیزی از دینش را نسخ و باطل کند، و فرود آمدن عیسی مسیح در آخر الزمان راست و حقیقت است - آنگونه که رسول خدا ﷺ خبر داده - و با شریعت قرآن حکم میکند نه تورات و انجیل، و صلیب را میشکند، و خوک را می کشد و برای نماز اذان می گوید.

---

۱- بعد از بعثت رسول الله ﷺ مجموعه ای از مدعیان دروغین نبوت ظاهر شدند، مانند مسیلمه ی کذاب و اسود عنسی و سجاح، و گاه گاهی اینگونه افراد سر بر می آوردند، همانگونه که در قرن گذشته علی محمد شیرازی (متولد ۱۸۱۹م) ملقب به باب ظهور یافت که پیروانش را بابیه می خواندند، باب مدتی ادعای نبوت کرد بعد آن را به ادعای خدای تبدیل کرد. همچنین از جملهی آن مدعیان دروغین میرزا غلام احمد قادیانی است که پیروانش در هند و آلمان و بریتانیا و آمریکا پراکنده اند و دارای مساجدی هستند که در آنجا به گمراهی مسلمانان می پردازند، و قادیانیه خوانده می شوند، ولی امروز خود را به احمدیه شهرت می دهند تا بی شتر موجبات سرگردانی مردم را فراهم نمایند. همچنین مدعیان دروغین نبوت دیگری در سودان ظهور یافتند که خداوند متعال خود تکفل رسوایی همه را بر عهده گرفت. قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به خدا نسبت می دهند، رستگار نمی شوند (و از عذاب آخرت رهائی نمی یابند) (یونس: ۶۹).

## نصوص وارده در نهی از تفضیل بین انبیاء

احادیث و روایاتی وارد شده که مسلمانان را بر حذر می دارد از اینکه بگویند فلان پیامبر از فلان دیگر برترست، از جمله ابوسعید خدری روایت می کند که رسول الله ص فرمود: « لا تُخَيَّرُوا بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ (۱) ». یعنی انبیاء را بر یکدیگر برتری ندهید. ابوهیریه همین مفهوم را از رسول خدا ص روایت می کند که فرمود: « لا تَفْضَلُوا بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ (۲) ».

این احادیث با آیات و نصوص قرآن که بر فضل و برتری انبیاء بر یکدیگر دلالت می کنند تعارض ندارد، بلکه نهی وارد شده در احادیث فوق بر تفضیل و برتری همراه با حمیت و تعصب و بی قدری حمل می شود، یا اینکه زمانی این امر منجر به خصومت و فتنه شود منهی و حرام است (۳)، همانگونه که سبب وارد شدن حدیث به این امر اشاره کرده و می فرماید: « مسلمانان یک مرد یهودی را مورد فحش و ناسزاگویی قرار داد، مسلمان گفت: قسم به خدایی که محمد ص را بر جهانیان برگزید، و مرد یهودی هم گفت: قسم به خدایی که موسی را بر جهانیان برتری داد، سپس مرد مسلمان دستش را بلند کرد و یک سیلی را به یهودی زد، در این هنگام مرد یهودی جهت شکایت نزد رسول خدا ص رفت و حادثه درگیری با مسلمان را به عرضش رسانید، سپس رسول خدا ص فرمود: « مرا بر موسی برتری ندهید، زیرا در محشر قیامت زمانی که مردم مدهوش و از حال رفته بر زمین می افتد، من نخستین کسی هستم که به هوش می آیم، ناگهان موسی را در کنار عرش مشاهده می کنم که او هم هوشیار است، نمیدانم آیا اصلاً از ابتدا هم از حال نرفته، یا قبل از من به هوش آمده، یا او از جمله کسانی است که مورد استثناء خداوند قرار گرفته است» (۴).

۱- متفق علیہ مسلم و بخاری، مشکاة المصابیح (۱۱۴/۳).

۲- بخاری، المشکاة (۱۱۴/۳).

۳- مراجعه شود به شرح طحاوی ص ۱۷۰.

۴- صحیح بخاری، کتاب الانباء، باب وفات موسی .. فتح الباری (۴۴۱/۶).

و در روایت دیگری از بخاری آمده است: « لا تفضّلونی علی الأنبیاء » و روایتی هم « لا تُخیروا بین الأنبیاء » آمده که حدیث اوّل یعنی مرا بر انبیاء برتری ندهید، و دوّم یعنی: انبیاء را بر یکدیگر برتری ندهید.

ابن حجر پیرامون این موضوع فرمود: « علماء در مورد نهی رسول خدا از برتری دادن انبیاء بر همدیگر گفته اند: نهی متوجّه کسانی است که خودسرانه و بدون دلیل انبیاء را بر همدیگر برتری می دهند، یا طوری یکی را بر دیگری برتری می دهد که منجر به اهانت برخی از آنها شده، یا ایجاد تنش و خصومت کند، یا منظور این است که یکی را با همه نوع فضایل بردیگری برتری ندهید بطوری که قائل به هیچ فضیلتی برای دیگری نباشید » (۱).

همچنین از برخی اهل علم نقل می کند که گفته اند: « روایات و اخبار وارد شده در نهی از تخییر و ترجیح پیامبران بر همدیگر تنها برای موارد مجادله با اهل کتاب، و برتری دادن یکی از انبیاء بر دیگران است، چون اینگونه برتری طلبی ها وقتی در بین پیروان دو دین صورت می گیرد کمتر اتفاق می افتد که یکی از طرفین به پیامبر طرف مقابل توهین نکند و با این کار مرتکب کفر نشود، اما تخییر و تفضیل مبتنی بر مقایسه‌ی فضایل جهت تحصیل ترجیح باشد شامل نهی نمی شود» (۲).

۱- فتح الباری (۶/۴۴۱).

۲- منبع سابق، برای تحقیق بیشتر به تفسیر ابن کثیر و تفسیر قرطبی در تفسیر آیة ۲۵۳ بقره مراجعه کنید.



# بخش دوم رسالت‌های آسمانی





## فصل اول ایمان به رسالت ها

### تصدیق رسالت آسمانی بخشی از اصول ایمان است

از جمله اصول اعتقادی اسلام تصدیق جازم و قاطع رسالت‌هایی است که خداوند متعال توسط انبیاء و پیامبرانش برای بندگان نازل فرمود، و نیز بخشی از این اعتقاد این است که اعتقاد قاطع داشته باشیم به اینکه پیامبران گرامی هم آن رسالت‌ها را بدون کم و کاست به مردم ابلاغ کردند، خداوند متعال خطاب به موسی می فرماید:

﴿ قَالَ يَمْوَسِيٰٓ اِنِّيْ اَصْطَفَيْتُكَ عَلٰٓى النَّاسِ بِرِسٰلَتِيْ وَبِكَلِمٰى فَاخَذَ مَاۤءَاتِيَّتْكَ وَكُنْ مِنَ

الشّٰكِرِيْنَ ﴿١٤٤﴾ (اعراف: ١٤٤).

یعنی: خدا گفت: ای موسی! من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم (با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم‌عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان داری) برگزیدم، پس آنچه به تو داده‌ام (یعنی توراتی را که به دست تو سپرده‌ام، محکم) بگیر و از زمره شکرگزاران (نعمت یزدان) باش.

خداوند متعال پیامبران را مورد تمجید و ستایش قرار داد که در راستای تبلیغ رسالت‌های الهی سرزنش هیچ سرزنش کاری بر آنها اثر گذار نبوده:

﴿ الَّذِيْنَ يَلْمِزُوْنَ رِسٰلٰتِ اللّٰهِ وَيَحْسَبُوْنَہٗ وَلَا يَحْسَبُوْنَ اَحَدًا اِلَّا اللّٰهُ وَكَفٰى بِاللّٰهِ حٰسِبًا ﴿٣٩﴾

(احزاب: ٣٩)

یعنی: (پیغمبران پیشین، یعنی آن) کسانی که (برنامه‌ها و) رسالت‌های خدا را (به مردم) می‌رساندند، و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند، و همین بس که خدا حسابگر (زحمات و پاداش دهنده اعمال آنان) باشد.

علت و عامل اساسی هلاک و نابوی امت‌ها تکذیب و عدم پذیرش رسالت‌های آسمانی بود، به موضعگیری پیامبر خدا صالح، بعد از هلاکت قومش توجه کن آنجا که خداوند می فرماید:

﴿ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ

النَّاصِحِينَ ﴿٧٩﴾ (اعراف: ۷۹).

یعنی: پس (صالح با دلی پر اندوه) از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی‌دارید.

و موضعگیری شعیب بعد از نابودی قوم او اینگونه بود:

﴿ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَأْتُمْ عَلَىٰ قَوْمٍ

كٰفِرِينَ ﴿٩٣﴾ (اعراف: ۹۳).

یعنی: سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم (و در حق شما خیرخواهی نمودم. ولی حق را نشنیدید و جز بر طغیان و عصیان نیفزودید) پس با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان (و بی‌دینی چون شما) اندوه بخورم؟.

### باید به همه رسالتها ایمان آورد

پیام و الهام خدا گاهی مکتوب از آسمان نازل می‌شد، مانند تورات که بر موسی نازل گردید، خداوند متعال فرمود:

﴿ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ

قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِحَسَنِهَا وَأُورِيكَ دَارَ الْفَنَسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ (اعراف: ۱۴۵).

یعنی: و برای او در الواح (تورات) از هرچیز (که مورد نیاز بنی‌اسرائیل از نصائح و حکم و احکام حلال و حرام بود) نوشتیم، تا پند و اندرز (زندگی) و روشنگر همه چیز (در امر تکالیف دینی و وظائف شرعی ایشان) باشد. (بدو گفتیم: این) الواح را با تاب و توان بگیر (و با نشاط فراوان و تلاش بی‌امان، مانند دیگر پیغمبران اولوالعزم، در تبلیغ آنها دامن همت به کمر بزن) و به قوم خود (یعنی بنی‌اسرائیل) فرمان بده نیکوترین آنها را به کار بندند. (مثلاً عفو را بر قصاص، صبرکردن را بر پیروزشدن، آسان گرفتن را بر سخت گرفتن، و بالاخره

آنچه را که دارای اجر بیشتر است بر چیزی ترجیح دهند که از ثواب کمتری برخوردار است).

و گاهی نیز وحی الهی بصورت کتاب و نوشته بود اما شفاهی و با تلاوت نازل می شد مانند قرآن:

﴿وَقَرَأْنَا مَا فَرَقْتَهُ لِنَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنُنزِّلُهُ نُزِيلًا مُّجْتَمِعًا﴾ (اسراء: ۱۰۶).

یعنی: قرآنی است که آن را (در مدت بیست و سه سال به گونه آیه‌ها و بخشهای) جداگانه فرستاده‌ایم تا آن را آرام بر مردم بخوانی (و بدین وسیله جذب دلها و اندیشه‌ها شود و در عمل پیاده گردد) و قطعاً ما آن را کم کم و بهره بهره فرستاده‌ایم (نه یکجا و سرهم).

همچنین کتاب نازل شده از آسمان بعضی موارد در یک کتاب جمع آوری می شد، مانند صحیفه‌های ابراهیم، داود، عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم، و گاهی هم بصورت وحی به پیامبر یا نبی القاء می گردد بدون اینکه بصورت کتاب جمع شود، مانند وحی نازل شده به اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پسران یعقوب)، و آنچه به پیامبر ما ﷺ وحی شد غیر از قرآن. واجب است به تمام وحی نازل شده از جانب خدا ایمان داشته و بدون تبعیض قائل شدن، زیرا خداوند فرمان می‌دهد:

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُمْ مُّسْلِمُونَ﴾ (بقره: ۱۳۶).

یعنی: بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدائی نمی‌اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم.

همچنین خداوند خطاب به پیامبر می فرماید:

﴿فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَأَمِنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾﴾ (شوری: ۱۵).

یعنی: بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم، و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم. و خطاب به مؤمنان هم می فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَالَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولَهُ ءَوَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ءَوَالْيَوْمِ ءَالْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾﴾ (نساء: ۱۳۶).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیغمبرش (محمد) و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده است (و قرآن نام دارد) و به کتابهایی که پیش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف و نسیان در آنها صورت نگرفته است) ایمان بیاورید. بنابراین هر کدام از کتابهای آسمانی که مفصلاً از جانب خدا ذکر و تبیین شده اند، ما هم مفصل و به همان صورت که خبر داریم به آنها ایمان داشته، مانند: صحف ابراهیم، تورات موسی، زبور داود، انجیل عیسی، قرآن محمد ﷺ، و نیز مانند مصاحبه‌ی خدا با موسی، و الهام خدا به صالح و هود و شعیب، و الهام سنت به پیامبر ما غیر از قرآن را، که در کتابهای سنت جمع آوری شده، و معتقدیم که کتابهای دیگری هم وجود دارند که خداوند سبحان نازل کرد نشان را به ما خبر نداده.

### چگونه به رسالت‌های آسمانی ایمان بیاوریم

ما مومن به همه کتابهای آسمانی سابق بوده، و تسلیم شدن به احکام آنها حکم و داوری با آنها بر هر امتی که آن کتاب بسویشان نازل شده واجب بوده است، همچنین ایمان و اعتقاد جازم داریم به اینکه کتابهای آسمانی با هم تناقض ندارند،

بلکه همدیگر را تصدیق و تأیید می کنند، آنطور که انجیل تصدیق کننده ی تورات است. خداوند متعال در مورد انجیل می فرماید:

﴿وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيَّتَ يَدَىٰ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا يُحِلُّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ ﴿٥٠﴾ (آل عمران: ۵۰).

یعنی: و (من پیغمبریم که) تصدیق کننده آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است.

و هر کس چیزی از آنچه را که خدا نازل کرده انکار کند کافر است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ءَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ءَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ ﴿١٣٦﴾ (نساء: ۱۳۶).

یعنی: هر کس که به خدا و فرشتگان و کتابهای خداوندی و پیغمبرانش و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از اینها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.

و فرمود:

﴿قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ﴿١٦٠﴾ (اعراف: ۴۰).

یعنی: بیگمان کسانی که آیات (کتابهای آسمانی و نشانه های گسترده جهانی) ما را تکذیب می کنند و خویشان را بالاتر از آن می دانند که بدانها گردن نهند، درهای آسمان بر روی آنان باز نمی گردد (و خودشان بی ارج و اعمالشان بی ارزش می ماند) و به بهشت وارد نمی شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد (که به هیچ وجه امکان ندارد، و لذا ایشان هرگز به بهشت داخل نمی گردند).

اینکه شریعت بعدی شریعت سابق را به کلی یا جزئی نسخ کرده تصدیق می کنیم، از جمله، خداوند ازدواج پسر و دختران آدم را با همدیگر حلال کرده بود، سپس آن حکم را منسوخ کرد، همچنین برای یعقوب پیامبر مباح بود که همزمان دو خواهر را در عقد نکاح داشته باشد، سپس آن را نسخ کرد، و انجیل هم برخی از احکامی را که در تورات حرام بود حلال نمود:

﴿ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِجْلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَحِجَّتُمْ

بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝٥٠﴾ (آل عمران: ۵۰).

یعنی: و (من پیغمبریم که) تصدیق‌کننده آن چیزی هستیم که پیش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفیفی از سوی خدا) برایتان حلال کنم.

همچنین قرآن بخش عمده ای از تورات و انجیل را نسخ کرد:

﴿ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝١٥٧﴾ (اعراف: ۱۵۷).

یعنی: (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد بند و زنجیر (احکام طاقت‌فرسای همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ایشان به در می‌آورد (و از غل استعمار و استثمارشان می‌رهاند).

### ایمان به قرآن داشتن تنها تصدیق آن نیست

ایمان داشتن به کتابهای آسمانی سابق تنها تصدیق است و بس، اما در مورد ایمان و اعتقاد به قرآن تصدیق حقایق آن کافی نیست، بلکه علاوه بر اعتقاد جازم و قاطع به حق بودن آن لابد باید از دستوراتش پیروی کرد، و از هر آنچه نهی کرده خودداری نمود، و تسلیم همه اوامر و نواهی آن شد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ الْمَصَّ ۝١ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۝٢﴾

﴿ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ۝٣﴾ (اعراف: ۱-۳)

بنابراین قرآن یگانه کتاب آسمانی بی نظیر است که بعد از بعثت رسول خدا ﷺ از جانب خداوند متعال به ما رسیده، رسول الله ﷺ خطاب به اصحاب بزرگوارش فرمود: «أبشروا، فإنَّ هذا القرآن بید الله، و طرفه بأیدیکم، فتمسکوا به، فانکم لن تهلکوا و لن تضلّوا بعده ابدًا»<sup>۱</sup>.

یعنی: مزده باد، این قرآن یک طرفش در دست خدا و طرف دیگرش در دست شماست، پس بدان تمسک جوئید که هرگز نه هلاک می شوید و نه گمراه. پس قرآن برای کسی که بدان تمسک کند وسیله عصمت از گمراهی و هلاکت است، و رسول خدا ﷺ امتش را بسیار تشویق و ترغیب می کرد که به کتاب آسمانی چنگ بزنند، بعنوان مثال در یکی از خطبه هایش فرمود:

«أما بعد، ألا أيّها النّاس! فإنّما أنا بشر، یوشک أن یأتی رسول ربّی فأجیب، و أنا تارک فیکم الثّقلین، أوّلهما کتاب الله، فیه الهدی و النّور، من استمسک به و أخذ به کان علی الهدی، و من أخطأه ضلّ، فخذوا بکتاب الله تعالی، و استمسکوا به، و أهل بیّتی، أذکرکم الله فی أهل بیّتی، أذکرکم الله فی أهل بیّتی»<sup>۲</sup>.

یعنی: هان ای مردم! من بشر هستم، و شاید به این زودیهها فرستاده‌ی خدا جهت گرفتن جانم بیاید و من هم اجابت کنم، و من در میان شما دو چیز گرانبها را برایتان جا می گذارم، اوّل کتاب الله قرآن، است که حاوی نور و هدایت و رهنمود است، هر کس بدان چنگ بزند و از آن برگردد و بدان عمل کند بر راه راست و هدایت است، و هر کس آن را رها کند، و از آن فاصله بگیرد، گمراه است، پس قرآن را بگیرید و بدان تمسک جوئید، دوّم اهل بیت من است، (زیرا همسران بزرگوار که مادر مؤمنانند قسمت عمده‌ی شریعت و احکام را از حفظ داشتند،) نسبت به اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم، خدا را به یادتان می آورم.

قرآن پناهگاه مؤمن است در برابر فتنه و آشوبهایی که طوفنده و بی امان هستند و همچون تاریکی شب سیاه همه را در برمی گیرد که جز با تمسک به این کتاب بی نظیر آسمانی راه خلاصی از آنها نیست، چقدر زیباست توصیف قرآن به این که:

۱- روایت طبرانی در الکبیر، حدیث صحیح، صحیح الجامع (۶۶/۱).

۲- روایت مسلم و احمد، صحیح الجامع (۴۲۶/۱).

« کتاب الله خبر گذشته ها و آینده ها و داوری بین شما در آن است، جدا کننده‌ی حق از باطل است، خاتمه دهنده‌ی هر جدال و خصومتی است، شوخی نیست، هر ستمگری که از روی خودخواهی از آن روی گردان باشد خدا او را درهم می‌شکند، و هر کس جوایز هدایت از غیر آن باشد خدا گمراهش می‌گرداند، و ریسمان محکم خدا، و ذکر حکیم و راه راست خداست، و این قرآن کتابی است که هواهای نفسانی نمی‌توانند آن را منحرف گردانند، زبانها مشتبه نمی‌شود، شگفتیهای آن پایان یافتنی نیستند، علما از آن اشباع نمی‌شوند، هر کس با آن سخن بگوید راست گفته، هر که بدان عمل کند پاداشش را دریافت می‌کند، هر کس بدان حکم و داوری کند به عدالت داوری کرده، و هر کس بسوی آن دعوت کند به راه راست هدایت یافته است(۱)».

---

۱- این حدیث را امام ترمذی در سنن خود روایت کرده و اسناد آن ضعیف است، ولی معنای آن زیباست، اما باوجود اینکه منسوب به رسول خدا ﷺ است آن را در متن ذکر نکرده‌ام.



## فصل دوم مقارنه‌ای بین رسالت‌های آسمانی

### اول: منبع و هدف از نازل کردن آنها

کتابهای آسمانی منبع و سرچشمه‌ی واحدی دارند خداوند متعال فرمود:

﴿الْم ۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿۳﴾ مِنْ قَبْلِ هُدَىٰ لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ إِنَّا الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿۴﴾ (آل عمران: ۱-۴).

یعنی: الف. لام. میم. جز ذات الله تعالی هیچ معبود بر حقی وجود ندارد و او زنده (به خود) و متصرف (در کار و بار جهان) است. (همان کسی که) کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده است که مشتمل بر حق است (و متضمن اصول رسالت‌های آسمانی پیشین، و) تصدیق‌کننده کتاب‌هایی است که قبل از آن (برای پیغمبران فرستاده شده‌اند و) بوده‌اند. و خداوند پیش از آن، تورات را (برای موسی) و انجیل را (برای عیسی) نازل کرده است. پیش از (قرآن، تورات و انجیل را نازل کرده است) جهت رهنمود مردمان، و (چون منحرف گشتند، قرآن یعنی) جدا سازنده (حق از باطل) را فرو فرستاده است.

کتابهای آسمانی برای یک هدف و غایت نازل شده‌اند، تا برنامه‌ی زندگی بشر قرار گیرند، بشری که در روی این کره‌ی خاکی زندگی می‌کند. و نازل شده‌اند تا روح و نور حیات بخش و روشنی بخش روان انسان باشد و تاریکیهای درون و تاریکستانهای راه و مسیر زندگی را کشف کند و با تعالیم و آموزه‌هایش انسان را بسوی حق و سعادت رهبری می‌کنند.

قرآن کریم در یک جا هدفی را دست نشان می‌کند که خدا به خاطر آن تورات و انجیل و قرآن را هم بدان هدف نازل کرد، آنجا که می‌فرماید:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا التَّيِّبُونَ الَّذِينَ آسَلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا  
 وَالرَّبَّيْنُونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً فَلَا تَخْشَوُا  
 النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ  
 الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ  
 وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ  
 وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾ وَقَفَيْنَا عَلَى آثَرِهِمْ يَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ  
 مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ  
 التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ  
 بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ  
 مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ  
 الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي  
 مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ ﴿٤٨﴾  
 وَأِنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ  
 إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْتُمْ أَنَّهُ يَهْدِي اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾  
 أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾ ﴿ (مائده: ٤٤-٥٠) .

یعنی: ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس (ای علماء یهودیان، و شما ای مؤمنان!) از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحتهای قصاص دارد (و جانی بدان اندازه و به همان منوال زخمی می‌گردد که جراحی وارد کرده است اگر مثل آن جراحیات ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد). و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردد. و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

و به دنبال آنان (پیغمبران پیشین)، عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که تصدیق‌کننده توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود، و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود، و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از آن نازل شده بود، و برای پرهیزگاران راهنما و پنددهنده بود.

(ما پس از نزول انجیل بر عیسی، به طرفداران او دستور دادیم که) باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است، و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملّتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم. اگر خدا می‌خواست همه شما (مردمان) را ملّت واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشت می‌سرشت، و لذا

راه و برنامه ارشادی آنان در همه امکانه و ازمه یکی می‌شد) و اما (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان منان جدا و معلوم شود). پس (فرصت را دریابید و) به سوی نیکیه‌ها بشتابید (و به جای مشاجره در اختلافات به مسابقه در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد).

و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند).

آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟.

سید قطب رحمه الله تعالی در تفسیر این آیات می‌گوید: «هدف از نازل شدن هر دینی از جانب خدا برای این است آموزه‌های آن راه و روش زندگی واقعی باشد، دین آمد تا رهبری زندگی بشریت، و مسئولیت تنظیم و حفظ وجهت دهی آن را عهده دار شود، دین برای این نیامد که مجرد عقیده ای باشد در قلب و ضمیر، و برای این نیامد که تنها شعاری عبادی باشد که در محراب و مسجد اعمال شود. این و آن با وجود ضروری بودنشان برای زندگی بشر، و اهمّت و نقش آن در تربیت روانی انسان، به تنهایی جهت رهبری در مسیر زندگی و تنظیم و

توجیه و حفظ آن کافی نیست مگر بر روی شالوده و اساس آن، برنامه و راه و روش و نظام و شریعت در زندگی مردم عملاً تطبیق و اجرا گردد، و قانون اساسی حکومت باشد، و مخالفین آن مورد مجازات قرار گیرند.

زندگی بشر هرگز در مسیر راست قرار نمی گیرد مگر عقیده، شعار و برنامه و شریعتش را از یک منبع و سرچشمه برگرفته باشد، و بر قلب و باطن سیطره یافته باشد همانگونه که بر راه و روش و برنامه‌ی زندگی مسلط است، و مردم را مطابق با قوانینش در زندگی دنیا مجازات کند، همانگونه که بروفق حساب خویش در زندگی آخرت به آنها پاداش می دهد.

زمانی که قدرت توزیع می شود، و منابع قانون متعدّد باشد...، وقتیکه سیطره بر قلب و شعایر دینی برای خدا، و سلطه بر حکومت و قانون برای غیر او باشد...، هنگامی که جزا و پاداش اخروی از آن خدا باشد، ولی مأموریت مجازات دنیوی در دست کسی دیگر باشد، در آن موقع نفس بشری در میان دو سلطه‌ی مختلف، و در میان دو جهتگیری متفاوت، و در بین دو راه و روش متضاد پاره می شود، و دیگر زندگی بشر راه تباهی و نابودی را طی می کند، همانگونه که قرآن در مناسبتهای گوناگون این نکته را خاطر نشان ساخته و می فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾﴾

(انبیاء: ۲۲).

یعنی: گر در آسمانها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می بودند و (امور جهان را می چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباه می گردید (و نظام گیتی به هم می خورد. چرا که بودن دو شاه در کشوری و دو رئیس در اداره‌ای، نظم و ترتیب را به هم می زند). لذا یزدان صاحب سلطنت جهان، بسی برتر از آن چیزهائی است که ایشان (بدو نسبت می دهند و) بر زبان می رانند و نیز فرود:

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ ۚ بَلْ أَتَيْنَهُمْ

بِلَاكِرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿۷۱﴾ (مؤمنون: ۷۱).

یعنی: اگر حق و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می‌کرد (و جهان هستی بر طبق تمایلاتشان به گردش می‌افتاد) آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها بسر می‌برند تباہ می‌گردیدند (و نظم و نظام کائنات از هم می‌پاشید).  
و نیز فرمود:

﴿ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيحَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸﴾ ﴾

(جاثی: ۱۸).

یعنی: سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آئین و راه روشنی از دین (خدا که برنامه تو و همه انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چرا که آئین رستگاری و راه نجات است) و از هوا و هوسهای کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و از راه حق) آگاهی ندارند.

بنابراین، هر دینی از جانب خدا بدین منظور آمد که برنامه و اساسنامه‌ی زندگی باشد، چه آن دین برای یک روستا آمده باشد، یا یک امت، و یا کل بشریت، با همه نسلها و تیره‌ها آمده باشد، در هر صورتی که دین آمده باشد در کنار عقیده‌ی ای که تصوّر درست زندگی کردن از آن نشأت می‌گیرد، و در کنار شعایر تعبّدی که قلبها را با خدا مرتبط می‌کند، برنامه و قانونی جهت اداره‌ی امور زندگی حکومت وجود داشته است، و این جوانب سه‌گانه (برنامه‌ی زندگی، عقیده و شعائر عبادی) پایه‌های دین خدا هستند، و هرگاه دین آسمانی اجرا شده باشد دارای این سه رکن بوده است. زیرا زندگی بشر اصلاح و تصحیح نمی‌شود جز زمانی که دین و شریعت الله تعالی برنامه‌ی زندگی بشر باشد.

در قرآن شواهد متعدّدی پیرامون محتوای ادیان گذشته ذکر شده، گاهی دین برای یک شهر، یا برای یک قبیله بوده با این تکامل، به صورت مناسب مرور و گذر آن شهر یا آن قبیله... و این تکامل درسه دین بزرگ یهودی، نصرانی و اسلام به اتمام رسیده‌است.

در این آیات که ما در صدد بیانشان هستیم از تورات شروع کرده و می‌فرماید:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ﴿۴۴﴾ ﴾ المائدة: ۴۴

یعنی: ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. تورات نازل شده از جانب خدا (نه تورات امروز) کتابی بود که از جانب خدا برای هدایت و رهنمود بنی اسرائیل، و برای روشن کردن راه زندگیشان آمد، که همزمان حامل عقیده‌ی توحید، شعایر عبادی مختلف و نیز حامل برنامه و قانون شریعت بود:

﴿يَحْكُمُ بِهَا الَّذِينَ اسْلَمُوا لِلَّيْنِ هَادُوا وَالرَّبَّنِيُونَ وَالْأَجْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ﴾ المائدة: ۴۴

یعنی: پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند برای یهودیان بدان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند.

خداوند تورات را نازل فرمود نه برای اینکه فقط توسط اعتقادات و شعایر عبادتی حاوی آن قلب و روانشان را روشنی و رهنمود بخشد، بلکه برای اینکه علاوه بر هدایت و روشنگری قلب و روان ایشان، با اجرای شریعت و قانون خدا راه واقع زندگیشان را نیز روشن گرداند و بدان حکم کنند، و این زندگی را در سایه‌ی این شریعت و قانون آسمانی برایشان نگه دارد، و پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدایند و چیزی برای خود در دل نداشته باشند، بلکه همه چیز را برای خدا بخواهند؛ و نه خواسته‌ای، نه سلطه‌ای، نه ادعای چیزی از ویژگیهای خدایی ندارند، این است معنای واقعی اسلام و تسلیم شدن به فرمان خدا، پیامبران با این شریعت در میان یهودیان بدان حکم می‌کردند، این شریعت خاص آنها بود و در این محدوده و با صفت آنها، علاوه بر اینکه خداپرستان و دانشمندان که قاضیان و علمایشان بودند بدان حکم می‌کردند، و مکلف بودند از کتاب خدا حفاظت کنند و امانتدار و پاسدار آن باشند. مکلف بودند از آن نگه داری و در وجود خویش با شکل دهی و اجرای دین و قوانین آن در زندگی به حقانیت آن شهادت دهند،

همانگونه در میان قومشان از آن نگه داری کرده و بدان گواهی میدادند با اجرا و برپاداشتن شرع و برنامه دین در میان مردم...<sup>(۱)</sup>».

بدون رسالت آسمانی بشریت همچنان در اختلاف و کشمکش و سرگشته و بدون راهیابی باقی خواهد ماند:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ (بقره: ۲۱۳).

یعنی: مردمان (برابر فطرت در آغاز از نظر اندیشه و صورت اجتماعی یک گونه و) یک دسته بودند. (کم کم دوره صرف فطری به پایان رسید و جوامع و طبقات پدید آمدند و بنا به استعدادهای عقلی و شرائط اجتماعی، اختلافات و تضادهائی به وجود آمد و مرحله بلوغ و بیداری بشریت فرا رسید) پس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بترسانند. و کتاب (آسمانی) که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت (و عدالت) دعوت می کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می ورزیدند داوری کند.



## دوم: رسالت عامه و رسالت خاصه

رسالت و دین آسمانی در گذشته های دور برای اقوام مشخص و تعیین شده نازل می شدند، و آخرین رسالت آسمانی که بر خاتم انبیاء و رسولان نازل گردید برای عامه ی بشریت نازل، و مقتضی این است که با داشتن ویژگی جاودانگی و قابل اجرا بودن در هر شرایط و زمان و مکان از دیگر رسالتها ممتاز باشد، و خداوند چنین امتیاز منحصر به فردی بدان بخشید و قبل از وفات رسول خدا ﷺ این آیه را نازل فرمود:

﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْكَرِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْتَصِرٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۴﴾ (مائده: ۳)

یعنی: امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. سید قطب -رحمه الله- در تفسیر این آیه معنی آن را خیلی روشن بیان کرده و می فرماید:

«مؤمن در جلو کامل شدن این دین می ایستد، گذرا به کاروان ایمان، و کاروان رسالتها، و کاروان پیغمبران از آغاز فجر بشریت، و از نخستین فرستاده ﷺ تا این رسالت اخیر پیامبر امی را نگاه می کند... چه می بیند؟ این کاروان طولانی پیوسته را می بیند، کاروان نور و هدایت، نشانه و تابلوهای راهنما در طول مسیر راه، اما می بیند که همه پیامبران قبل از رسول خاتم فقط حامل رسالت بسوی قوم خود بودند، و می بیند که تمام رسالت و شریعتهای قبل از اسلام تنها برای یک مقطع زمانی آمده اند، رسالت خاص، برای مجموعه ای خاص، در یک محیط خاص... از

این رو همه رسالتها تحت این شرایط، و متناسب با کیفیت این شرایط، همه بسوی بندگی خدای یکتا و بی نظیر دعوت می کنند، این است توحید- همه برای یک نوع بندگی برای خدای یکتا دعوت می کنند، این است اسلام- ولی هر کدام شریعت و قوانین زندگی واقعی متناسب با حالت جامعه، و متناسب با محیط و حالت زمان و شرایط موجود را دارند.

تا اینکه خداوند متعال اراده کرد که رسالتش را خاتمه دهد، یک رسول را برای کل بشریت به عنوان رسالت «برای انسان» روانه کرد، نه برای مجموعه ای از مردم در محیط خاص، برای زمانی محدود، با شرایط ویژه، بلکه این رسالت «انسان» را در ورای همه شرایط و محیطها و زمانها مورد خطاب قرار می دهد، چون خطاب آن با فطرت و سرشت بشری است که هرگز قابل تبدیل و تغییر و تحوّل نیست:

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ

الْدِّينُ الْقَوِيمُ وَلَنْ يَكُنْ أَكْثَرُ النَّكَاثِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ (روم: ۳۰)

یعنی: این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرائی به کفرگرائی، و از دینداری به بی دینی، و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی دانند.

همراه با این رسالت خدا شریعت و قوانین مفصّلی نازل فرمود که در برگیرنده‌ی تمام جوانب زندگی «انسان» است، و قواعد و مبادی اصولی ثوابت و متغیّرات را برایش وضع کرد، متغیّرات برای مراحل پیشرفت اوضاع و تغییر شرایط و زمان و مکان، و برای مسائلی که با تغییر شرایط و پیشرفت زمان و مکان قابل تغییر نیستند احکام تفصیلی و قوانین جزئی ثابت و غیر قابل تغییر را وضع کرد...، و همچنین شریعت آخرین رسالت با مبادی کلی، و احکام تفصیلی، محتوی کلیّه مایحتاج زندگی انسان، از شروع این رسالت تا آخر زمان است، و برای اینکه

مستمر، و پویا و متجدد به دور این محور و داخل این حلقه بچرخد ضوابط و توجیهاات و تشریحات و تنظیمات وضع نمود(۱)».

قرآن در چند مورد به این معنی - کمال و فراگیری اسلام - اشاره کرده و می فرماید:

﴿ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴾ (نحل: ۸۹)

یعنی: ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است.

همچنین خداوند متعال فرمود:

﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالِكُمْ مَا فَرَقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ؕ ثُمَّ إِلَيْكَ رَيْبِهِمْ يَمْشُرُونَ ﴾ (انعام: ۳۸).

یعنی: در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته ایم).

بنابراین شریعت خاتم جامع همه محاسن و امتیازات والای رسالتهای سابق است، و در کمال و جلال و عظمت بر همه تفوق و برتری دارد. حسن بصری - رحمه الله - فرمود: « خداوند صد و چهار کتاب نازل کرد، سپس علوم و دانش را در چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان (قرآن) قرار داد، سپس علوم این سه کتاب را هم در قرآن گذاشت (۲)».

۱- فی ظلال القرآن ۶/ ۴۸۲.

۲- الاکلیل سیوطی (اضواء البیان ۳/ ۳۳۶).

## سوم: حفظ و نگهداری رسالت‌های آسمانی

رسالت و شریعت‌های سابق در گرو وقت و زمان بود، به ناچار ماندگار و جاودان نبودند، و خداوند تکفل حفظ و نگهداریشان را نکرده، بلکه حفظ و نگهداری از آن بر عهده‌ی دانشمندان آن امت بود که بر آنها نازل شده بود، مانند تورات که خداوند در باره‌ی آن فرمود:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا الَّذِينَ آسَلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا  
وَالرَّبِّيْنُونَ وَالْأَحْبَارَ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا  
النَّاسَ وَآخْشَوْا اللَّهَ فَتُؤْتُوا بِمَا كُنْتُمْ يَتَّبِعُونَ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ  
الْكٰفِرُونَ ﴿٤٤﴾ (مانده: ۴۴).

یعنی: پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند برای یهودیان بدان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند.

خداپرستان و دانشمندان هم از عهده‌ی حفظ کتابشان بر نیامدند، بلکه برخی مرتکب خیانت شدند و در آن تغییر و تحریف و تبدیل کردند، و برای تحقیق این امر هم کافی است به تورات مراجعه کنی تا ببینی به چه میزان دستخوش تبدیل و تغییر و دگرگونی شده، نه فقط در فروع و جزئیات، بلکه در اصول اعتقادی آن تغییر ایجاد کردند، از جمله افتراهایی را به خداوند متعال نسبت دادند که بدن مؤمن از شنیدنشان به لرزه می‌افتند، و نارواهایی درباره‌ی پیامبران گفتند که فرومایه‌ها را هم به دفاع از آنها وامیدارد (۱).

۱- در جلد اول این سلسله اندکی از افتراات یهود درباره‌ی خدا را بیان کرده‌ایم، و در بخش اول این کتاب هم به برخی از مهم‌های آنها بر پیامبران را نیز یادآور شدیم، در این قسمت هم یک نمونه از تحریف را ذکر می‌کنیم که تورات را بصورت متناقض کرده، نص و عبارت اصلی تورات این است: «یکانه پسر محبوبت را بگریز و ذبح کن»، این پسر اسماعیل بود، ولی یهود خوشایند نبودند از اینکه اسماعیل و فرزندانش که عرب از نسل ایشان بود بدین فضل نائل گردند، از این رو واژه‌ی اسحاق را وارد کردند تا آن برتری را به خود نسبت دهند، و نص مذکور در تورات تحریف شده‌ی امروز به این

برای حفاظت و نگهداری از رسالت خاتم الانبیاء خداوند متعال خود آن را عهده دار شد، و به بشر واگذار نمود، همانگونه که می فرماید:

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾ (حجر: ۹)

یعنی: ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).

اگر امروز به شرق و غرب جهان نگاه کنی مشاهده خواهید کرد شمار کسانی که قرآن را در قلب نگهداری می‌کنند سرسام آورند(۱)، بطوریکه اگر افراد مُلحد یا یهودی یا صلیبی بخواهند تنها یک حرف آن را تغییر دهند، قطعاً کودک یا زن خانه دار یا پیر زنی که نابینا هم شده پیدا می‌شوند که علیه آن تحریف به پا خاسته و خطا را از درست تشخیص دهد، چه رسد به علمایی که آن را حفظ کرده و معانی دقیقش را می‌دانند و از چشمه‌ی علوم آن سیراب شده‌اند...

با نگاه به تاریخ قرآن، پی خواهیم برد در طول مدّت نه چندان زیاد چقدر مورد عنایت، تفسیر، تحقیق و اعراب گذاری قرار گرفته، و قصّه و اخبار و احکامش چگونه تدوین شده‌اند.

اگر حفظ و نگهداری الهی ربّانی نبود اینگونه باقی نمی‌ماند، و تا زوال و نابودی این جهان همچنان قرآن محفوظ و دست نخورده باقی خواهد ماند.

صورت در آمد: «یگانه پسری که دوست داری اسحاق را بگیری و ذیح کن» (سفر تکوین، اصحاب دوّم، فقره (۲)). ولی کسی که عبارت تورات را تحریف کرده، متوجّه بنود که با نصوص دیگر تورات تناقض و تضاد بوجود آورده، زیرا در تورات آمده که اسماعیل زمانی به دنیا آمد که ابراهیم در سن هشتاد و شش سالگی بود، به اصحاب شانزهم سفر تکوین نگاه کن از سفر تکوین، بنابر این یگانه فرزند ابراهیم در آن موقع اسماعیل بوده، چون در تورات آمده که وقتی اسحاق به دنیا آمد عمر ابراهیم صد سال بود (اصحاب بیست و یکم از سفر تکوین، فقره (۵)). دیدی چگونه خداوند متعال حیل و دسیسه‌ی آنها را رسوا کرده و تحریف و تبدیلیشان را آشکار ساخت، و در فصل «بشارات» به این تحریف اشاره کرده ام.

۱- یکی از اسباب حفظ قرآن این است که خداوند حفظ و ثلاث آن را آسان کرده همانگونه که می فرماید: (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (قمر: ۲۲) یعنی: ما قرآن را ساده و آسان ساخته‌ایم، آیا پندپذیر و عبرت‌گیری هست؟).

## چهارم: مواضع اتفاق و اختلاف در بین رسالت آسمانی

### دین واحد

رسالتهای پیامبران از جانب خداوند دانای حکیم و خبیر نازل شده اند، از این رو نمایانگر یک راه مستقیم هستند که اول تا آخر همگی سالک آن راه بودند، در اثنای عرضه و بیان دعوت پیامبران که قرآن بدان اشاره کرده جملگی به یک دین واحد دعوت میکنند که اسلام است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹)، یعنی: بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام (یعنی خالصانه تسلیم فرمان الله شدن) است (و این، آئین همه پیغمبران بوده است). چون اسلام به تعبیر قرآن نام یک دین خاص نیست، بلکه اسم آن درن واحد و مشترک است که همه انبیاء بدان دعوت کردند، نوح می گفت:

﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (یونس: ۷۲).

یعنی: و به من دستور داده شده است که (همه کار و بار خود را بدو حواله دارم) از زمره تسلیم کنندگان (امور زندگی به خدا و فرمانبرداران اوامر الله) باشم. و اسلام آن دین است که خداوند پدر انبیاء را بدان فرمان داد و فرمود:

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (بقره: ۱۳۱).

یعنی: آن گاه که پروردگارش (همراه با نمودن نشانه‌ها و آیات کونی و نفسی) بدو گفت: (به یگانگی خدا اقرار کن و) اخلاص داشته باش. گفت: (اقرار کردم و سر بر آستان تو سائیدم و) خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم.

همچنین ابراهیم و یعقوب هر دو پسرانشان را به اسلام توصیه کردند و گفتند:

﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ

مُسْلِمُونَ﴾ (بقره: ۱۳۲)

و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین سفارش کرد، و یعقوب (نوه او نیز چنین کرد. هر کدام به فرزندان خویش گفتند:) ای فرزندان من! خداوند، آئین (توحیدی اسلام) را برای شما برگزیده است. (پس به ما قول بدهید که یک لحظه هم از آن دوری نکنید) و نمیرید جز این که مسلمان باشید.

پسران یعقوب در جواب پدرشان گفتند:

﴿ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا

نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ءَابَاؤُنَا وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾

(بقره: ۱۳۳)

یعنی: آیا (شما یهودیان و مسیحیان که محمد را تکذیب می‌نمائید و ادعاء دارید که بر آئین یعقوب هستید) هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید (تا آئینی را بشناسید که بر آن مرد؟). آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو، خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است و ما تسلیم (فرمان) او هستیم (و سر عبادت و بندگی بر آستانش می‌سائیم).

و موسی به قوم خود می‌گوید:

﴿ وَقَالَ مُوسَىٰ يٰقَوْمِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ ﴿۸۴﴾ (یونس: ۸۴)

یعنی: موسی (برای دلداری و تشجیع مؤمنان) گفت: ای قوم من! اگر واقعاً به خدا ایمان دارید بر او توکل کنید (و باید بر او توکل کنید) اگر خود را بدو تسلیم کرده‌اید.

و حواریون خطاب به عیسی می‌گویند:

﴿ فَلَمَّا أَحْسَسَ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِثُوتُ نَحْنُ

أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾ (آل عمران: ۵۲).

یعنی: به او ایمان آورده‌ایم؛ و (تو نیز) گواه باش که ما مخلص و منقاد (اوامر او) هستیم.

گروهی از اهل کتاب قرآن را شنیدند گفتند:

﴿ وَإِذْ أُنزِلَتْ عَلَيْهِمُ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّكُنَّا مِن قَبْلِهِ مُّسْلِمِينَ ﴿۵۳﴾ (قصص: ۵۳).

یعنی: می‌گویند: بدان باور داریم، چرا که آن حق بوده و از سوی پروردگاران (نازل شده) است. ما پیش از نزول قرآن هم مسلمان بوده‌ایم (و نشانه‌های این پیغمبر را در کتابهای آسمانی خود یافته‌ایم، و هم اینک که او را بازشناخته و آیات قرآنی را با کتابهای دیگر آسمانی همسو و هماهنگ دیده‌ایم، آن را با جان و دل پذیرا شده‌ایم).

بنابر توضیحات سابق «اسلام» شعار عامی است که از عصرهای گذشته‌ی تاریخ تا عصر نبوت محمدی ﷺ بر سر زبان انبیاء و پیروانشان جاری بوده.

### اسلام آوردن چگونه تحقق می‌یابد

اسلام اطاعت و تسلیم شدن خداوند متعال است، آنهم با انجام اوامر و فرامین خدا، و ترک منہیات و دوری از محرّمات تحقق می‌یابد، از این رو اسلام آوردن در زمان نوح علیه السلام - پیروی و اطاعت بود از دستوراتی که دین نوح، و در زمان موسی با پیروی از شریعت موسی، و در زمان عیسی با پیروی از انجیل، و اسلام دوران محمد ﷺ با پایبندی و التزام به آنچه او از جانب خدا آورد از قرآن و سنت محقق می‌گردد.

### هسته‌ی دعوت همه پیامبران

هسته و جوهر رسالت‌های آسمانی دعوت به توحید و یکتا پرستی و دوری از پرستش غیر خداست، همانگونه که این قضیه را دست نشان کرده و در مواضع متعدّد بر آن تأکید کرده، گاهی به صورت ذکر دعوت پیامبران، و در مورد دعوت نوح می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۵۹﴾ (اعراف: ۵۹)

ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا را بپرستید.

و ابراهیم به قوم خویش فرمود:



﴿ وَإِذْ هَبْنَا دُخَانًا مِنْ الْمَوْتِ عَلَى أَقْصَابِ الْمُنَافِقِينَ خَالِدِينَ أَلَيْسَ إِنَّكُمْ عَلَىٰ عَذَابِكُمْ غَافِلِينَ ﴿١٦﴾ ﴾

(عنکبوت: ۱۶)

یعنی: (خاطر نشان ساز داستان) ابراهیم را، آن زمانی که او به قوم خود گفت: خدا را پرستید و خویشان را از (عذاب) او بپرهیزید. و هود به قوم خود فرمود:

﴿ وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ ﴾

(اعراف: ۶۵)

یعنی: هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! جز الله تعالی را پرستید و (بدانید) جز او معبود بر حق ندارید. و صالح به قومش می فرمود:

﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَ تَكْثُفًا مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ آيَةٍ ﴿٧٣﴾ ﴾ (اعراف: ۷۳).

یعنی: ای قوم من! تنها الله را پرستید و (بدانید) جز او معبود بر حق ندارید. و گاهی هم این قضیه بدین صورت در قرآن بیان می شود که با نص صریح یاد آوری می کند که همه پیامبران برای این مهم ارسال شدند، آنجا که می فرماید:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ ﴾

(انبیاء: ۲۵)

یعنی: ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر این که به او وحی کرده ایم که: معبودی جز من بر حق نیست، پس فقط مرا پرستش کنید. برخی اوقات با ذکر سیره ی یکایک انبیاء و پیروانشان آنها را در یک سلک و رشته تنظیم کرده و از آنها یک امت واحد بوجود می آورد:

﴿ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٢١﴾ ﴾ (انبیاء: ۲۱).

یعنی: این (پیغمبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه ای بوده (و آئین واحد و برنامه یکتائی دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید روبه خدای واحد کند).

و گاهی اوقات هم « دین و ملت » به عنوان استجابیهی خدا و تحقق بخشیدن به بندگی او معرفی کرده، و کسانی را که بر خلاف این عمل کنند را به سفاهت و گمراهی توصیف می کند، همانگونه که می فرماید:

﴿ وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَاهَةٍ نَفْسَهُ، وَلَقَدْ أَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ (بقره: ۱۳۰).

یعنی: چه کسی از آئین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟).

و « ملت » ابراهیم را اینگونه معرفی می کند:

﴿ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ (انعام: ۷۹).

یعنی: بیگمان من رو به سوی کسی می کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم. و گاهی هم در قالب بیان وصیت انبیاء برای پیامبران بعدی این دعوت توحیدی همه را بیان می کند، مانند:

﴿ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ءَابَاؤُنَا وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُنَا وَحَدًّا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾ (بقره: ۱۳۳)

۱- در سنت ثابت است که نوح هم پسرش را به این امر توصیه کرد، عبدالله بن عمرو روایت کرده که رسول خدا فرمود: « وقتی که وقتی وفات نوح فرا رسید به پسرش گفت: من تی را به انجام دو چیز توصیه می کنم و از انجام کار دیگری تو را باز می دارم، تو را به لا اله الا الله امر می کنم، زیرا اگر آسمانها و زمین در یک کفه ترازویی گذاشته شود و لا اله الا الله هم در کفه دیگری آن باشد، این کلمه سنگین تر است، و چنانچه آسمانهای هفتگانه یک حلقه‌ی بسته شده و مغلق باشند لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده آن را در هم می شکنند، که واقعاً نماز و ذکر هر چیزی است، و با آن مردم روزی داده می شوند، و تو را از شرک و تکبر بازدارم». روایت البخاری در الادب المفرد ص ۵۴۸، واحد ۲/۲۲۶، ۱۷۰، ۱۶۹، و بیهقی در الاسماء (۷۹ هندی) نگاه کن به سلسله الاحادیث الصحیحة حدیث شماره ۱۳۴.

یعنی: آیا (شما یهودیان و مسیحیان که محمد را تکذیب می‌نمائید و ادعاه دارید که بر آئین یعقوب هستید) هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید (تا آئینی را بشناسید که بر آن مرد؟). آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو، خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است.

و یا با نص صریح وحدت دین تشریح شده برای همه پیامبران بزرگوار را یادآور می‌شود، مثل:

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴾ (شوری: ۱۳)

یعنی: خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم (به همه آنان سفارش کرده‌ایم که اصول) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید.

### رسالت‌های سابق عوامل بندگی خالصانه را بیان می‌کنند

رسالت و شریعت‌های پیامبران سابق تنها با دعوت به توحید اکتفاء نکردند، بلکه اسباب و عوامل و چگونگی این عبادت و بندگی حق خالصانه را که چاره‌ای جز انجام آن برای کسی نیست را نیز تبیین کردند، آنهم با یادآوری ویژگی‌های الوهیت و خداوندی، و بحث از نعمتهای که خدا ارزانی داده، و با متوجه ساختن عقل و نگاه‌ها به ملکوت آسمانها و زمین، نوح به قومش می‌گوید:

﴿ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ۗ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ۗ ﴿۱۳﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ۗ ﴿۱۴﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا ۗ ﴿۱۵﴾ وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ۗ ﴿۱۶﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا ۗ وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ۗ ﴿۱۷﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا ۗ ﴿۱۸﴾ لِيَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ۗ ﴿۱۹﴾ ﴾

(نوح: ۱۳-۲۰)

یعنی: شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است). مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟. خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین بر می‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است. از جاده‌های وسیع آن بگذرید.

و این معنی در صُحُف ابراهیم و موسی تکرار می‌شود، و در آنها آورده شده قرآن به ما خبر می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ۝٤٢ وَأَنََّّهُ هُوَ أَضْحَكَكَ وَأَبْكَكَ ۝٤٣ وَأَنََّّهُ هُوَ آمَاتٌ وَاعْبَادًا ۝٤٤ وَأَنََّّهُ خَلَقَ ۝٤٥ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝٤٦ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ۝٤٦ وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ ۝٤٧ وَأَنََّّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ۝٤٨ وَأَنََّّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ ۝٤٩ وَأَنََّّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ۝٥٠ وَتَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ ۝٥١ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطَىٰ ۝٥٢﴾ (نجم: ۴۲-۵۲)

یعنی: و این که قطعاً پایان راه به پروردگار تو منتهی می‌شود (و بازگشت همگان در پایان جهان بدو است). و این که قطعاً او است که می‌خنداند و می‌گریاند. و این که قطعاً او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. و این که او است که جفتهای نر و ماده را می‌آفریند. از نطفه ناچیزی، بدانگاه که (به رحم) جهاننده می‌شود. و این که قطعاً بر خدا است که (رستاخیز را پدیدار و مردگان را) زندگی دوباره بخشد. و این که او است که قطعاً ثروتمند می‌کند و فقیر می‌گرداند. و این که او است خداوندگار ستاره شِعرى. و این که او است که عاد نخستین را نابود کرده است. و قوم تمود را هلاک کرد و از ایشان هیچ باقی نگذاشت. و نیز قوم نوح را قبل از آنان هلاک ساخت. چرا که ایشان از همگان ستمگرتر و سرکش‌تر بودند.

## مبادی و اصول جاویدان

### مسائل عقیده

دعوت به توحید و یکتا پرستی، یگانه قضیه‌ی مشترک و مورد اتفاق بین همه رسالتهای آسمانی نیست، بلکه موارد اتفاق متعدّد و زیادند، از جمله امور اعتقادی که تصوّر واحد و اساس واحد را نزد همه انبیاء و پیروانشان تشکیل میدهد، نخستین رسول خدا نوح - علیه السّلام - برانگیخته شدن بعد از مرگ و حشر و حساب قیامت را به قومش تذکر داد و فرمود:

﴿وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيذُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ اِخْرَاجًا ﴿١٨﴾﴾

(نوح: ۱۷-۱۸).

یعنی: خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین بر می‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد.

و آنها را از وجود فرشته و پری آگاه کرده بود، لذا کفار قومش گفتند:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيْدُ اَنْ يَنْفَضَلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِيْ ءَاْبَانِنَا الْاَوَّلِيْنَ ﴿٢٤﴾ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ يَّهْدِيْكُمْ فَاَنْصَبُوْا بِهٖ حَتّٰى جِيْنُ ﴿٢٥﴾﴾ (مؤمنون: ۲۴-۲۵).

یعنی: اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسانی همچون شما نبوده (و در ادعای نبوت دروغگو است) ولی او (با این ادعاء) می‌خواهد بر شما برتری گیرد (و خویشان را سرور و آقای شما گرداند). اگر خدا می‌خواست (پیغمبری را به میان ما روانه کند) حتماً فرشتگانی را (برای این منظور) می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در (تاریخ) پدران پیشین خود نشنیده‌ایم (که انسانی ادعای نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند).

او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، پس باید مدتی درباره او صبر کنید (تا مرگ او فرا رسد یا از این دیوانگی بهبودی یابد).  
و دعوت بسوی ایمان به قیامت هم در دعوت ابراهیم واضح و روشن، آنگونه که قرآن می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾﴾ (بقره: ۱۲۶)

یعنی: و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم گفت: خدای من! این (سرزمین) را شهر پر امن و امانی گردان، و اهل آن را - کسانی که از ایشان به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند - از میوه‌های (گوناگونی که در آن پرورده شود یا بدان آورده شود، و دیگر خیرات و برکات زمین) روزیشان رسان و بهره‌مندشان گردان. (خدا پاسخ داد و) گفت: (دعای تو را پذیرفتم، ولی در این عمر کوتاه دنیا، بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست) و کسی را که کفر ورزد، مدت کوتاهی (از ثمرات و خیرات این جهان) بهره‌مند می‌گردانم و سپس او را (روز رستاخیز) به عذاب آتش (دوزخ گرفتار و) ناچار می‌سازم، و (سرانجام و سرنوشت این گونه افراد) چه بد سرانجام و سرنوشتی است!

و در دعوت موسی موضوع روز آخرت با وضوح بیشتری به چشم می‌خورد، از آن جهت می‌بینیم وقتی که ایمان می‌آورند، و برای خدای یکتا به سجده می‌افتد در جواب تهدیدات فرعون می‌گویند:

﴿إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطِيئَاتِنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿۷۳﴾ إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿۷۴﴾ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ﴿۷۵﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿۷۶﴾﴾ (طه: ۷۳-۷۶).

یعنی: ما به پروردگاران ایمان آورده‌ایم تا ببخشاید گناهان ما را و جادوگریهائی را که بدان وادارمان می‌کردی. خدا بهتر (از هر کسی) و پایدارتر (از هر قدرتی) است. (ساحران سپس چنین ادامه دادند و گفتند:) بی‌گمان هر که (بی‌ایمان و) گنهکار به پیش پروردگارش رود، دوزخ از آن او است. در آنجا نه

می‌میرد (تا از دست عذاب رهایی یابد) و نه زنده می‌ماند (آن گونه که باید زیست و از نعمتها لذت برد و بهره‌مند گردید. بلکه برای همیشه در میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند). و هرکه با ایمان و عمل صالح به پیش پروردگارش رود، چنین کسانی دارای مراتب والا و منازل بالاینند. (آن منازل و مراتب) باغهای (بهشت جاویدانی) است که جای ماندگاری است، و در زیر (قصرها و درختهای) آن رودبارها جاری است، و جاودانه در آنجا می‌مانند، و این (چنین چیز باارزشی) پاداش کسی است که (با ایمان و انجام طاعت) خویشتن را پاک و پاکیزه (از کثافات کفر و معاصی) کند.

و در صحف ابراهیم و موسی آمده است:

﴿بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ۖ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌۭ وَأَبْقَىٰ ۗ﴾ (أعلى: ۱۶-۱۷).

یعنی: بلکه (بنا به سرشت انسانی) زندگی دنیا را (که محسوس و نقد است، بر زندگی آخرت که نامحسوس و نسبی است) ترجیح می‌دهید و برمی‌گزینید. در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده‌تر است (عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟).

و همه انبیاء و رسولان الهی نسبت به دجال امتشان را انذار کرده اند، در حدیث صحیح ابن عمر از رسول خدا ﷺ روایت میکند که فرمود: « ما بعث الله من نبي الا انذر امته الدجال انه نوح و التبيون من بعده »<sup>۱</sup>.

یعنی: خدا هر پیامبر را مبعوث کرده باشد امتش را از دجال بر حذر داشته، و نوح و پیامبران بعد از او نیز به امت خود هشدار داده اند.

### قواعد عمومی

کتابهای آسمانی قواعد و ضوابط عامه ای را که باید بشریت در همه دورانها و عصرها آنها را به خاطر بسپارد برایشان تثبیت کرده، مانند قواعد پاداش و مجازات، بدینصورت که انسان بر همه کردار و اعمالش مورد محاسبه و بازخواست قرار

۱- روایت بخاری در صحیح، فتح الباری (۶/۳۷۰)، صحیح الجامع (۵/۱۳۳).

گرفته، و بر گناه و خطاهایش مورد مجازات قرار می گیرد، و بار گناه دیگران را بر دوش نمی کشد، همانگونه که فقط بر کردار نیک و تلاش خویش پاداش نیک دریافت می کند، و پاداش سعی هر کس به غیر خود تعلق ندارد، همانگونه که قرآن می فرماید:

﴿ أَمْ لَمْ يُبَيِّنْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣١﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾ أَلَّا نُرْزِقُ ذُرَّةً وَنُزُلَةً ﴿٣٨﴾ وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ﴾ (نجم: ۳۶-۴۰).

یعنی: یا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟ ابراهیمی که (قهرمان توحید بوده و وظیفه خود را) به بهترین وجه ادا کرده است. (در صحف ایشان آمده است) که هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی کشد. و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد.

یکی دیگر از قواعد عامه این است که رستگاری واقعی تنها برای کسانی دست یافتنی و محقق است که نفس خود را با پیروی از برنامه و راه و روش خدا، و عبادت خالصانه تزکیه کرده و جهان آخرت را بر این دنیا ترجیح داده باشند:

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾ ﴾ (اعلی: ۱۴-۱۹).

یعنی: قطعاً رستگار می گردد کسی که خویشتن را (از کثافت کفر و معاصی) پاکیزه دارد. و نام پروردگار خود را ببرد و نماز بگزارد و فروتنی کند. بلکه (بنا به سرشت انسانی) زندگی دنیا را (که محسوس و نقد است، بر زندگی آخرت که نامحسوس و نسبه است) ترجیح می دهید و برمی گزینید. در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده تر است (عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟) این (چیزها منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه) در کتابهای پیشین (نیز آمده و) بوده است. (از جمله در) کتابهای ابراهیم و موسی.

یکی دیگر از قواعد عامه که تنها صالحین و انسانهای شایسته وارث زمین خواهند بود، آنجا که می فرماید:



﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (۱۰۵)

(انبیاء: ۱۰۵)

یعنی: ما علاوه بر قرآن، در تمام کتب (انبیاء پیشین) نوشته‌ایم که بی‌گمان (سراسر روی) زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (و آن را به دست خواهند گرفت).

ابوذر غفاری رضی الله عنه پیرامون محتویات صُحُف ابراهیم و صحف موسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد، همانگونه که ابن حبان و حاکم از ابوذر روایت کرده اند که گفت: عرض کردم ای رسول خدا صحف ابراهیم چه بود؟

فرمود: « همه امثال بود، مانند این: ای پادشاه با نفوذ آزماینده‌ی مغرور، من تو را بر نینگیختم تا قسمتی از دنیا را روی قسمت دیگر انباشته کنی، بلکه تو را مبعوث کردم تا دعای ستمدیده را از من بر گردانی، چون من آن را بر نمی‌گردانم اگر از کافر هم باشد.

و بر عاقل باهوش لازم است که اوقاتش را به چند قسمت تقسیم کند، زمانی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبه‌ی نفس، ساعتی برای تفکر در مورد صنعت خدا، ساعتی هم برای بر آوردن نیازهای شخصی از خوردن و آشامیدن.

بر انسان هوشمند و عاقل لازم است که جز برای سه هدف سفر نکند: جمع‌آوری توشه‌ی معاد، برای معاش و هزینه و مخارج زندگی، یا لذت غیر محرم. انسان عاقل باید نسبت به زمان خود آگاه و با بصیرت باشد، به شئون خود روی آورد، زبانش را نگه دارد، و هرکس کلامش را جزء عملش به حساب آورد، جز برای اهداف ضروری کم حرف می‌زند.

عرض کردم: ای رسول خدا صحف ابراهیم چه بود؟

فرمود: همه پند و موعظه بود:

تعجب کردم از کسی که مرگ را یقین میداند و خوشحال می‌شود، تعجب می‌کنم از آنکه به آتش دوزخ یقین دارد، سپس او می‌خندد، تعجب می‌کنم از آنکه به تقدیر الهی باور دارد، سپس توطئه و دسیسه می‌سازد، متعجب می‌شوم از کسی که

دنیا را دیده و می بیند که چه بر سر اهلش می آورد، سپس بدان اطمینان می کند، تعجبم از کسی است که به حساب فردا یقین دارد، ولی برای آن کاری نمی کند.»  
قرآن خیر می دهد که همه پیامبران حامل ترازوی عدل و داد بودند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ  
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ  
عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾﴾ (حدی: ۲۵).

یعنی: ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند.  
همچنین همه مأمور به کسب رزق حلال بودند:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾﴾

(مؤمنون: ۵۱).

یعنی: (به پیغمبران گفته‌ایم تا به پیروان خود برسانند. گفته‌ایم) ای پیغمبران! از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته بکنید، بی گمان من از آنچه انجام می دهید بس آگاهم.

همچنین بسیاری از عبادتهایی که نزد ما انجام می دهیم نزد پیامبران سابق و امت‌هایشان معروف بودند:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ  
الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾﴾ (انبیاء: ۷۳).

یعنی: ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما (مردمان را به کارهای نیک، راهنمایی و) رهبری می کردند، و انجام خوبیها و اقامه نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم.

همانگونه که می فرماید:

﴿وَكَانَ يَا مَعْرُوفُ أَهْلُهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾﴾ (مری: ۵۵).

یعنی: او همواره خانواده خود را به اقامه نماز و دادن زکات دستور می داد، و در پیشگاه پروردگارش مورد رضایت بود.

و خداوند خطاب به موسی - علیه السّلام - فرمود:

﴿ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴾ (طه: ۱۴).

یعنی: من « الله » هستم، و معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هرگونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی.  
و خطاب به عیسی فرمود:

﴿ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴾ (مریم: ۳۱).

یعنی: و مرا به نماز خواندن و زکات دادن - تا وقتی که زنده باشم - سفارش می فرماید.

همچنین قبل از ما بر امت‌های دیگر هم واجب بوده، زیرا قرآن می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لِمَلِكُمْ

تَنفُونَ ﴾ (بقره: ۱۸۳).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شما روزه واجب شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند واجب بوده است، تا باشد که پرهیزگار شوید.

حج را ابراهیم واجب کرد، زیرا بعد از بنای کعبه خداوند به او فرمان داد تا مردم را به حج فرا خواند، همانگونه که میفرماید:

﴿ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَكَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴾ (حج: ۲۷)

۱- از جمله رهنمودهای انبیاء بعد از آن حج بسوی بیت الله است، زیرا موسی و یونس حج کرده اند، همانگونه که در صحیح مسلم از ابن عباس روایت شده که فرمود: همراه رسول الله ﷺ بین مکّه و مدینه راه می رفتیم، از درّه ای عبور کردیم، فرمود: اینجا کجاست؟ گفتند: وادی ازرق است، فرمود: « گویی به موسی نگاه می کنم(مقداری در مورد رنگ و موی او بحث کرد)، که دو انگشتش در گوشه‌هایش گذاشته و با لیبیک لیبیک بسوی خدا باز می گردد و از این درّه عبور می‌کند»، سپس به راه رفتن ادامه دادیم تا رسیدیم به راه بین دو کوه (ثنیّه)، فرمود: این کدام ثنیّه است؟ عرض کردند: هرش یا لفت است، فرمود: « گویی اکنون موسی را می بینم که با لیبیک از اینجا عبور

یعنی: (ای پیغمبر!) به مردم اعلام کن که (افراد مسلمان و مستطیع)، پیاده، یا سواره بر شتران باریک اندام (ورزیده و چابک و پرتحمل، و مرکبها و وسائل خوب دیگری) که راههای فراخ و دور را طی کنند، به حج کعبه بیایند (و ندای تو را پاسخ گویند).

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ۗ فَإِنَّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَجِدٌ فُلَهُمْ ۖ اسْلِمُوا وَيَبُشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (حج: ۳۴)

یعنی: (قربانی تنها منحصر به شما مسلمانان نبوده، و بلکه) ما برای هر ملتی (که پیش از شما به خدا ایمان داشته‌اند) قربانی را (که سمبل آمادگی انسان برای فدا شدن در راه خدا است) مقرر کرده‌ایم، تا به نام خدا چهارپایانی را ذبح کنند که خدا بدیشان عطاء نموده است.

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ ۖ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَاَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَمَلَنٌ هُدًى مَسْتَقِيمٌ﴾ (حج: ۶۷)

یعنی: برای هر ملتی برنامه‌ای (ویژه، جهت معاملات و عبادات، با توجه به شرائط زمان و مکان) قرار داده‌ایم که برابر آن رفته‌اند و بدان عمل کرده‌اند. از جمله مطالبی که بین همه رسالت‌های آسمانی مورد اتفاق می‌باشد این است که همه آنها امور منکر و باطل را بیان و معرفی کرده و برای مبارزه با آن مردم را دعوت کرده‌اند، فرقی ندارد آن منکر باطل عبادت و پرستش بُت بوده باشد، و یا خودخواهی و زورگویی بوده، و یا انحراف از فطرت و سرشت انسانی بوده باشد، مانند عمل پلید قوم لوط پیامبر-علیه السلام- یا تجاوزگری به بشر و احوال آنها باشد مانند راهزنی و کم فروشی و گران فروشی.

می‌کند سوار بر شتر سرخش، و یک جبهی پشمی بر تن دارد، و لجام شتر را در دست گرفته « (المشكاة المصابیح ۱۱۶/۳).

## اختلاف شریعتها

پیامبران بر دین واحدی (اسلام) متفقند، و اختلاف در شریعت هاست، شریعت موسی با شریعت عیسی فرق دارد، و شریعت محمد صلی الله علیه و آله هم در مواردی با هر دو متفاوت است، خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾﴾ (مائده: ٤٨).

یعنی: (ای مردم!) برای هر ملتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم.

معنی آیه‌ی فوق این نیست که شریعتها بکلی با هم اختلاف دارند، زیرا اگر به آنها توجه کنی میبینی که در مسائل اساسی کاملاً متفق اند، همانگونه که در موضوع تشریح نماز و روزه و زکات و حج اتمهای سابق از جانب خدا ذکر شد، بلکه اختلاف آنها تنها در برخی تفصیلات است.

بنابراین تعداد نمازها و شروط و ارکان آن، مقادیر زکات، و مواضع حج و امثال اینها گاهی از شریعتی تا شریعت دیگر متفاوت است، و نیز خداوند چیزی را به خاطر حکمتی در یک شریعت حلال کرده، در شریعتی دیگر تحریم نموده به خاطر حکمتی دیگر.

در اینجا سه نمونه از اختلاف شرایع را یادآور می‌شویم:

اول: روزه دار موقع غروب آفتاب افطار می‌کرد، و خوردن و آشامیدن و نزدیکی با همسرش تا طلوع فجر برایش مباح بود مادامی که خوابش نبرد، ولی چنانچه قبل از طلوع فجر می‌خوابید دیگر تا غروب روز بعد خوردن و آشامیدن و تماس جنسی با همسر بر او حرام می‌شد، ولی خداوند متعال این حکم را برای این امت اسلام تخفیف داد و در تمام طول شب، چه بخوابد چه نخوابد خوردن و آشامیدن و جماع برایش مباح است، خداوند متعال این موضوع را اینگونه بیان فرمود:

﴿أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصِّيَامِ الرِّفْثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ مَن لِّبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ لَهُنَّ ..... ﴾ (بقره: ۱۸۷).

آمیزش و نزدیکی با همسرانتان در شب روزه‌داری حلال گردیده است. آنان لباس شمایند و شما لباس آنانید (و دوری از آمیزش با یکدیگر برایتان بسی رنج‌آور است). خداوند می‌دانست که شما (از لذائذ نفسانی می‌کاستید و معتقد بودید که شبها بعد از بخواب رفتن، همخوابگی با همسران حرام است و) بر خود خیانت می‌کردید. خداوند توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. پس هم‌اکنون (که با نص صریح، همخوابگی آزاد است) با آنان آمیزش کنید و چیزی را نخواهید که خدا برایتان لازم دانسته است (همچون بقای نسل و حفظ دین و آبرو و پاداش اخروی)، و بخورید و بیاشامید تا آن گاه که رشته بامداد از رشته سیاه (شب) برایتان از هم جدا و آشکار گردد. سپس روزه را تا شب ادامه دهید.

دوم: پوشیدن عورت نزد بنی اسرائیل واجب نبود، در حدیثی که شیخین روایت کرده اند آمده است « که بنی اسرائیل برهنه و لخت آبتنی می‌کردند، و همدیگر را می‌نگریستند، ولی موسی تنها و در خلوت غسل می‌کرد »<sup>(۱)</sup>.

سوم: « امور محرم، از جمله حرامهایی که خداوند برای آدم حلال کرد ازدواج پسران و دختران او با هم بود، سپس خداوند بعد از او ازدواج با محارم را برای همیشه حرام نمود، همچنین ازدواج با کنیز با وجود داشتن همسر در شریعت ابراهیم مباح بود، همانگونه که ابراهیم بعد از ساره با هاجر ازدواج کرد، ولی خداوند متعال در تورات اینگونه ازدواج را بر بنی اسرائیل حرام کرد، و نیز ازدواج همزمان با دو خواهر جایز بوده، همانگونه که یعقوب - علیه السلام - دو خواهر را با هم جمع کرد، سپس در تورات بر آنها حرام گشت، و یعقوب گوشت و شیر شتر

را بر خود حرام کرد (۱)، سبب این تحریم کردن آنگونه که در حدیث آمده این بود که: « یعقوب به بیماری شدیدی مبتلا گردید و این بیماری به طول انجامید، بنابراین برای خدا نذر کرد که اگر او را شفا داد محبوب ترین غذا و آشامیدنی مورد علاقه اش را بر خود حرام کند، و گوشت و شیر شتر بیش از هر خوراکی دیگر مورد علاقه‌ی او بود، (۲)»، و آنچه یعقوب بر خویش حرام کرد، خداوند هم بر بنی اسرائیل حرام کرد و در تورات حرام شدند:

﴿ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾ ﴾ (آل عمران: ۹۳).

یعنی: همه غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعنی یعقوب به عللی، یا قوم اسرائیل به سبب ارتکاب گناهان) پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.

و جمله‌آنهايي که بر بنی اسرائیل حرام شده اند در سوره‌ی انعام ذکر شده اند

﴿ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالنَّعَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۱۶﴾ ﴾ (انعام: ۱۴۶).

یعنی: (این چیزهائی بود که بر شما حرام کرده‌ایم) و بر یهودیان هر (حیوان) ناخنداری (یعنی: درندگان که دارای پنجه‌های قوی، و پرندگان شکاری که از چنگال نیرومند برخوردارند) حرام کرده بودیم، و از گاو و گوسفند (تنها) پیه‌ها و چربیهای آنها را بر آنان حرام نموده بودیم، مگر پیه‌ها و چربیهای که بر پشت اینها یا در اندرونه (و لابلای احشاء و امعاء) قرار دارد و یا پیه‌ها و چربیهای که آمیزه استخوان گردیده است. این هم پادافره ایشان در برابر ستمگریشان بود که بدانان دادیم (تا از غوطه‌ور شدن در گناهان و پیروی از شهوات خویشان را به دور دارند) و ما (در همه اخبارمان و از جمله این خبر) راستگوئیم.

۱- تفسیر ابن کثیر ۷۳/۲.

۲- روایت احمد در مسند (تفسیر ابن کثیر ۷۱/۲).

سبب این نوع تحریم ناپاک بودن و حرام شدن نبود، بلکه سبب آن نذر پدرشان یعقوب و لازم گردانیدن تحریم برخی از آن محرّمات بود، که پسرانش را هم بعد از خود به تحریم آن ملزم کرد، و سبب تحریم برخی دیگر از آنها ظلم بنی اسرائیل بود، همانگونه که می فرماید:

﴿ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْفَنَنِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَٰلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبَعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٦٦﴾ ﴾ (انعام: ۱۴۶).

این هم پادافره ایشان در برابر ستمگریشان بود که بدانان دادیم.

﴿ فَيُظْمِرُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٧﴾ ﴾ (نساء: ۱۶۰).

یعنی: به خاطر جور و ستمی که از یهودیان سر زد و (به خصوص) به سبب این که بسی از راه خدا (مردمان را) بازداشتند، (برای تنبیه ایشان، قسمتی از) چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم. سپس عیسی مبعوث شد و برخی از آنچه بر آنها حرام شده بود دوباره برایشان حلال کرد:

﴿ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٥٠﴾ ﴾ (آل عمران: ۵۰).

یعنی: تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفیفی از سوی خدا) برایتان حلال کنم، و نشانه‌ای (به دنبال نشانه‌ای) را برایتان آورده‌ام.

و شریعت خاتم آمد تا قاعده‌ی حلال کردن پاکی و تحریم پلیدی‌ها باشد.



### پیامبران برادرند

رسول خدا ﷺ برای اِتِّفَاقِ پیامبران بر دین واحد و اختلاف در احکام و شرایع مثالی زد، و فرمود: « الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ مِنْ عِلَّاتٍ، وَأُمَّهَاتِهِمْ شَتَّى، وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ »<sup>۱</sup>. یعنی پیامبران برادرند، پدرشان یکی و هر کدام مادری دارد.

در روایت عبدالرحمن در صحیح بخاری « الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعِلَّاتٍ » آمده که بمعنی هویه هستند، و معنی حدیث این است که اصل دین همه آنها یکی که توحید میباشد، اگر چه احکام و شرایع مختلفی دارند<sup>۲</sup>.

۱- روایت بخاری و مسلم و احمد و ابوداود (صحیح الجامع ۲/۱۴).

۲- فتح الباری ۶/۴۸۹.

### پنجم: طولانی بودن و کوتاهی و وقت نزول

قرآن کریم طولانی ترین و فراگیر ترین کتاب آسمانی است، در حدیث صحیح می فرماید: « أعطیت مکان التوراة السبع الطوال، و أعطیت مکان الزبور المئین، أعطیت مکان الانجیل المئین، و فضلتُ بالمفصل »<sup>(۱)</sup>. یعنی: به جای تورات (سبع طوال) هفت سوره‌ی طولانی به من داده شده، و به جای زبور سوره‌های مئین، و به جای انجیل (مئین) و سوره‌های مفصل (حدود پنج جزء آخر قرآن) از همه اینها بیشترند، و فضلی است که به من بخشیده شده.

کتابهای آسمانی معروف همه در رمضان نازل شده‌اند، در حدیث صحیح آمده است: « أنزلت صحف ابراهیم أول لیلة من شهر رمضان، و أنزلت التوراة لست مضی- من رمضان، و أنزل الانجیل لثلاث عشر مضت من رمضان، و أنزل الزبور لثمان عشر خلت من رمضان، و أول القرآن لأربع و عشرين خلت من رمضان »<sup>(۲)</sup>. یعنی: صحف ابراهیم در اول رمضان، تورات در ششمین روز رمضان، انجیل در سیزدهمین روز رمضان، زبور در هیجده‌ی رمضان و قرآن بیست و چهارم رمضان نازل شدند.

### موضعگیری آخرین رسالت آسمانی نسبت به رسالت‌های سابق

خداوند این را در قسمتی از یک آیه خاطر نشان کرده و می فرماید:

﴿ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ ۖ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۗ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخَلِّفُونَ ﴿٤٨﴾ ﴿ (مائده: ٤٨).

۱- روایت طبرانی در الکبیر، صحیح الجامع الصغیر (۳۵۰/۱) و محقق گفته: اسنادش صحیح است.

۲- روایت طبرانی صحیح الجامع الصغیر (۲۸/۲) و ناصر الدین البانی گفته: اسناد آن حسن است.

یعنی: و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است.

موافقت و تصدیق قرآن برای کتابهای پیشین از چند صورت تحقق می یابد: اول: کتابهای آسمانی پیشین به ذکر و مدح قرآن پرداخته، و از نازل شدن آن برینده و رسول خدا محمد ﷺ خبر داده اند، بنابراین فرود آمدن قرآن با آن اوصافی که کتابهای آسمانی سابق، تصدیق و تأیید آنهاست، و از جمله چیزهایی که بیش از پیش بر صداقت آن کتابهای آسمانی می افزاید، رفتار انسانهای با بصیرت و تسلیم شده به اوامر خدا و پیرو شریعت خدا هستند، همانگونه که الله تعالی می فرماید:

﴿ قُلْ ءَامِنُوا بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ ءِوْءًا اَوْ لَا تُؤْمِنُوْا اِنَّ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٖۤ اِذَا يَسْئَلُوْنَ عَلَيْهِمْ يَخْرُوْنَ لِلاَّذْقَانِ سَجْدًا ﴿١٠٧﴾ وَيَقُوْلُوْنَ سُبْحٰنَ رَبِّنَا اِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُوْلًا ﴿١٠٨﴾ ﴾ (اسراء: ۱۰۷-۱۰۸).

یعنی: بگو: (ای کافران! می خواهید) به قرآن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید، (ولی بدانید که اعجاز و حقیقت قرآن روشن است) و کسانی که قبل از نزول قرآن، دانش و آگاهی بدیشان داده شده است (و با تورات و انجیل راستین سروکار داشته اند)، هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می شود، سجده کنان بر رو می افتند (و سر تسلیم در برابر خدا فرود می آورند و او را سپاس می گویند که ایشان را با نعمت ایمان نواخته است). و (در حال سجده) می گویند: پروردگاران پاک و منزّه است (از این که در وعده نعمت بهشت و وعید عذاب دوزخ خلاف کند) مسلماً وعده پروردگاران انجام شدنی است.

یعنی: وعدهی نازل شدن قرآن و بعثت محمد ﷺ که خدا در کتابهای پیشین و بر زبان پیامبران به ما داد قطعی و حتمی است!

دوم: در قرآن چیزهایی مطرح شده که کاملاً با آنچه در کتابهای پیشین آمده مطابقت دارد، مانند ذکر تعداد فرشتگان عذاب در دوزخ:

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْثَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾ (مدثر: ۳۱).

یعنی: مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برگزیده‌ایم، و شماره آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته‌ایم. هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند (که آنچه قرآن درباره خازنان دوزخ می‌گوید، از طرف خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان (درباره حقیقت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند.

عامل و سبب یقین اهل کتاب و تردید به خود راه ندادنشان علم و اطلاعی است که در کتابهای خویش از آن موضوع داشته‌اند.

سوّم: قرآن از نازل شدن کتابهای آسمانی از جانب خدا خبر داده است، و به مؤمنان فرمان داده که به آنها ایمان داشته باشند، همانگونه که در موضوعات قبل ذکر شد.

واژه‌ی (مُهَيِّمِن) در زبان عربی بمعنی کسی است که ناظر و سرپرستی چیزی را بر عهده دارد، و نیز یکی از اسماء الله تعالی محسوب می‌شود، زیرا خداوند متعال بر شؤونات خلق و تصرف و تدبیر و رعایت امور آنها نظارت می‌کند.

همچنین قرآن بر کتابهای آسمانی سابق ناظر بوده و فرمان ایمان آوردن به آنها را می‌دهد، و مطالب حق بر آنها را بیان نموده، و تحریف و تغییر عارض شده بر آنها را مردود اعلام می‌کند، و بر همه آن کتابها حکم صادر می‌کند زیرا که آخرین رسالت الهی بوده واجب است معیار و مرجع و داور همه رسالتها باشد، و آنچه در کتابها و رسالتهای سابق مخالف با قرآن یافت شود یا تحریف شده، یا منسوخ است.

ابن کثیر - رحمه الله - بعد از ذکر آراء و اقوال سلف صالح در مورد واژه‌ی (مُهَيِّمِن) می‌گوید: « همه این اقوال در معنی نزدیک به هم هستند، و اسم (مُهَيِّمِن)

در بردارنده همه این معناهاست، از این رو قرآن امین و شاهد و حاکم بر کلیه کتابهای سابق است و آن را آخرین و فراگیرترین و باشکوه ترین و کامل ترین کتاب قرار داده، و همه محاسن رسالتهای سابق را در آن جمع کرده، و افزون بر همه آنها کمالاتی بدان افزوده که در هیچ کدام آنها نبوده است، از این رو شاهد و امین و حاکم بر کل آنهاست (۱)، مقتضی این نکته که قرآن حائز آن همه امتیازات منحصر به فرد باشد این است که اولین و آخرین مرجع برای تعریف و شناساندن آن دین باشد که خدا می خواهد، و جایز نیست با کتابهای آسمانی سابق بر قرآن حکم نماییم آنگونه که یهود و صلیبی های گمراه ادعا می کنند، زیرا:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكُنْتُ عَزِيزًا ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطُلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ (فصلت: ۴۱-۴۲)

یعنی: قرآن کتاب ارزشمند و بی نظیری است. هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است).

### شریعت اسلام به غیر خود نیازمند نیست

شریعت خاتم نه به شریعت و برنامه های ادیان سابق نیازی دارد، و نه به شریعت و برنامه و قانون ملحق و جدید، بر خلاف شریعت عیسی مسیح که در بیشتر موارد پیروانش را به تورات حواله کرده که از آن بر گیرند و بدان عمل کنند، از این رو نصرانی ها به شریعتهای سابق مانند تورات و زبور و انجیل نیاز داشتند، همانگونه که امتهای ادیان سابق اسلام و قرآن همیشه به پیامبر مجلد و شریعت نو احتیاج

داشتند، بر خلاف امت اسلام که با کامل شدن آن از جانب خداوند متعال، خداوند آنها را از بعثت پیامبری دیگر و فرستادن کتاب آسمانی دیگر بی نیاز کرد!

---

۱- برای تحقیق بیشتر در این موضوع به مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله ۲۲۴/۱۱ مراجعه کن.

## فهرست منابع

- ۱- آلبانی، سلسلة الاحادیث الصحیحة، چاپخانه: المكتب الاسلامی، چاپ اول.
- ۲- آلبانی، صحیح الجامع الصغیر، کتابخانه اسلامی، چاپ اول بیروت.
- ۳- آلوسی، تفسیر آلوسی، چاپخانه منبری.
- ۴- ابراهیم موسوی زنجانی، عقائد امامیه، مؤسسه اعلمی، بیروت.
- ۵- ابن ابی عزّ حنفی، شرح عقیده طحاوی، چاپخانه: المكتب الاسلامی، بیروت، چاپ چهارم.
- ۶- ابن اثیر، جامع الأصول، چاپخانه: السنّة المحمدیة، قاهره، چاپ اول.
- ۷- ابن الاثیر، زاد المعاد، چاپخانه و کتابخانه مصری- قاهره.
- ۸- ابن الجوزی، زاد المسیر، چاپخانه: المكتب الاسلامی، بیروت.
- ۹- ابن القیّم، مفتاح دار السّعادة، چاپخانه صبیح، قاهره.
- ۱۰- ابن القیّم، هداية الحیاری، انتشارت دار الافتاء، ریاض.
- ۱۱- ابن تیمیه، الجوال الصحیح لمن بدّل دین المسیح، چاپخانه: مؤسسة المدنی- قاهره.
- ۱۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، جمع آوری: ابن قاسم، ریاض، چاپ اول.
- ۱۳- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، چاپ سلفیه.
- ۱۴- ابن حجر، الزّهر النضر فی نبأ الخضر، چاپخانه: المنبری.
- ۱۵- ابن کثیر، البدایة و النّهایة، کتابخانه المعارف، بیروت، چاپ دوّم.
- ۱۶- ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، چاپخانه: دار الاندلس، بیروت لبنان.
- ۱۷- ابن منظور، لسان العرب، آماده سازی: یوسف خیاط وندی مرعشی، چاپخانه: دار لسان العرب، بیروت، چاپ اول.
- ۱۸- احمد بن حنبل، مسند امام احمد، مكتب الاسلامی، بیروت.
- ۱۹- احمد غمراوی، الاسلام فی عصر العلم، چاپ دار الکتب الحدیثیه، قاهره.
- ۲۰- الاشقر، العقیة فی الله، کتابخانه: الفلاح- کویت.
- ۲۱- الاشقر، عالم الجنّ و الشیاطین، کتابخانه الفلاح، کویت.
- ۲۲- الاشقر، عالم الملائكة الأبرار، کتابخانه الفلاح، کویت.
- ۲۳- انجیل برنابا، چاپخانه: دارالقلم، کویت.

- ٢٤- بخاری، صحیح بخاری، چاپخانه: السلفیہ، قاہرہ.
- ٢٥- تبریزی، مشکاة المصابیح، چاپخانه: المکتب الاسلامی، چاپ اول، دمشق.
- ٢٦- تورات سامریہ، چاپ دار الانصار، قاہرہ.
- ٢٧- خمینی، حکومت اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی ایران و چاپخانه الخلیج - کویت.
- ٢٨- خیر الدین وانلی، معجزات المصطفی، مؤسسہ و کتابخانہ خافقین، دمشق.
- ٢٩- دکتر سامری، نبوة محمد من الشک الی الیقین، کتابخانہ قدس، بغداد.
- ٣٠- سفارینی، لوامع الأنوار البهیة، چاپ قطر.
- ٣١- سید قطب، فی ظلال القرآن، چاپ دارالشروق.
- ٣٢- شوکانی، نیل الأوطار، چاپخانه: حلبی، چاپ دوم، قاہرہ.
- ٣٣- شہرستانی، الملل و النحل، دار المعارف، بیروت.
- ٣٤- صحیح مسلم با شرح نووی، چاپخانہ مصریہ، قاہرہ.
- ٣٥- صلاح الدین مجید، نظرات فی النبوة، کتابخانہ قدس، بغداد.
- ٣٦- عبد الرحمن حبنکة المیدانی، العقیدة الاسلامیة، چاپ اول، دمشق.
- ٣٧- علی احمد سالوس، الامامہ عند الجمهور، کتابخانہ ابن تیمیہ - کویت.
- ٣٨- فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، لجنة احیاء التراث الاسلامی - قاہرہ.
- ٣٩- فیومی، مشکاة المنیر، چاپخانہ: دارالمعارف، قاہرہ.
- ٤٠- قرطبی، تفسیر القرطبی، دار الكتاب العربی، بیروت.
- ٤١- ماوردی، اعلام النبوة، نشر کتابخانہی الکلیات الأزهریہ - قاہرہ.
- ٤٢- مجموعة الرسائل المنبریہ - چاپ تصوری - بیروت.
- ٤٣- محمد حسین ہی کل، زندگانی محمد، چاپخانہ: دارالمعارف، قاہرہ.
- ٤٤- محمد رضا، عقائد امامیہ، دارالغدیر، بیروت.
- ٤٥- محمد شفقیطی، اضواء البیان، مؤسسہ مدنی، قاہرہ - چاپ اول.
- ٤٦- محمد نبی الاسلام.
- ٤٧- محمود شکرى آلوسی، مختصر تحفة اثنی عشریة، - چاپخانہ: سلفیہ، قاہرہ، ١٣٨٧.
- ٤٨- مختصر صحیح مسلم، المکتب الاسلامی، بیروت.